

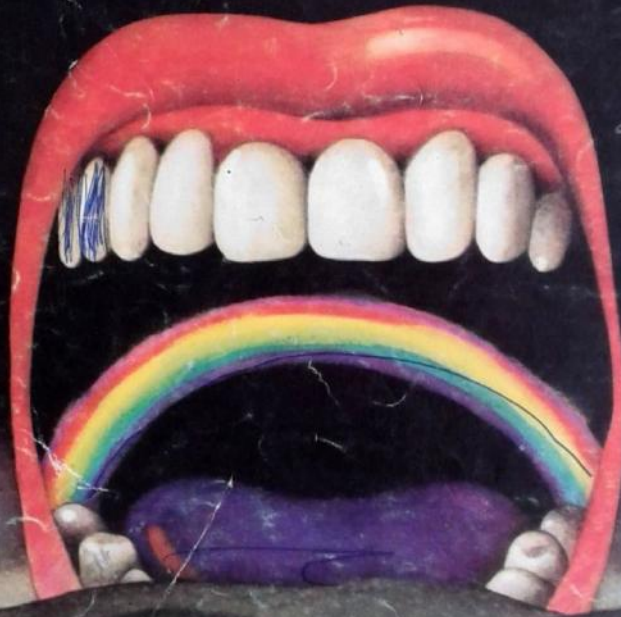
۵۰ ریال

تهدید از مصور

جمعه ۸ تیر ۱۳۵۸ - شماره ۳۳ - سال سی و هفت

فریادهای تازه اوج گرفت

عکسهایی افشاگر
از میتینک روز جمعه





۱۷۱ - اگر موضوع همی را با شما در میان بگذارم ؟ می نویسد ؟ مثل بیه نمی رسید ؟

۱۷۲ - تاجه باشد آن موضوع .
موضوع مربوط است به انقلاب که اگر بدانم ترسند ؟ درلوجوالسی شهید خواهد شد . سینه‌دومی خواهد بود که هنوز تازه دیده ، به کوف برسد .

۱۷۳ - بله ؟ خب ؟ چمانی دارد ؟
ما دوستی داشتیم ، یکی از جوانان فعال و درس خوانده این ملک در بیرون از کشور درس می خواند ، فریاد انقلاب که برخاست ، خودش را با عجله به ایران رساند . از همه چیز در بیرون وطن گشت ، در اینجا ، هر روز گذشت نویدتر شد . وقتی لب به انتقاد می نمودیم می گفت : اگر انقلاب منحرف شود ، من خودم رامی کنم (با گریه ...) بله ؟ رازیک ما دبروز خوش را کنت ؟

۱۷۴ - چی ؟
رازیک ، خوش را کنت . بنویسد یک شهید مسیحی دیگر . اگر انقلاب را مواظبت نکنیم می میرد ...

۱۷۵ - آقا . می خواستم اخلاص به شما بدهم ، چون عاشق جمله شما هستم و عاشق آقای شاملو ؟
بفرمائید .

۱۷۶ - هفته پیش دریکی از شهرهای خوزستان (اجازه بدهید نگویم کجا) دریکی جلسه با حضور شیخ صادق ... بودیم . جمله تهران مصور را آوردند ، و قسمتی را نشان دادند ، او عصبانی شد ؟ خطونشان کشید ؟ و من می دانم یکی دو نفر عازم تهران شده اند تا انتقام بگیرند . بخصوص از آقای شاملو و آقای ... بهرحال مواظب خودتان باشید .
- متشکر ...

۱۷۷ - لطفاً بنویسید در برابر آنها که میتینگ روز جمعه را بهم زدند ، بنظر من چاره ای باقی نیست ، یا احزاب مخالف زیرزمینی شوند ؟ یا آنها هم مثل حزب جمهوری اسلامی ، پاسداران مسلح پیدا کنند ، چون روز جمعه نشان داد که میتینگ عید فطر و عاشورا و ... در آن حکومت طاغوتی ترس و اختناق راحت تر و امن تر بود ، نایک راه پیمایی یا سخنرانی مخالف در امروزه روز . حال آن که آن روزها می خواستیم رژیم را سرنگون کنیم و این روزها ؟ نه تنها می خواهیم نظر خود را بگوییم که رعایت کنند .

۱۷۸ - نه جانم . برای رسیدن به نتیجه ای که شما از آن می گوید ، هنوز خیلی مانده است . هنوز نیز این حکومت قابلیت و شایستگی تبدیل به یک حکومت انقلابی - ملی با تکیه بر دمکراسی را از دست نداده است .

۱۷۹ - روی جلد این چند شماره اخیر شما خیلی زیباست و بهتر از همیشه شده است ، تبریک می گویم ...
- محتوا چه ، آنهم بهتر شده است ؟
- محتوا که حرف نداره . مقالات آقای شاملو واقعا حرف ندارد .

۱۸۰ - یک لحظه به درددل من گوش کنید ، من از آن خوانندگان تهران مصور که همیشه سخنانش را در صفحه تلفن خوانندگان می نویسد ، نیستم . می خواهم حرف تلخ بزنم .
حرف حق ... می دانم چاه هم نمی کنید ؟ ولی می گویم !

۱۸۱ - بفرمائید .
مجلس شما را که می خوانم ، تصور می کنم شما یا خیلی نادانید (خیلی علم می خواهم) و یا واقعا ضد انقلاب ؟

۱۸۲ - چطور . مگر ما چه کرده ایم ، که اینطور ما را تعریف می کنید ؟
- شما . مدام انتقاد می کنید . شده اید نثر به مخالف . ارگمان احزاب مخالف . در این موقعیت حساس گرجستان ، خوزستان ؟ و بلوچستان و ... انتقادهای شما زهر است ، مضر است .

۱۸۳ - آقا من یک کارمند رادیو تلویزیونم .
- بفرمائید ، اما خواهش می کنم . قضیه هلن کوپتر و اسکی و قم را ول کنید .
- بله ، چنا در آن زمینه ها صحبت نمی کنم . خودما هم خسته شده ایم .

۱۸۴ - موضوعی که می خواستم راجع به آن بگویم . انتخاب رئیس برای برنامه دوم تلویزیون است (آقای سمود کیمیائی سازنده فیلمهای معروف جاهلی ، پلبلی و ...) . می خواستم ببینم چطور است که آقای کیمیائی که هیچکدام از فیلمهایش خالی از زمینه های اعتراض و انعکاس پوچی زندگی در هنگام سلطه ی چنان نظامی نبود ؟ باید کنار گذاشته شود . و ایشان ...

۱۸۵ - شاید اشتباه لبی شده ، با تمامای فیلم « اوکی متر » که در حقیقت داستان انقلاب ایران است ، خواسته اند کیمیایوی را برگردانند ، کیمیائی زرتگی کرده .

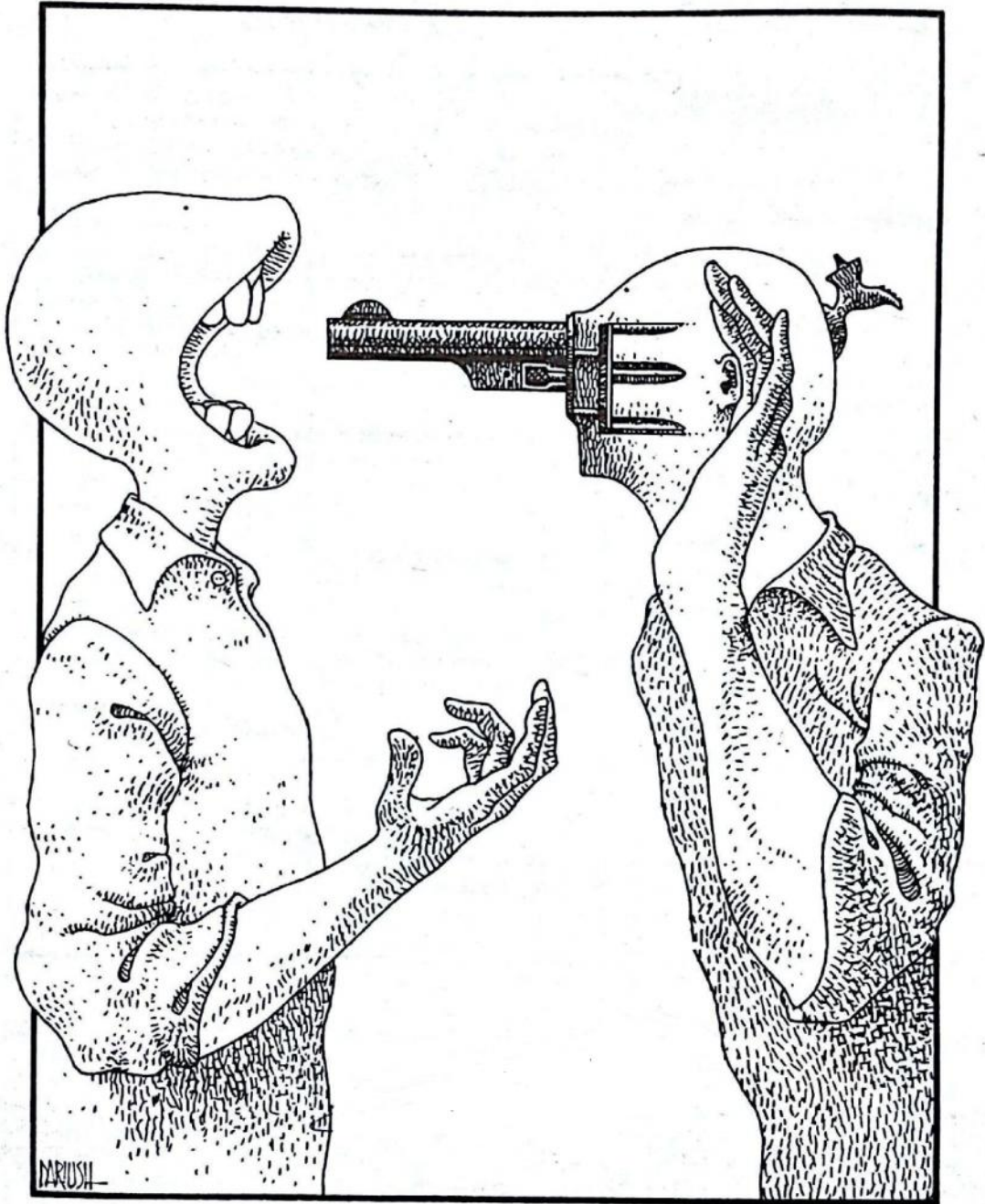
۱۸۶ - آقا من یک موضوعی را بگویم برایم چاپ می کنید ؟
- نه غیر !
- چطور . نه غیر ؟
- بله . با این لحنی که شما دارید ؟ معلوم است چه می خواهید بگوید آتش از کلمات می بارد .
- خب ، پس شما هم با این امریکالی ها دست بهم دادید !

۱۸۷ - هیچ حس کرده اید ، تهران شبیه یک شهر غمزه است ؟
- نه .
- به در و دیوار و مردمانش نگاه کنید !
- بله ، اما بازم تصور می کنیم آنطور که شما می گوئید نیست . در و دیوار و مردمان شهر شاید آن شور انقلابی روزهای اول را نداشته باشند . ولی نمی توانیم بگوئیم که شهر غمزه است . در همین شهر هزاران هزار ایرانی وجود دارند که تمام وجودشان از غرور و شادمانی لبریز است . که بگوئید ، مبادا غمزه شود . و انشاءالله چنین نمی شود ! ...

۱۸۸ - آقا . تازگیها سلمان رفته اید .
- نه غیر . چطور مگر ؟
- تمام سلمانها یا سرشان بسته است ، و یا دیگر از ساواکی ها و ... صحبت نمی کنند .
- چرا ؟

۱۸۹ - هیچی . خیلی ساده آنقدر برای هر مشتری از این حرفها زدند ، که یسا کتک کاری شد و یارفتند و دیگر باز نگفتند ...

۱۹۰ - آقا . من از این کمونیستها خیلی لجم می گیرم ؟
- چطور مگه ؟
- روز جمعه گذشته رفته بودیم با تله کابین به توجال . آنجا در آن فضای حیرت آور و زیبای فوق العاده داشتیم تهران را نگاه می کردیم ، با یک کمونیست گفتگویمان شد . نگذاشتند از زیباییها لذت ببریم .
- شما هم برای بحث بدجنانی را انتخاب کرده بودید ... در آن ارتفاع بالا ...



عکاسان و فیلمبرداران ، از يك سال پيش كه انقلاب ايران به اوج رسيد ، همواره در خطر بوده اند . چرا كه به علت نوع حرفه خود مجبور بوده اند در فلب رویدادها حضور داشته باشند . هیچکدام ديگر از اعضای خانواده مطبوعات اين چنین مدام در خطر نبوده اند . در آغاز جنگ و گريزهای خيابانی ، روزی نبود كه اينسو و آنسو يك عكاس خودی يا خارجی به دام نیفتاده باشد ، چه در دام مردم مبارز كه در نقش آنها تردید می کردند ، چه نیروهای فرمانداری نظامی كه می خواستند خشونت و خونخواری آنها در جایی منعكس نشود .

ما كه بنا به راهی كه در این دوره تهران مصور برگزیدیم ، از نخستین شماره اهمیت بسیار به تصویر داده ایم . در آن روزها مدام دلنگران و دلواپس كاوه گلستان و صیاد بودیم كه شب و روز در تیررس بودند .

روزی را به یاد می آوریم كه جلو سفارت آمریکا ، تیر از بغل گوش كاوه گذشت ، کنار دستی او را انداخت . روز ديگر در چهارراه مصدق (پهلوی آنروز) صیاد در بالکنی گیر افتاده بود ، دو ساعت تیر بر سرش می ریخت و او نمی توانست بلند شود و سر پناهی بجوید ، یا بگریزد .

این همه را دانستید . این را هم بدانید كه از همدی ان روزهای گلوله و خون گارد و فرمانداری نظامی و ... عكاسان ما جان سالم بدر بردند ، اما در میتینگ روز جمعه ، نه . در لحظه ای به ما خبر رسید كه حزب الهی ها كاوه را دوره كرده اند و كتك می زنند ، ... او خود نوشته است : « عكاس تهران مصور ، از آن برادران ناشناسی كه او را از جنگ هاجمان رها نند ، سپاسگزار است » .

و سؤال اینست كه : انقلاب كردیم تا چنین آزادی عملیایی به دست آوریم ؟ و همچنانكه هفته پيش در كلام نخست خواندید ، ما از این گروه هاجم گلايهی نداریم ، باید به آنها گفت كه این ساده دلان مسلمان را گول می زنند و گسیل می دارند . و گرنه این عزیزان را می توان در جایی گیر آورد و اگر هنوز مغزشان بكلی تسخیر نشده است ، به آنها گفت : برادر ! آن كه اسلام ترا بخطر انداخته من نیستم ، همانها هستند كه ترا فرستاده اند ! هیأت تحریریه

ساحب اسماز و مدیر مسئول : عبدالمولانا

هفته نامه مستقل سیاسی و اجتماعی

شماره مسلسل ۱۶۲۹

نشانی هیات تحریریه : حیابان خردمند حویلی -

كوچه نقوی شماره ۲۱

تلخن : ۸۲۳۳۴۸

نشانی فست اداری : خیابان لاله زار - گراند هتل

تلفن شهرستانها : ۳۱۳۸۳۸-۹

آگهی ها : ۳۱۱۵۱۵

سر دبیر مسعود بهنود

معاون تحریری سروس علی نژاد

دبیر صفحات جهان شهلا شریعتمداری

دبیر عكس كاوه گلستان

تكنها ار محمد صیاد

طرح داریوش رادپور

گزارشها : فرشیده اباذری

مساحبه : ناهد موسوی

سینما و موزك : حسن رهرو

مدیر داخلی محمدرضا شاهیید

آگهی ها

نهرستانها

خبر و تحسنت

فتح الله والا

صالحی

جانلر حشمت

زهران

فهرست

۳۶	نفت ، بحران آینده ...	۱۴	مقاله محمود بهنود	۲۱	تلفن خوانندگان
۳۷	حمید اشرف ، اسطوره ماسر	۱۶	اتحاد نامقدس با ساواك	۳	كاريكاتور
۴۰	دنیای بزرگ كتابتروشان	۱۷	حمله به آزادی	۴	كلام نخست
۴۲	نامه خوانندگان	۲۲	مساحبه با سپانلو	۵	یادداشت های كوچه انقلاب
۴۳	سنگ و مسخره	۲۶	هنرمندان و انقلاب	۶	صفحات ویژه ایران
۴۴	مطبوعات پس از انقلاب	۲۸	آی روشنفكران ! كجا تشریف دارید	۱۱	مقاله کی نژاد
۴۷	پراكنده ها	۳۲	باید منتظر سقوط كارتر بود	۱۲	برداشتی از رویدادها ...

کوچه انقلاب



یادداشتهای

اما نه ، همه آن سربازانی که به جمیت شلیک نکردند و نخواستند برادر خود را بکشند ، همه آن هافرائی که شهید شدند ، همه آن پاسانها ، همه هافرائی که در برابر گاردیها ایستادند ، همه و همه مثال زندان آن سرباز بودند که میبایست به جای کشتن خرو گلرخی ، خود و یا فرمانده خود را میکشت.

□ « خیر می‌رسد ، شاهنامه می‌سوزانند ، کتابخانه آتش می‌زنند ، مدرسه را تعطیل می‌کنند ، کتابخانه بچه‌ها را می‌بندند . و ... اما ما نشسته‌ایم و موعظه می‌کنیم » خیلی‌ها با این استدلال به ما نزدیک می‌شوند مگر با قصد آن دارند که بگویند چرا نشسته‌اید ، بلند شوید ، اعتراض کنید ... راه‌پیمایی . میتینگ ... و ...

اما یکسؤال درطول تاریخ چندبار تاکنون جشن کتابسوزان برپا شده است ؟ چند کتابخانه تاکنون طعمه آتش شده‌اند ؟ چند هزار دانشمند و سخن‌شناس تاکنون کشته ، تبعید ، یا درینده شده‌اند ؟ خواهید گفت : بسیار . تاریخ موارد بسیاری از این اتفاقات را دیده است .

اما خواهیم پرسید : هیچکدام از این حرکتهای بشر را از رفتار بساز نداشته است ! هیچکدام از کتابسوزانها ، مطالعه و نوشتن و خواندن کتاب را تعطیل نکرده است . شاهنامه امر ماندنی باشد که هست ، نه باسوزاندن یک ده ، صد و هزار نسخه آن از بین می‌رود ، نه با جلوگیری از خواندن آن در رادیو و تلویزیون پس تکرانی در چیست ؟

آنها که کتابخانه را به آتش می‌کشند . یا در طریق ضدیت با علم و دانش گام برمی‌دارند ، مگس‌هایی هستند که تصور می‌کنند با بسال خود راه را بر خورشید می‌بندند . خواهران ! برادران ! تکران‌شان نباشید ، تاریخ مدام حرکت های مولت و کوچک ارتجاعی دارد ، تاریخ پر است از آدمهای شبیه شیخ فضل‌الله لوری ، اما از شخصیت‌هایی چون ملک‌التکلمین و مسور اسرافیل و ... نیز محروم نبوده است . تاریخ همین است و جز این نیست .



□ داریم به سالگرد حادثهها ، آن روزهای خونین ، آن روزهای هیجان نزدیک می‌شویم . روزهایی که زندگی معنای تازه‌یی یافته بود . هر روز با امید از خواب بر می‌خاستیم ، روزی صدبار از بیم گلوله سرباهی می‌جستیم ؟ تا ینهان شویم ؟ مدام می‌بایست به اینسو و آنسو سلامت خود را خیر بدیم . شبها در پشت بام ، از بانگ آه‌اکبر ، کسی نمی‌خوابید . و روزها در خیابان و فریاد ... !

حالا نزدیک یکسال دارد می‌گذرد ؟ روزهای آینده ، روزهای یادآوری ، نخستین سالگرد حوادث کوچک و بزرگ است . در این میان کسی نمی‌گوید : چه روزگار غریبی است . هیچ چیز قابل پیش‌بینی نیست . کسی نمی‌گوید : یارسال کجا بودیم ، حالا کجاییم ؟ چه کسی می‌توانست ، یارسال این روزها ، حسن بزند که سال بعد ما مشکلمان نه طاغوتیان که « مفدلی‌الارض » اند ، بل‌دوستان و باران وهم‌پیمانان خود ما باشند که در فاصله این یکسال به قدرت برسند ، و آنگاه خدا را بنده نباشند ، همه شماره‌ها از یاد برود . از دیوارها پاک شود و از لوح خاطرها .

آن روزها یادتان هست ، می‌خواندیم :
- زندانی سیاسی ، آزاد باید گردد .
- آزادی مطبوعات تامین باید گردد .
- نهضت ما حسینیه - رهبر ما ؟ خمینیه .
- آزادی ... استقلال ... و ...

خیلی چیزهای دیگر هم می‌خواندیم که امروز باید دوباره نخوانیم .

□ سالها پیش هزمان با اعدام شهید عزیز ما خسرو گلرخی سروده بودم ...
برادر سربازم ، تنگ سنگین است می‌دام
گلوله بدست

....
....
شر بر پایه این خیال بود که فرزند شجاع را وقتی به کشتارگاه می‌برند ، سربازی که باید به او شلیک کند ، نمی‌کند ، لوله را به سوی فرماندهاش می‌گیرد و ... خودش تیر می‌خورد ... تا میشود و مثل فانوس ، می‌افتد .
فرض ما ، در آن شر که فرض محالی بود .

نگاهی دوباره به هفته

هفته‌ای ناآرام و پر آشوب

هفته گذشته، رویهمرفته، هفته آشفته‌ای بود. سروصداها در گوشه و کنار کشور، از هفته‌های دیگر بیشتر بود. سیل تبریز از يك سو، تشنجات یاسوج از سوی دیگر، کتک‌کاری و برهم زدن میتینگ جبهه دمکراتیک هلی برای مجلس مؤسسان، در تهران، اختطاف آوارگان نقده در مورد جلای وطن در کردستان، تظاهرات و راه‌پیمائی‌های خرمشهر و آبادان در خوزستان، اعتراض عزالدین حسینی به گزارش آیت‌الله ربانی همه و همه، هفته را پر آشوب و ناآرام جلوه‌گر می‌ساخت، اما مهم‌تر از همه اینها ملاقات رهبران دینی کشور در قم بود.

زنده‌خورهای قدرت‌داران کنونی برهم خورد و مهاجمان این بار پارا از خط قدیمی فراتر گذاشتند و گردانندگان میتینگ را به سنگ و چوب بستند و شرکت کنندگان را کتک زدند و پلاکاتها را هم پاره کردند.

دولت آقای بازرگان هم ظاهراً در این میان هیچ نقشی نداشته است و رادبولتویزیون جمهوری اسلامی هم در ظاهر بسیار دموکراتیک مآبانه خبر را پخش کرد، اما مطابق معمول به نوعی خبر را پخش نکرد که تشویق زنده‌خوران و تحقیر شرکت کنندگان را دربر داشت.

حزب اللهی‌ها علاوه بر شعارهای همیشه‌گی حزب فقط حزب‌الله، رهبر فقط روح‌الله، الله‌اکبر و صلوات، پلاکاتهای بدست داشتند که روی آنها نوشته بود: « ملت مسلمان مجلس موسسان نمی‌خواهد، » « طرفداران مجلس موسسان ضد انقلاب هستند، » « کمونیم باضافه توده‌ای ساوی فرغان، » « ما توطئه جبهه دموکراتیک ملی را شدیداً محکوم کرده، خواستار مجازات اینان هستیم. »

بدینگونه آنها خواستار مجازات هر کسی می‌شدند که از پیروی کورکورانه و بت‌پرستی جدید احتراز می‌کند. در زمان برگزاری میتینگ، زنده‌خوران حزب‌الله چنان وضعی بوجود آورده بودند که هیچکس آرامش خاطر نداشت. به محض اینکه برنامه شروع شد، آنها سبهای میکروفون‌ها را قطع کردند، خبرنگاران و عکاسان را به‌ساد کتک گرفتند و از هیچ شاعری که سب برهم‌خوردن مجلس شود، دریغ نکردند. جمعیتی که برای میتینگ گرد آمده بود، در آغاز فقط زمره می‌کرد: معنی اسلام را فهمیدیم. محتوی جمهوری اسلامی روشن شد، اما وقتی کار بالا گرفت و به کتک‌زدن کشید، جمعیت فریاد کرد: مرگ بر فاشیسم، مرگ بر فاشیسم.

خواهی جمعی از بازرگانان بدین معنی نیز هست که اگر رفتارندوم نشد هم مانعی ندارد.

با وجود همه اینها، با این ملاقات چنین تصور می‌رود که فاتحه مجلس موسسان خواننده شده است، و روشنفکران و حقوقدانان و دیگر قشرهای طرفدار مجلس موسسان - مجلسی که در آن نمایندگان گروه‌های مختلف اجتماعی با یک انتخابات آزاد شرکت داشته باشند - بیهوده برای احیای آن می‌کوشند.

در این میان «جاما» (جشن انقلابی مردم مسلمان ایران) طرح نوینی برای تصویب قانون اساسی ارائه داد. براساس این طرح، برای تصویب ۸ ماده رفتارندوم انجام می‌گردد و سپس انتخاب ریاست جمهوری و انتخاب نمایندگان مجلس شورای ملی همزمان انجام می‌گیرد. ریاست جمهوری نخست‌وزیر را معرفی می‌کند و آنگاه مجلس شورای اول به جانشینی مجلس موسسان تدوین و تصویب قانون اساسی را به عهده می‌گیرد. پیش از هر فضاوتی در باره طرح جاما، از ارائه این طرح چنین نتیجه‌گیری می‌شود که برخی از اعضای دولت نیز با آنچه برای تصویب قانون اساسی تاکنون از سوی قدرت‌مدان مطرح شده موافق نیستند. زیرا دکتر سامی وزیر بهداشت خود از بنیادگذاران «جاما» و نیز عضو هیات اجرائی آن است.

با اینهمه آشفتگی و اختلاف نظر در باره قانون اساسی و نحوه تصویب آن بواقع نمی‌توان از هم‌اکنون سرنوشت قانون اساسی را پیش‌بینی کرد.

میتینگ جبهه دمکر آتیک

میتینگ جبهه دموکراتیک ملی برای تشکیل مجلس موسسان، چنانکه انتظار می‌رفت بوسیله

در پی مطرح شدن مسائل مربوط به قانون اساسی و حاد شدن این مسائل و بویژه رد کردن رفتارندوم از سوی آیت‌الله شریعتداری، آیت‌عظام خمینی، نجفی مرعشی، گلپایگانی و شریعتداری در منزل آیت‌الله گلپایگانی با هم ملاقات کردند. ملاقاتی که اگر چه یقیناً برگرد مسائل قانون اساسی دورزده است، اما هیچ اعلامیه و خبر رسمی در باره آن انتشار نیافته و نمی‌دانیم در آن چه گذشته است. در این ملاقات آیت‌الله طالقانی یکی از برطرفدارترین رهبران مذهبی حضور داشت. شاید به علت اینکه ایشان در تهران سکونت دارند و آیت‌عظام در قم. شاید هم این‌عزم حضور با انزوای آیت‌الله طالقانی، در هر حال، بی‌ارتباط نباشد. چه ایشان مذهب‌هاست که در برابر مسائل و رویداد های کشور واکنش فعالی از خود نشان نمی‌دهند.

هر آینه گویا بر اثر این ملاقات و حتی تهیه مقدمات ملاقات آیت‌عظام بود که آیت‌الله شریعتداری مهمترین و بزرگترین طرفدار مجلس موسسان، مجلس ۷۵ نفره را برای تصویب قانون اساسی پذیرفت و نظر داد که: « اگر ۷۵ نفر خیره و دیصلاحیت باشند و مواد قانون اساسی جمهوری اسلامی را بررسی کنند، و تصویب نمایند بطوری که قانون اساسی ... رسمیت پیدا کند، که اگر رفتارندوم هم نکنند رسماً قانون اساسی مملکت باشد ... رفتارندوم برای تقویت بیشتر مانعی ندارد. »

بدین ترتیب باز هم آیت‌الله شریعتداری معتقدند که باید مجلس موسسان مرکب از نمایندگان ملت - منتها به تعداد کمتر - تشکیل شود زیرا رسمیت پیدا کردن «قانون اساسی» بوسیله آن مجلس، و برگزاری رفتارندوم فقط برای ثبوت بیشتر همین مفهوم را دارد. به نظر دیگر پانچ آیت‌الله شریعتداری به فراز



سراجم یکی از مأموران انتظامات، (یا کسی که بازوید انتظامات داشت) آمد و خبر داد که برگزارکنندگان میتینگ را کتک زده‌اند و برده‌اند بنابراین دیگر نشستن فایده‌ای ندارد. مردم ناچار برخاستند و حالتی مشتعل پدید آمد. ولی بسیاری سعی کردند تا خونریزی به جمعیت باز گردد و زدو خوردی در نگیرد، چنانکه در تگرفت. باوجود این زنده‌خواران که از نجات خلق شیر شده بودند، تا آنجا که توانستند به جان مردم افتادند. در این هنگام پاسداران انقلاب به شلیک‌های هوایی دست زدند و آرامش را به محوطه باز گرداندند!

نمی‌دانیم که اگر کار برعکس بود یعنی اگر مردم به‌جان زنده‌خواران افتاده بودند و به کتک‌کاری دست می‌زدند بازهم پاسداران انقلابی منتظر می‌ماندند تا دریایان کار چند تیر هوایی شلیک کنند یا نه و نمی‌دانیم که مأموران دولت بازرگان بازهم سکوت می‌کردند و جلو مسردم را نمی‌گرفتند یا نه و نمی‌دانیم که تلویزیون جمهوری اسلامی بازهم به‌همانگونه خبر پخش می‌کرد یا لحنی دیگر می‌گرفت.

میتینگ اگر چه برای هدف معین شده‌اش، مجلس موسسان، حاصل نداشت ولی حاصل بزرگی داشت: مردم وقتی از دست حزب اللهی‌ها می‌گریختند به‌ماهیت دولت انقلاب اسلامی بیشتر پی‌می‌بردند. این حاصل کمی نیست.

جنگالهای شیخ صادق خلخالی

شیخ صادق خلخالی در این هفته هم مانند هفته‌های پیش جنگال آفرید. جنگالی که سب راه‌پیمائی‌های بزرگ در خرمشهر شد. قضیه بدین قرار بود که شیخ صادق خلخالی «در مساحه‌ای با محله فردوسی، سخنان اهانت‌آمیزی نسبت به شیخ محمد طاهر آل شبیر خاقانی روحانی بر نفود خوزستان عنوان کرد که سب برافروختگی مردم خوزستان بویژه خرمشهر شد و به همین جهت مردم دست به راه‌پیمائی زدند.

دراه‌پیمائی مردم عرب پلاکاردهائی به چشم می‌خورد که روی آنها به فارسی و انگلیسی نوشته شده بود: «مرکز برخلخالی». دریایان راه‌پیمائی قطنامه‌های صادر شد که در آن گفته می‌شد: «یاوه‌گونی‌هایی که از طرف روحانی‌نمای بنام صادق خلخالی نسبت به آیت‌الله خاقانی شده را محکوم کرده و از رهبر انقلاب اسلامی ایران خواهان عزل و مجازات ایشان می‌باشیم». در این قطنامه آنها حسن پشتمانی کامل از آیت‌الله شیخ محمد طاهر آل شبیر، خواستار مجازات پاسداران غیر مسئولی شدند که «مس



شیخ محمد طاهر آل شبیر خاقانی

کشتار خلق عرب بوده اند .
 اما شیرین کاریهای شیخ صادق خلخالی در هفته پیش به همین یک مورد ختم نشد؛ بلکه ایشان در اقدامات دیگری قصد تریشیدن یک رئیس جمهوری مادام العمر برای ایران کردند. عصر روز شنبه روزنامه خیر دادند که آیت الله خلخالی قصد تحسین دارند و درخبر آمده بود که : « آیت الله شیخ صادق خلخالی رهبر سازمان فدائیان اسلام عصر دیروز مراسمی که به مناسبت بعثت رسول اکرم (ص) از سوی این سازمان درمحل باشگاه افسران برگزار شد، اعلام کرد : ما درمقابل منزل امام متحسین می شویم تا ریاست جمهوری ایران را قبول کند. »

و سپس گفته اند : « درمورد ریاست جمهوری هم من متقدم تازمانی که شخص امام زنده هستند (که امیدوارم عمر ایشان هرچه بیشتر باشد) مادام العمر ریاست ایران را بپذیرند » .

به این ترتیب شیخ صادق خلخالی اصولاً برای ملت ایران هم مستعد نیست و حتی از ملت ایران نمی خواهد که شخصی را به ریاست جمهوری مادام العمر (بگذریم که رئیس جمهوری مادام العمر یعنی یک دیکتاتوری تازه) برگزیند ، بلکه ایشان تحسین می شوند و از امام می خواهند بپذیرد و کار تمام می شود.

یادمان باشد که ایشان چندی پیش خود را از ریاست جمهوری اعلام فرموده بودند و گفته بودند که چون ایران امروز نیاز به مرد قاطعی دارد و منم قاطع هستم ، پس می توانم رئیس جمهوری بشوم . معلوم نیست که برای خودشان هم نامزدی ریاست جمهوری مادام العمر می خواهند یا نه !

رادیو پستی مردم عرب : « مرگ برخلخالی »

فاجعه آوارگان نرده

در رابطه با ساله کردستان ۲ اکتون بزرگترین ساله‌ای که وجود دارد ۲ ساله آوارگان کرد نرده است که حاصل جنگ ناخواست این شهر است. اکتون طبق آماری که روزنامه‌ها داده‌اند، ۱۲ هزار کرد نرده آواره هستند و شگفتا که دولت انقلاب اسلامی به حال آنان فکری نکرده است و کار به جایی کشیده است که آنها تهدید جلائی وطن کرده‌اند. یعنی ساله دارد شبیه وضع کردهای عراقی دردوره طاغوت می‌شود. منتها آن‌بار کردهای عراق به ایران آمدند و این‌بار کردهای ایران به عراق خواهند رفت.

طبق خبر روزنامه‌ها نمایندگان آوارگان نرده روز ۲۳ خرداد موضوع را رسا به دولت بازرگان و آیت‌الله شریعتداری اطلاع داده‌اند و تا روز سوم تیر مهلت داده‌اند که به وضعتان رسیدگی شود وگرنه ناگزیر دستجمعی راهی یکی از کشورهای همایه خواهد شد و ترک تابعیت خواهد کرد.

معلم است که این آوارگی تنها ضایعه‌ای مانند ترک تابعیت ۱۲ هزار نفر ایرانی را نخواهد داشت و می‌تواند پیش‌آیندهای خطرناکتری مانند شعله‌ور شدن جنگ در کردستان را داشته باشد که نه به نفع مردم کرد است و نه به نفع ایران. در زمانی که این خبر نوشته می‌شود، مهلت کردها به دولت تمام شده است، اما هنوز نمی‌دانیم که دولت چه تصمیمی در این زمینه اتخاذ کرده است. امیدواریم دولت دست‌کم در این یک‌مورد، چنان هوشیارانه عمل کند که کار وخیم‌تر از این نشود.

حمله به خانه مخفی چریکها

روز شنبه روزنامه جمهوری اسلامی خبری را با آب‌وتاب منتشر کرد که براساس آن یک‌خانه مخفی چریکها با مقدار معتابهی پول و سلاح بدست پاسداران افتاده است. خبر بسیار شبیه خبرهایی بود که در زمان طاغوت با آب‌وتاب بدان می‌پرداختند و انگار که خانه بدست ساواک افتاده است.

به‌رحال، یک مصاحبه رادیویی روشن کرد که مقدار پول و سلاح اغراق‌آمیز جلوه داده شده است و اگرچه قابل اعتنا بوده ولی بدان‌میزان که روزنامه یادنده نوشته بود، نبوده است. در این جریان صما چهار تن از اعضای

سازمان چریکها بازداشت شده‌اند. سازمان چریکها که پیش از این در زمان شاه خائن هرگز اجازه نمی‌داد که افراد و سلاحهایش بدست دشمن بیفتد، در برابر دولت کنونی موضوع دیگری دارد و به همین جهت به مقابله دست زده است. سازمان در بیانیه‌ای خطاب به خلق طهران ایران در این‌باره چنین نوشته است: «ما مگر داشتن پول و سلاح برای سازمانی که سابقه طولانی، مبارزه مسلحانه علیه رژیم منور سابق داشته و در جریان قیام مسلحانه خلق‌های میهن با تمام نیروی مسلح خود فعالانه شرکت کرده است ۲ جرم است که با چنین شیوه‌ای که بی‌شبهت به یورش مزدوران رژیم سابق نیست، منازل ما را مورد تهاجم قرار می‌دهند و خبرآن را به صورتی درج می‌کنند که تنها خاطره شوم سرفقاله‌های مطبوعات مزدور سابق پس از یک حمله موفقیت‌آمیز مزدوران رژیم به پایگاههای انقلابیون را زنده می‌کند؟ ما در گذشته در مقابل تهاجم مزدوران رژیم به پایگاههایمان، تکلیفمان روشن بود و تا آخرین فنشنگ در مقابل آنها می‌جنگیدیم و هیچکس به دشمن تسلیم نمی‌شد.

در حالی که امروز وضع به‌آن منوال نیست و ما سلاحهایمان را جهت مقابله با توطئه‌های امپریالیسم و عوامل سر سیرده‌اش که هر روز در گوشه‌ای از میهن علیه دستاوردهای مبارزات مردم دست به توطئه می‌زنند حفظ خواهیم کرد و آن را حق مسلم و بی‌چون و چرای خود می‌دانیم.»

اعدام جلاادان

برخلاف بسیاری تصورات که در مورد دادگاه تهرانی و آرش جلااد‌های معروف ساواک وجود داشت، دادگاه انقلاب همانگونه که قبلا نوشتیم بار دیگر «فاطهت» خود را اثبات کرد و سحرماه روز یکشنبه سوم تیر آنها را به جوخه اعدام سپرد و خلقی را از دستشان خلاص کرد.

پیش از آنکه تهرانی به اعدام محکوم‌شود، کار شور دادگاه انقلاب برخلاف معمول چند روز طول کشید و همین سبب شد که تابعانی در شهر پراکنده شود که تهرانی را اعدام نخواهند کرد. مطلبی که روزنامه لبرد ملت درباره او نوشت و خواستار آن شد که او را اعدام نکنند، نیز برای شایعات دامن زد. گفته می‌شود تهرانی

حسی عواملی فراهم کرده بود که با خانواده‌های شهدا در مشهد و کرمانشاه تماس گرفته بودند تا او را ببخشند. اما همه اینها کارگر نفاذ و دادگاه کار خویش را تا به پایان انجام داد. تهرانی در دادگاه به گناهان خویش اعراف کرد و همه این اعترافات از تلویزیون جمهوری اسلامی ایران پخش شد و مردم اسرآن درباقتند که فرزندان دلیر آنها در سالهای احتشاق چه زجرها و شکنجه‌ها دیده‌اند و مسرت‌ترین محارابی است که نصب جلاادان شود.

● در یک مصاحبه مطبوعاتی که بسرای اعتراض به دستگیری افراد حزب کارگرسوسیالیست تشکیل شده بود، احمد شاملو و دکتر غلامحسین سعیدی نشانه‌های جدی اختشاق و سانور را برشمرند.

● بیژنی رئیس زندان قصر، عصر یکشنبه به خانواده متحمن مبارز حماد شیبانی خبر داد که او آزاد می‌شود، صبح دوشنبه گفته شد که آزاد شده است.

● ۴۵۰ تن از کارکنان تولید رادیو تلویزیون در نامه‌یی به پیشگاه ملت ایران خواستار رسیدگی به اتهامات قطب‌زاده شدند و اعلام کردند که اگر به حکم اخراج اینانلو رسیدگی نشود در محل کار خود متحصن می‌شوند.

● نام آیت‌الله عزالدین حسینی نیز این هفته برسر زبانها بود به دو علت. یکی به علت اعتراضی که او به گزارش آیت‌الله ربانسی از کردستان داشت و دیگر به علت اینکه او از دهقانان کرد خواست که در اتحادیه‌ها متشکل شوند.

تکذیب اسکندری!

در ارتباط با مصاحبه تهرانی‌مصور با آتای ایرج اسکندری «تکذیب‌هایی با اعضای ایشان در روزنامه‌ها چاپ شده بود.

از آنجا که هم ما و هم آتای اسکندری می‌دانیم که ایشان نه فقط آنچه چاپ شد، بلکه بسیار بیش از آن نیز گفته‌اند. لذا چاپ این تکذیب‌ها فقط آن فضای یلبسی و احتشاق قدیمی حرب توده‌یی را نشانگر است. بیش از این توضیح نمی‌دهیم.

استعفای وزیر دادگستری

استعفای ناگهانی وزیر دادگستری، همرمان با طرح مسائل قانون اساسی، همه را شگفت زده کرد. اگر چه پیشتر، مذتها زمره‌هایی به گوش می‌رسید که وزیر دادگستری استعفا خواهد کرد، اما برای مدتی این زمره خاموش شده بود. «اسدالله مشیری» وزیر پیشین دادگستری علت استعفای خود را خشکی مفرط اعلام کرد ولی استعفای ندارد که این استعفا با مسأله کارآموزان قضائی زن و نیز با اعمال افراطی کمیته‌ها و مسائل قانون اساسی ارتباط داشته باشد. بویژه آنکه وزیر تازه دادگستری هم - آقای احمد صدر حاج سیدجوادی - در نخستین مصاحبه خود گفته است: «باید به آقایان قبولاند که نه دادگستری ارجح بیشتری بدهد» وزیر دادگستری قدیم هم گفته است که دیگر کار دولتی قبول نخواهد کرد. یعنی که در همین چند ماه که بستان وزارت دادگستری را داشته، چندان بلا دیده است که دیگر به اینگونه کارهای پر دردسر تن نخواهد داد.

استعفای وزیر دادگستری، دومین استعفا در هیات دولت انقلابی بود و دومین ترمیم کابینه را سبب گردید. اگر کار به همین منوال پیش برود ممکن است تا آمدن دولت قانونی، بیشتر اعضاء استعفا کنند و گفته می‌شود شانزدهگسی قدرتداران برای تصویب هر چه زودتر قانون اساسی از جمله به همین دلیل است.

استعفای وزیر دادگستری سبب شد که آقای حاج سیدجوادی از وزارت کشور به وزارت دادگستری برود و آقای صباغیان معاون نخست‌وزیر به وزارت کشور. پیشتر آقای بزدی از معاونت امور انقلاب به وزارت خارجه رفته بود. معاون دیگر آقای بازرگان آقای امیرانتظام کسبه سخنگوی دولت نیز هست یا بود نیز به سفارت می‌رود.

خودسری‌های کمیته یاسوج

در بین خرهای هفته گذشته، رویدادهای یاسوج از همه محرالعقولتر بود! و بار دیگر نشان داد که کمیته‌ها به چه اقدامات خودسری‌انه‌ای در گوشه و کنار مملکت دست می‌زنند و دولت بسنوا تاچه اندازه دستش کوتاه است. پیش از انفاعات یاسوج، مورد زنجان مثال برجسته‌ای بود، اما کمیته یاسوج بواقع رکورد را شکست و کمیته‌های زنجان را کلی در این سابقه حذف کرد.

فضیه از این فرار است که اسنادار که کیلو به

و بوبر احمد چندی پیش استعفا کرد. این استعفا سبب بروز بحرانهایی در منطقه شد و اعتصابات مردم یاسوج و دهدت و گجاران را در پی آورد. کارکنان دولت نیز بیکار نشنند و خواستار بازگشت اسنادار شدند.

همه اینها نشان میدهد که اسنادار از محبوبیتی برخوردار بوده است و کمیته‌ها نبوده‌اند. (بیاد بیاورید قضیه اسنادار بندرعباس و روحانیون آنجا را) در پی این بحران، نماینده امام و نماینده کمیته‌های کل انقلاب اسلامی وارد یاسوج شدند و پس از مذاکراتی انجمن کمنته یاسوج اعلام شد. بنابراین نمایندگان امام و کمیته کل نیز حق را به جانب اسنادار و مردم تشخیص دادند، اما بر اثر اعلام انجمن کمنته یاسوج، رئیس آن آقای عبدالخالق عدالی از منطقه بیرون رفت. لابد به اعتراض و همین امر سبب خشم افراد کمیته یاسوج شد. خشمی که به امام هم سرایت کرد و نماینده ایشان را در آنجا به گروگان گرفتند. و نیز نماینده کمیته های کل انقلاب اسلامی را، خودسری را می‌بینید؟

سماخی کمیته‌چیان یاسوج بسیار زیاد بوده است چنانکه کارکنان دولت در یاسوج آنها را در اعلامیه‌ای «چپاولگر» خوانده‌اند و خواستار انجمن کمنته «حد انقلاب اسلامی» یاسوج و مجازات مسئولانش و بازگشت اسنادار و بازداشت و مجازات عناصر ضد انقلابی استان شده‌اند.

سرانجام اسنادار و مردم - مردمی که نه روز شهر را تعطیل کرده بودند - موفق شدند و مقرر شد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به‌جای کمنته شروع به کار کند. اسنادار انقلابی نه منطقه باز گردد و عناصر ضدانقلاب و غیرمسئول به تدریج مجازات شوند و کارها این بار درست و برروال منطقی پیش برود.

کمک به طلاب

نشد می‌تود، هم‌اکنون، در شهر مذهبی قم، بیش از دهم‌ترتن از طلاب علوم دینی برای استفاضه و کسب معلومات مشغول تحصیل هستند. به‌طلبه‌هایی که دقیقاً برنامه تحصیلی را انجام می‌دهند، مستری داده می‌شود. از هنگامی که حضرت آیت‌الله امام خمینی به‌نام معاونت نموده‌اند به این طلاب علاوه بر مقرری قبلی ماهیانه هفت هزار ریال داده می‌شود، قبلاً از طرف حضرات آیات عظام شریعتداری - سلیبگانی - مرعشی هر یک دو هزار ریال حق معاش داده می‌شد.

ناگفته نماند که آیات عظام براسرار حوزه‌های

علمه چه در داخل از قبیل، مشهد، شیراز و ... و چه در خارج نجف و پاکستان و ... کمکهای قابل توجهی معمول می‌دارند.

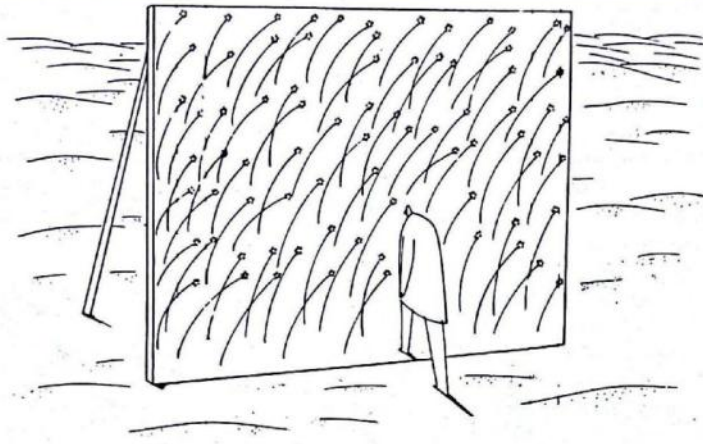
برای اطلاع ...

احمد شاملو، شاعر گرانمایه و همکار خوب ما، این هفته، به علت بیماری نتوانست، مقاله‌اش را بنویسد. خوب می‌دانیم که جای مقاله شاملو در این شماره خالی است و امیدواریم هفته آینده جای بیشتری به او اختصاص دهیم.

ضمناً آقای رضا براهنی نویسنده پاسخی به سخنان آقای شاملو، در مصاحبه با تهران‌مصور داده‌اند که به علت طول و تفصیل آن و به علت اینکه از حالت پاسخ به شاملو خارج شده و صورت‌جنگ روشنفکران را در سالهای پیش به خود گرفته، از چاپ آن معذوریم. تحریریه تهران‌مصور نمی‌خواهد مجله را به‌مجادله روشنفکرانه اختصاص دهد. مجادله‌ای که هیچ سودی برای مردم دربر ندارد. ولی طبیعی است که حق جواب برای همگان محفوظ است، جوابی که مربوط و روشن باشد و به جنگ‌های روشنفکرانه نینجامد.

جایز و لازم بود که هفته پیش و این هفته صفحاتی را به مناسبت سالگرد شهادتشان به مرتضی کیوان و حمید اشرف می‌دادیم - نه در حد گزارش کوتاه که در این شماره درباره اشرف می‌خوانید - این کمترین کاریست که می‌توانیم کرد.

هفته‌های آینده درباره این دو عزیز خواهیم نوشت.



جمعه، چون کوجهای کهنه غم انگیز

عروج در پیش است و مقدمات آن نیز فراهم شده است

احمد کی نژاد

جمعه‌ای بود نه بیان جمعه‌های دیگر
 جمعه‌ای که رباوردهایش خط زمان را سماه در
 درون خویش بکام می‌کشید و خاطرهما را بر آن
 حاکم می‌کرد و سماه از این خط، چون ماری
 زهر آکین هر آن دوری می‌گریید. چشمتها بسته
 می‌شد، گوشها نمی‌شنید، لبها بهم فشرده می‌شد
 تا لحظه‌ها هر چه سریعتر بگذرد و بهانه‌ای برای
 توقف نیابد.

گروهی جمع شده بودند تا نظام قلبشان و
 احساسات و تفکر و اندیشه‌شان را برزبان آورند.
 جمع شده بودند تا نشان دهند بندهای غم‌انی
 که برایشان تدارک دیده شده خارج از حد
 تحمل آنان است. جمع شدند تا نگذارند فشارها
 قلبشان را بترکانند و فریاد اعتراضشان را نسبت
 به عهدشکنی و تزویر، حداقل در فضا رها
 سازند.

آنها جمع شده بودند تا باهم بخوانند:
 در سرزمین قدکوتاهان
 معیارهای سنجش همیشه بر مدار صفر
 سفر کرده‌اند
 چرا توقف کنیم؟
 و کار تدوین نظامنامه قلبم
 کار حکومت محلی کوران نیست.

.....
 جمع شده بودند تا پس از شنیدن اراجیف
 آن فرنگی ماب که تنها حرکت فکریش را حرکت

اسافل اعضایش تنظیم می‌کند بخوانند:
 مرا به زوزه دراز توحش
 در عضو جنسی حیوان چه کار
 مرا به حرکت حقیر کرم در خلاد گوشتی
 چکار
 مرا تبار خونی گلها به زیستن متعهد
 کرده است

تبار خونی گلها، می‌دانید؟
 آنان جمع شده بودند تا با مزمره کردن
 رویاهای شیرین گذشته و یادآوری امیدها و
 آرزوهای بارور نشده‌شان، دمی‌خوش را تسکین
 بخشند.

چه رویالی بود آرزوها و چه خمش باور
 بود سهراب که می‌بنداشت روزی که او می‌آید
 پیامی خواهد افتاد و در رگها نور خواهد
 ریخت می‌بنداشت که سبب خواهد آورد سبب
 خورشید.

می‌بنداشت که شب تاریک رهگذاری را با
 کهکشان روشن خواهد کرد.

می‌بنداشت که به سدلانها آب خواهد داد و
 بر سر هر دیواری میخکی خواهد ساخت.

می‌بنداشت که او می‌آید و با آمدنش آشتی
 نواهد بود و آشنالی و دوستی،
 و نبود در آن جمعه تاریک که ببینند
 چگونه ضربه‌های جاقو بردست و بال انسانها

میخک سرخ نقش می‌کند و نمی‌بنداشت پیامی که
 در انتظارش بود چگونه سردی خاک و لزجی
 گرمها را با خود خواهد داشت.

و اگر او نبود، جماعت چند ده هزار
 نفری بودند که مات و مبهوت، مانده برجا،
 به ایمان متعالی این چند صد نفر حاملین پیام
 می‌نگریستند و تاب حرکت نداشتند و ضربات
 جوب و جاقو را نیز بر تن خویش باور نداشتند
 زیرا که دیگر سرخ شده، ایمان نداشتند.

زیرا که شاید طلب آزادی را با دین مفهوم
 آزادی دیگر در خون خویش نداشتند خون گرم
 و سرشار، و با دین آزادی که از نوك جاقوها
 و حرکات و جوبها می‌بارید چقدر نیاز به این
 خون گرم و سرشار احساس می‌شد که در رگها
 بجوشد و نه این خون که در رگها بود،

نه این خونی که دارم پیر و سرد و تیره
 و بیمار

چو کرم نیمه جانی بی‌سر و بی‌دم
 که از دهلیز نقب‌آسای زهراندود رگهایم
 کشاند خویشتن را همچوستان دست
 بردیوار

بسوی قلب من این غرقه با پرده‌های تار
 و می‌پرسد صدایش ناله‌ای بی‌نور
 کسی اینجاست؟

بقیه در صفحه

جدائی فروهر و جبهه ملی

● بنائی که مصدق معمار آن بود در حال تلاشی است. بعد از خاموشی سیاسی مصدق، جبهه دیگر جبهه نقد و وقتی در عصر جدید انقلاب توده‌ها را به نبرد کشاند جبهه لاق‌کنان دنبال آنها آمد و بعد از چندبار رنگ بر خود مالین زیر توفان صدایش برید. و حالا که سروصداها اندکی خوابیده است رهبران جبهه ملی در اثبات اینکه چه کسی شاکرد مومن و البته مسلمان مصدق است به رقابتی قابل ستایش دست زده‌اند و فعلا در مسابقه‌ای که در دنباله‌روی از خرده‌بورژوازی او که در جبهه ملی پدید آمده است پیشاپیش همه فروهر است که می‌رود او که جبهه را رها کرده می‌گوید بازداشتن کج شده از فرو ریختن کار عیثی است و هواداری از هرگونه سیاست مگر سیاست انقلاب اسلامی را يك نوع فرصت‌طلبی می‌خواند. وی می‌گوید که نمی‌خواهد به کسانی که مدت‌های مدیدی با آن‌ها همسر بوده است تهمت بزند و بلافاصله می‌افزاید کسانی که مدت ۱۵ سال است جبهه مبارزه را ترک کرده‌اند و حتی با رژیم گذشته تار و پودهایی داشته‌اند فرصت‌طلبند.

آقای فروهر که خود توسط قدیمیها متهم است که در فاصله ۲۰ تا ۲۳ دارو دسته‌هایی داشته و با کثرت‌زدن این و آن مثلا مبارزه سیاسی می‌کرده است در اشاره‌ای به چه گفته‌اند که ایشان روشهای توتالیتر را تجویز نمی‌کنند و خواستار برخورد آراء و افکار هستند و معتقدند کسانی که بحث را به خبیایان می‌کشاند از تابانگی اندیشه‌شان تردید دارند.

رهبران جبهه ملی نیز در باری خروج فروهر اظهار نظر کردند.

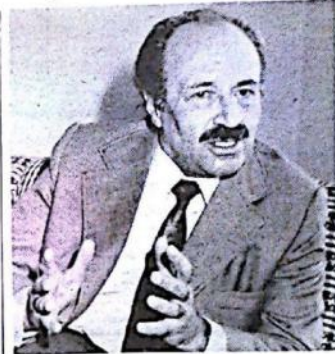
آقای سنجابی در جواب گفته های آقای فروهر اظهار داشت که فرصت‌طلبی عبارتست از استفاده از قدرت های وقت و سپس اشاره کرده است که خدای نخواستہ عده‌ای خواسته‌اند جبهه ملی را تلویحا از نهضت اسلامی جدا جلوه دهند. قاسمی و حبیبی نیز مطالب فوق را تکرار کرده و به نذید بدیده‌هایی که از قدرت‌خوششان می‌آید تاخته‌اند.

موسکا جامعه‌شناس ایتالیایی رهبران سیاسی را بدو گروه تقسیم کرده است شیرها و روباهان براساس شیرترین شاکرد مصدق که بود؟

اگر شریعتی زنده بود

● چهارشنبه ۲۹ خرداد است. زمین چمن دانشگاه و اطرافش مملو از جمعیت است. سالروز دکتر علی شریعتی مبارز و روشنفکری است که بهمان‌سان که خود گفت سرانجام مفر و بست و در غربت، آرزوی حتی يك آخ هم بر دل نظام

برداشتی از رویدادهای کوچک و بزرگ



پاسخ آقای کیانوری به سنجابی

● نورالدین کیانوری دبیرکل حزب توده‌ی ایران طی مقاله مفصلی به اتهاماتی که آقای کریم سنجابی رهبر جبهه ملی ایران در مورد مش حزب توده وارد کرده و آن را متهم به بیگانه‌پرستی کرده است جواب داده است. ایشان مرقوم داشته‌اند که این اتهام تنها به حزب توده مربوط نمی‌شود بلکه جزئی از اتهاماتی است که بعد از قرون وسطی متوجه نیروهای ترقی‌خواه است.

متأسفانه آقای کیانوری کیفیت و چگونگی این اتهام طولانی چند قری را روشن نکرده است. وی سپس با منطقم آن‌که رستم بود پهلوان به شرح فداکاریهای سربازان ارتش سرخ پرداخته و از آقای سنجابی سؤال کرده است که شما آنوقت‌ها کجا بودید و اشاره کرده است که اسناد و مدارک بسیاری در اختیار دارند که نشان‌دهنده همکاری آقایان سنجابی‌ها با نازیها است. کیانوری بعداً به شرح مبارزات ضد استعماری حزب توده و به نقش آن در پرورش يك فرهنگ انقلابی پرداخته و سپس به مبارزات جانانه‌ی توده‌ایها در دوران بعد از کودتا اشاره کرده و از آقای سنجابی سؤال کرده است که آنوقت‌ها چکار می‌کرده‌اند؟ به خاطر می‌آوریم که خیلی‌ها این سؤال

را از خود آقای کیانوری نیز کرده‌اند و متأسفانه ایشان تا بحال جواب قانع‌کننده‌ای نداده‌اند.

در ادامه، وی به چگونگی مبارزات ماضی حزب توده پرداخته و آقای سنجابی را متهم کرده است که طالب ماندن سلطنت و تنهاسا خواستار اصلاحات جزئی بوده‌اند ظاهر آرسین به مقام ریاست و دبیرکلی ذهن آقای کیانوری را اندکی کندی بخشیده است و ما ناگزیریم که قسمتهایی از اعلامیه‌ی ۱۶ آبان حزب توده در مورد تشکیل جبهه ضد دیکتاتوری را نقل کنیم تا ذهن ایشان تروتازہ شود. اعلامیه می‌نویسد: به نظر ما هدف جبهه ضد دیکتاتوری عبارتست از سرنگون کردن رژیم استبدادی محدودرضا شاه برچیندین سباط سلطنت و ... شکل حکومتی آن دولت ائتلاف ملی جمهوری است، ولی ... اگر سایر نیروهای ضد استبداد درون این ائتلاف موافق نظام سلطنت باشند البته حزب توده ... نظر خود را بر دیگران تحمیل نخواهد کرد.

آقای کیانوری سپس تکرار کرده‌اند که مدارکی در اختیار دارند که سبب همکاریهای آقای سنجابی را برملا خواهد کرد.

ما امیدواریم که هرچه زودتر این اسناد و مدارک انتشار یابد و باعث بالا رفتن اطلاعات توده مردم شود و متقابلا اگر آقای سنجابی نیز بر علیه آقای کیانوری مدارکی در اختیار دارد انتشار دهد تا این خلق متضع دچار نشاط شود.

فلسفه پهلوی گذاشت. روشنگری که به زبان مذهب سخن می‌گفت و روی به توده‌ها داشت و حالا توده‌ها و البته دربی آنان فعلا رهبرانمان دارند از وی تحلیل می‌کنند. به‌ربان مردم این شماره بود:

- * اسلام پیروز است، ارتجاع نابود است.
- * راست و فرصت‌طلب و چپ‌نما که هستند دشمنان دین ما
- * بازرسان انقلابی حامی انقلاب است



* درود بر خمینی، سلام بر شریعی

نمی‌دانیم اگر خود شریعی در این جمع بود چه می‌گفت، او در زندگیش که ثبت شده در مجموعه نوشته‌هایش اینک همه‌جا پراکنده شده است به همان من هرگز چنین برخوردی نداشت. او مبارز را، هر مبارزی را در تعامیت مبارزه‌اش ستایش می‌کرد. به این استاد یک لیل از کوشندگان انقلاب ایران فکر می‌کنم. من او را ندیده‌ام، اما از طریق آثارش فکر می‌کنم که توانسته باشم با وی به سخن یا حتی درد دل نشسته باشم و شریعی که بود، او ادامه دهنده و یا شاید تمام کننده حرکتی بود که صد سالی است با افت‌وخیز و فراز و فرود خود اینجا و آنجا تاریخ ایران خود را نشان داده است. حرکتی که به تعبیر خود شریعی با سیدجمال آغاز شد.

این حرکت که اگر بر بیراه نروم در ذات خود متضاد هم بود. همواره مجبور بوده است که در دو جبهه بجنگد. نگاه کنید این خود اوست که می‌نالد:

« سالی که ناکون مطرح کرده‌ام - در سخنرانیها و کتابها و مقالات - بخصوص مابیل جامعه شناسی با سوء تعبیرها و سوء تفاهم‌های عمدی و غیرعمدی، و آنهاچه و غرض‌ورزی‌هایی روبرو شده است که برای هیچیک از روشنگران زمان ما، علت و هدف این ناسزاگویی‌ها و تهمت‌زدها و ماهیت‌سنجایی که در کار توجیهاتی

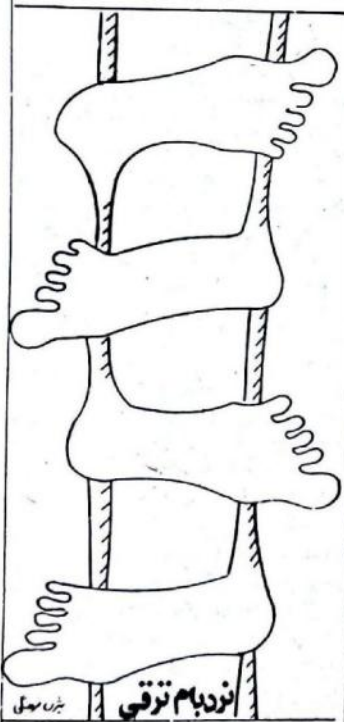
چنین ناهنجار و نادرست‌اند، پنهان‌ست چرا که امروز چون دیروز نیست و مردم خود در هر سطحی که هستند، بش‌و‌کم دارای تشخیص مستقل‌اند و ناآبیه‌ماری، تهمت‌زدن، دروغ‌سپس و وجهه عمومی دروغین داشتن و آرا سراسر با بیاطل کردن دیگران بکارگرفتن نمی‌توان فرستان داد.»

شریعی چه می‌گفت؟ اساس آن حرکت بر چه بود؟ و کدام تهمت‌ها چنین به فریادش واداشته بود؟ بگذار همینجا این راهم که به نهم رسیده است برای تو خواننده بارگو کم آیا اگر شریعی زنده بود بازهم تهمت‌ها و ... ادامه نداشتند؟ اخلاف صدقش مجاهدین هنوز شکنجه می‌شوند. باری بگذرم، شریعی چه می‌گفت: در میان این دوستک آسیا که ما تلم به مانه یک کلت شرفی پای درست به‌خویش باز گردیم و با تکیه به‌داشته‌های خودمان، - در میان آنچه که او دوستک آسیایشان می‌دید - خرد و نرم و خاکتیر نشویم. این حرکت و این برداشت به درست یا نادرستش کاری نداریم به‌رحال یک چیز را نمی‌دید: جوامع به طبقات تقسیم می‌شوند نه به کلت‌های غیرقابل تجزیه. او در سنه‌ها و در گذشته‌های من شرقی که در این سوی عالم اسلام، اساسی‌ترین پایه‌اش را می‌سازد چیزی زنده و عصیانگر می‌دید که می‌توانست سازنده و درهیب‌گوننده باشد. او صدای اعتراضی بود که از خرافه و بی‌عدالتی و استثمار بجان آمده بود. از همه جانش مایه هم‌داشت تا این صدای اعتراض را بگوش همه و بویژه توده‌ای که می‌اندیشید بیش از همه در جنبش این خرافه و بی‌عدالتی گرفتار آمده برساند. چه خوب می‌دید اما آیا بر آنچه او با حرکتی که او نمایندگیش می‌کرد می‌توان چیزی را به‌همان‌سان که او می‌خواست بنا کرد؟ شاید آری و شاید نه ... بگذار من این امید را با خود داشته باشم که اگر شریعی زنده بود اکنون به همان‌سان با وی رفتار و مدارا می‌کردند که اکنون می‌کنند. بگذار بخیمال خویش این راه نهم که این امید نیز واهی است. فردا و فرداهای دیگر درست و نادرستی این امید مرا بمن نشان خواهد داد.

ناهه خانواده بخارائی

● خانواده‌ی شهید محمد بخارائی که گلوله را راست به قلب منصور نشان طی نامه‌ای واستگی دلیر عصیان‌زده را به فدائیان اسلام بکشدب کرده‌اند و این خود باز نشانه‌ی دیگری است از آنچه امروز در درون حتی لایه‌های میانی پای در سنت جامعه‌ی ما می‌گذارد. گویی حتی ایان نیز، این فدائیان تازه از زمین روئیده را - فکر میکنم که حتی

ارسطو ایان ناآن کسانی که در سالهای ۲۴، ۳۲ میداندار مبارزه سام فدائیان اسلام بودند سخت تردیدآمیز بنظر میرسد - نه مردان مبارز بر علیه طاغوت می‌بینند و بل برای ایان رسالتی دیگر قائم رسالتی که درست و یا البته نادرست هر چه باشد رسالت شهید محمد بخارائی نبود. او سا اسلحه‌ی خود روپاروی ستم شاهی ایستاده بود و ایان هر روز بیش از پیش مبارزان دیگری را تهدید می‌کنند و به‌مصاف می‌تلیند که خود پهلوانان میدان مبارزه‌ی خونبار با ستم شاهی بودند.



نزدبام ترقی

مسعود بیبود
همه نیروی دولت و فراوانت
صرف کوبیدن مخالفان می‌شود

آنها از نزدیکی امام و نیر



• تئورها و آنها که ماوریت دارند
می‌خواهند مانع انقلاب ضد امپریالیستی
امام و نیروهای ترقیخواه شوند.
• فروتنان شور انقلابی و کاستن از
اشتیاق یکپارچه ملت به رهبری
بزرگترین جنبه‌ها به انقلاب است.

نیر از رویکرد بر یک صدای آورد مسعود
با یک رژیم بزرگمنه سرپرست، همین تئورها
را به خصمهای خود از بی سنیار هم قرار
رومی نیز یک رهبری لایق و خودکام، ملت
میراث که باید فرخورد، و بر حاشیه انقلاب
ملت ایران حاصل فشار ملت می‌بود که
ملت از آن به جان آمده بود، طرفه نظر
میانزات حسین و مائوسهای بنی و کسب
مناقضاتی که کذب علمی بود. کار گریز
سبب شد و در حالی که چون در آنست
رهبری پیروغ و انسان شده، بر داشت
سخت بر این می‌بود بر امجد، رژیم که از این
به مدت که بر ارشاد نگاه نگه داشتند
بازده برآمد. طرح طرح از این رژیم
را طبقه و برهان کرده، با ارشاد دست از
بنت آن برداشته و آن رژیم و امپریالیست
طریق آن، ناد را به در برابر طرح حساس
حرفان این تئوریها می‌چاند تا با نظریه کرد
تا راه و زمین با همان معانی بچاری و
همسری که برای ما من است از فردا است. بر
یک صلح دائمی - خود اعلامه و باجوست
آنها - اجرای تفکلی مقدم حرکت مردم
نشد بود، چنان یکصد شده بودند که
کوری بر اساس آن یک گوربت و برای یک
هدف سرپرست. بر این نقطه بود که بین
چهرین نامت وحدت بود - به چنین دلیل
چهرین آن رهبری بود که از نازوی دموی
مبارزه بر حاشیه بود - الفاکر و معانی
یکبار ما بود. در پنداشنا، طرح فرساید

ما، در حساسترین لحظات تاریخ ایران - در نیم قرن
اخیر - قرار داریم. ما بر روزهای سرنوشت‌ساز تاریخ خود قرار
داریم! بی آنکه به اندیشه‌های خلاق و آنچه باید بماند را از اینچنین
لحظاتی سر بلند گذار دهیم، مسلح بود باشیم. چرا؟ مسأله اینست.
باید توجه به موضوع همای خود، بی توجه به علاقه‌مندی یا بی علاقه‌گی
به زندگی در زیر پرچم یک حکومت اسلامی، می‌آن که لازم باشد
موافقت یا مخالفت خود را اعلیٰ قرار دهیم، باید بپذیرد داشتن موافقت
های بی‌دروغ، موضوع تاریخی خود را بشناسیم و در بین هم‌راهی
و هم‌راهی تمام افرادی باشیم که به آزادی و استقلال این سرزمین
می‌انگیزند. تمام کسانی که قشاقان برای این شاک می‌نند، باید در
گزار هم قرار گیرند. پس باید بماند بر سر راه این و وحدت و
از میان برداشته شود. باید آنچه در این راه حلالی وارد می‌آورد -
شور انقلابی را فرو می‌نشانند - بشناسیم و از آن حذر کنیم.
این مقاله به قصد پرداختن به این مسائل، شگفتان آنها
و چاره‌جویی نوشته می‌شود.

وهای مترقی می‌هراسند

فراگیر گشته - سنگان اوج برگیره - گران
سنگر جنبه - هیچ ایران از برهان صد
ششمه گشته شده - و پس هنوز
اولویت از راه مفرطان شور انقلابی است
این حساسیت به نوبت و فراوانت که
در چهار ماه گذشته، نه گزنی که نظیر خود
نهال شده - بزرگترین مخالفان است که اینچنین
سر می‌مخاضهای می‌آورد. و با آن برگیره
و با آن - دور باطنی است که گمان بر حاشیه
مخالفان افروغ از بوجان مرگند و سنا
مخالفان که این از خطرات بالان حاشیه -
نظر شعور و بود و سران اقلیم اصنامی -
حرکتشان شد آزادی - سنج
چنانی سمنها - استعداد از حیرت و سینه حساس
گشتری آنها - عوامی از آن گشنگران
سنگان - بران بده از گزین مخالفان - مسخران
چهل و - بران برده بماند و بر حاشیه
عقلی - برنگ از دولت صمد، و فراوانت
قدرت طبقه - ایران کار است که مخالفان
سرگرمند - بر نظر باید است که اساسی
مور پس از ترک نظار - بر آخرین روزهای
حکومت بخشار گشته بود - با اوین را کنار
نگه‌داشتند. مور که مراد دولت سلسلی
عوب را در شاکه با حسیه را نوبت به حسیه
حسرتان بود یک حسیه تاریخی بماند.
که بولین حسیه است - به عنوان برهان
حکومت مشابه به راست جمهوری ایران
است. اما ما را این گمان نیست سنگان
این حکومت بر حاشیه شادنگه بر فراوانت و
دولت رجه گرداند. سنگان این ماوریت
اصمی - عوامی است که بر دولت و فراوانت
بر عهده رهبری انقلاب، جا برده سندان. اما
این بر روش این حکومت است -
به بران مماند - با اینک حسیه
شخصیتی صد امپریالیست و برست امپریالیست
به نام حاشیه‌های حریف بر حاشیه مرسد
بر فراوانت ایشان بر حاشیه مشابه به راست
باید هر صدمه

شکل گشته مسعود که کوری ایران - حساس
مخالفان - از مسخران و انان و اصنامی
مخالفان
آنها این بالا را در حاشیه بران بماند
برسر انقلاب ایران می‌آورد. بود سنجنا -
نگاشتنها و سنجناهاست. آنها که به قدرت
رسیدند. کار بران که خود ماندند. حسیه
گشول حسیه را بر حاشیه بر حاشیه
برگند و حاشیه بران از خود بران بماند.
حاشیه از بانه بر حاشیه سینه حسیه فراوانت
گرداند. بران بر حاشیه سینه حسیه فراوانت
فراوانت گرداند که سنا به قدرت رسین آنها
هدف خود. انقلاب تمام شده است. بران
بارنگی خود بود تمام بر حاشیه است. این
انقلاب بر حاشیه بر انقلاب نگاشتنها و
رسدگی به نظار و سنجناها را بر حاشیه
بماند و باید به حاشیه خود بران. اما به
قدرت اشکال چه و کار بران حسیه بر حاشیه
روشنتر. کاران و کارمان -
فراوانت سنجناها آنها با حاشیه حاشیه
مخالفان با حاشیه و اصنامی و
همکار با کارمانه حسیه و دیگر حاشیه
اصنامی و - - - حاشیه انان گشتران
می‌ماند (که اینها از راه حاشیه سنجناها
پس نام اجزای حاشیه حسیه بماند.
حاشیه که بران حاشیه حسیه بماند.
برهان آورد و نکوت بران. از حاشیه است.
به دولت و رهبری فراوانت است که حاشیه
ایران را فتح شد و خود را حاشیه می‌ماند
ایستادگان

آنها که در رانیشانی با حاشیه
ناظران و با حاشیه - پس از آن بر حاشیه
رهبر انقلاب به ایران - رانیشانی بر حاشیه
همسری بارنگان - برنگ ماندند - به حاشیه
سینه با بزرگترین حاشیه - به حاشیه حسیه
امداداند. کار سنجان از با حاشیه حسیه
با کارگران رژیم از حاشیه حسیه کرد که
از روی حاشیه به قدرت رسیده حاشیه انقلابی
به کار بماند. خود کارها بر حاشیه حسیه سنگان

مسعود بهنود

همه‌ی نیروی دولت و فرادولت
صرف کوبیدن مخالفان می‌شود

آنها از نزدیکی امام و نیر

* تندروها و آنها که مآهویت دارند ،
با حمله به آزادیخواهان و آزادی‌بیان ،
می‌خواهند مانع ائتلاف ضد امپریالیستی
امام و نیروهای ترقیخواه شوند .
* فرونشاندن شور انقلابی و کاستن از
اعتقاد یکپارچه ملت به رهبری ،
بزرگترین صدمه‌ها به انقلاب است .

تنفر از زندگی در يك فضای آلوده مسوم ،
با يك رژیم نوکرسفت سرسپرده ، همه نیروها
را به همصدایی خواندند در پی بیش از نیم قرن
زندگی زیر يك رهبری نالایق و خودکامه ، ملت
دریافت که باید برحیضد ، و برخاست . انقلاب
ملت ایران حاصل فشار ظلمی دیرپا بود که
ملت از آن به جان آمده بود ، قطره قطره
مبارزات خونین و مقاومت‌های بیش و کم ،
مخالفت‌ها که گاه حماسی بود ، گاه کمرنگ ،
جمع شد و دریائی شد . چون دریائی شد ،
رهبری پذیرفته و انتخاب شده ، برپاخاست و
موج دراین دریا در انداخت . رژیم که از ابتدا
نه برملت که بر اربابان بیگانه تکیه داشت ،
به‌لرزه درآمد . موج موج آن دریا رژیم
را ملتهب و پریشان کرد ، تا اربابان دست از
بشت آن برداشتند و آن رژیم - و آخرین
مظهر آن ، شاه را - در برابر موج های
هولناک این دریا تنها نهادند تا سقوط کرد .
تا شاه و رژیمش با همه بدعاهای پنهانی و
جهنمی که برای ماندن داشت فرو افتند . در
يك مقطع زمانی - خود آگاهانه و ناخود
آگاهانه - اجزای تشکیل دهنده حرکت درهم
تنیده بودند ، چنان یکصدا شده بودند که
گویس در اساس از يك گوهرند و برای يك
هدف می‌ستیزند . در این نقطه بود که « دین »
مهمترین عامل وحدت بود - به چندین دلیل ،
مهمترین آن رهبری بود که از بازوی مذهبی
مبارزه برخاسته بود - « الله اکبر » صدای
یکدلی‌ها بود . در پشت‌بامها ، شهرها فریاد



ما ، در حساس‌ترین لحظات تاریخ ایران - در نیم قرن
اخیر - قرار داریم . ما در روزهای سرنوشت‌ساز تاریخ خود قرار
داریم ! بی‌آنکه به اندیشه‌های خلاق و آنچه باید ملتی را از اینچنین
لحظاتی سر بلند گذرد دهد ، مسلح بوده باشیم . چرا ؟ مسأله اینست .
باید بی‌توجه به موضع مرامی خود ، بی‌توجه به علاقمندی یا بی‌علاقگی
به زندگی در زیر پرچم يك حکومت اسلامی ، بی‌آن که لازم باشد
موافقت یا مخالفت خود را اصل ، قرار دهیم ، باید بپردازیم به واقعیت
های بی‌دروغ ، موضع تاریخی خود را بشناسیم و در پی همراهی
و همراهی تمام افرادی باشیم که به آزادی و استقلال این سرزمین
می‌اندیشند ، تمام کسانی که قلبشان برای این خاک می‌تپد ، باید در
کنار هم قرار گیرند . پس باید موانع بر سر راه این « وحدت »
از میان برداشته شود . باید آنچه در این راه خللی وارد می‌آورد -
شور انقلابی را فرو می‌نشاند - بشناسیم و از آن حذر کنیم .
این مقاله به قصد پرداختن به این مسایل ، شکافتن آنها
و چاره‌جویی نوشته می‌شود .

وهای مترقی می هر اسند

میزدند : الله اكبر . حتی آنها که این صدایان سود ، می گفتند و فریاد می زدند چرا که این کلام مشترك مبارزه بود و ملت دریافته بود تا به يك کلام فریاد نزنند ، دیو از خانه رانده نمی شود .

وقتی رژیم شاه سقوط کرد - در اواخر بهمن - انقلاب نیروی را مافی نگذاشته بود که میباید در آن ، یا با آن بقایای رژیم پا بگیرد . نه پلیس ، نه ژاندارمری ، نه ساواک ؟ نه آرتش ، و نه دیگر نهادهایی که يك رژیم نوپا بتواند بر آن متکی باشد و از بلایا برهد . نه اقتصادی ، نه کارخانه ای ؟ نه کشاورزی ، نه کار ، هیچ ... هیچ ... هر آنچه بود را یا ملت کوبید ، یا خود فرو ریخت هنوز نیز در بر همان پاشنه می چرخد . هنوز نیز در حقیقت چیزی نداریم . در این فاصله چهار ماهه ، آنچه این مملکت ۲۰۰۰ مسلوبی را با نوع قبایل و سرزمینها و برآکدیگی خاک حفظ کرده و با همه تحرکات و تحریک پذیریها به ورطه یی نگذاشته ، وحدت نظر اکثریت بزرگ به تمام مردم در يك رهبری بوده است . تنها نیروی موجود که مانع از هم پاشیدن این مملکت می شود . همین است که نه آن می گویند ، وحدت کلمه !

تا این تعریف روشن می شود ، آنان که به این وحدت لطمه می زنند ، آنان که از اعتماد بی تردید ۹۹۰ درصد مردم سه امام می کاهد ، آنها که شور انقلابی را در گسره گروه از مردم به یاس و ملالکتی و نگرانی بدل می کنند ، چه حیاتی به این ملک کرده اند و می کنند .

● آنها که در رامپسانی های عیدضرب و عاشورا و تاسوعا ، و پس از آن در آئین بارگشت رهبر انقلاب به ایران ، رامپسانی در نایب مهندس بازرگان ، شرکت داشتند . نه سرعتی بمسد با یکدیگر دشمن شده ، نه حسان همه افتاده اند . گاه پیش از آن باهم دشمنانند که با کارگزاران رژیم آن سفاک بودند . کم کم از سوی جناح به قدرت رسیده گاهی استدلالهای

پس کشنده میشود که گویی ایمن - یمنی مخالفان - از محندرسا و اعوان و انصارش بدترند !

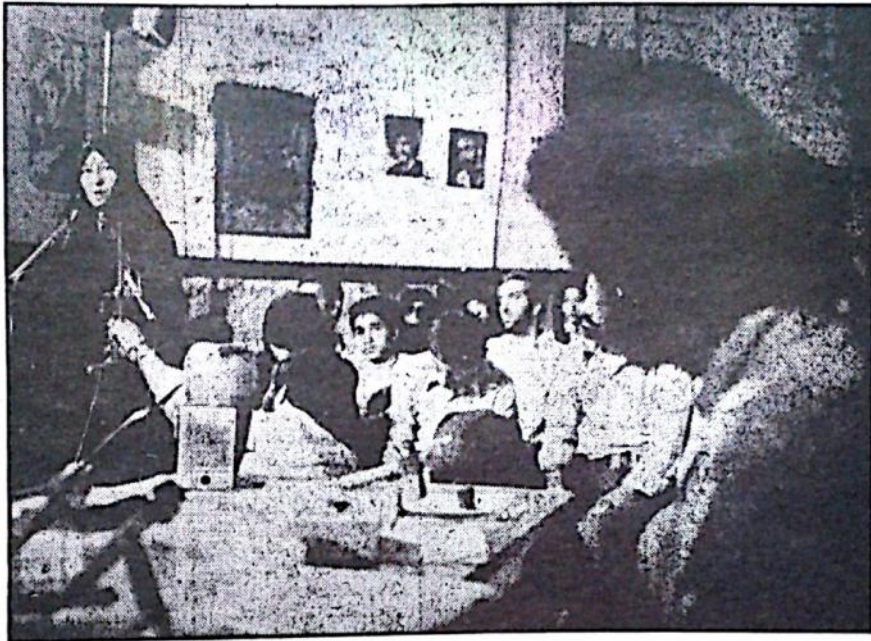
آنچه این بلا را در حساس ترین زمانها بر سر انقلاب ایران می آورد ، سوء نیتها ، سنگ نظریها و تندرویهات ، آنها که به قدرت رسیده اند ، گاه بی آن که خود بدانند ، همه کوشش خود را صرف ماندن بر سر قدرت می کنند و چنان لریز از غرور قدرت شده اند ، چنان از نادم پیروزی مس شده اند که فراموش کرده اند ، در این پیروزی مبراهانی نیز داشته اند . فراموش کرده اند که تنها به قدرت رسیدن آنها ، هدف نبود . انقلاب تمام نشده است ، در دوران سازندگی به وجود تمام سروها نیاز است . این انقلاب نیز مثل هر انقلاب دیگری رفع ظلم و رسیدگی به مطلوبان و مستضعفان را در هدف داشت و باید به اهداف خود برسد ، اما نه به قیمت انکار همه و کنار زدن همه قشر های روشنفکر ، کاردان و کارشناس .

برای مستضعفان ۸۰ تنها با سخترانی خانه نمی توان ساخت . مهندس و اقتصاددان و شهر ساز ، کارخانه سیمان و دیگر مصالح ساختمانی و ... خلاصه افراد کارشناس می خواهد (که اینها الزاماً جزء طبقه مستضعفان نیستند) پس تمام اجزای جامعه بهم پیوسته اند . هنداری که در این لحظات خطیر باید بر زبان آورد و سکوت درباره آن خیانت است ، به دولت و نیروی فرادولت است - آنها که ایران را فتح شده و خود را فاتح می پندارند - اینست که :

● راه را ؟ به اشتباه برگزیده اند ! هنوز بی نیاز از یکدیگر نشده ایم . هنوز آتقدر نظام تازه پا نگرفته ، هنوز آتقدر رژیم سابق دفتن نشده ؟ هنوز بقایای امپریالیسم باقی است و جان دارد ، آن وحدت هنوز لازم است . هنوز به آن بی نیاز نشده ایم ۸ که اینچنین با سرعت بردشمان خود می افزاید . وقتی هنوز کارخانه ها به کار نیفتاده ، هنوز کارها بر محررای همیشگی

قرار نگرفته . . . بنگاری اوج می گیرد ، گران بیشتر میشود ، هیچ دردی از دردهای ملت ستم دیده کاشته نشده ، وقتی هنوز ... چطور اولویت اول را به فروتنان شور انقلابی داده اید؟ این خنداریست به دولت و فرادولت که در چهار ماه گذشته ، تنها کاری که بطور جدی دنبال شده ؟ سرکوبی مخالفان است که این خود در پی مخالفت های می آورد ، و بار سرکوبی و باز ... دور باطلی است که مدام بر صف مخالفان افزوده از دوستان می کاهد و بسا بحالنان که این از طبقات بالای جامعه - از نظر شعور و سواد و میزان آگاهی اجتماعی - آغاز می شود . حرکت های جد آزادی ، بسیج چماق بدستها ، استفاده از خبر وسیله حسی کثیف ترین آنها - تهرانی و آرش شکنجه گران سفاک - برای بدنام کردن مخالفان ؟ سندساری؟ جعل و ... نشان می دهد تمام هم و غم حکومت فملی - مرکب از دولت ضعیف و فرادولت قدرت طلب - در این کار است که مخالفان را سرکوب کند . در شهر شایع است که آتقای هویزر پیش از ترك تهران ، در آخرین روزهای حکومت بختیار گفته بود ؟ ما آرتش را کنار نگه داشتیم . نیروی که می آید خودش خیلی خوب راه مقابله با چپها را می داند - یمنی حضرتشان نوید يك جب کشی تاریخی داده اند . که بویش هم می آید ! - به عنوان رسالت حکومت متقابل به راست جمهوری اسلامی ! اما ، ما را این گمان نیست . ممکن است این خواست مرتجعانی باشد که در فرادولت و دولت رخنه کرده اند . ممکن است این ماموریت اصلی ، مامورانی باشد که در دولت و فرادولت ، در صف رهبران انقلاب ، جا زده شده اند . اما ، این در سرشت این حکومت نیست . به زبان ساده تر ، ما آیت الله خمینی را شخصیتی ضد امپریالیست و درست ازمین رو ، به تمام جناحهای مترقی نزدیک می بینیم . اما در اطراف ایشان نیروهای متقابل به راست

پیله در صفحه ۲۸



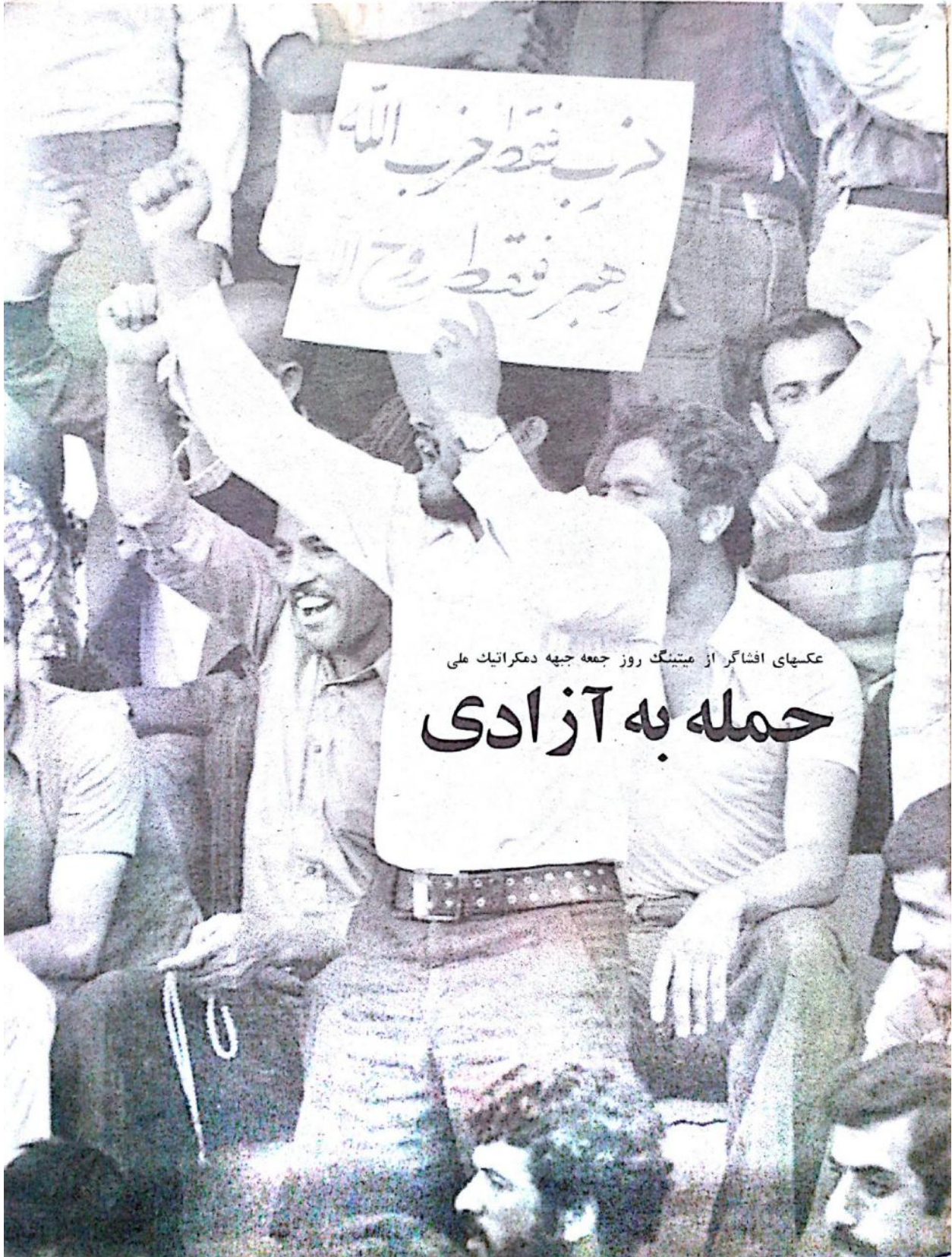
اتحاد نامقدس با ساواک

و قدمی دیگر در راه شنوای مفری ما سرمد بردارد. شکنجهگر در ضمن حرفهای خود از زن و شوهر ساززی یاد کرده که اولی در یک حمله ساواک به نهادن رسد و دومی هنگام فتح رادبو در بهمن ماه گذشته کشته شد. شوهر با نثار خون خود رادبو را از جنگ دیکاتور درآورد و راه را برای قطبزاده و دوستان هموار کرد. و اکنون با شرمندگی می‌بینیم که از همین دستگاه برضد آنها استفاده می‌شود و ضد انقلاب و جاسوس معرفی می‌شوند. آیا انسان زمانی که در صندلی بخدرکننده قدرت می‌نشیند چه اندازه می‌تواند شرف و مردانگی را فراموش کند؟

کاوه گلستان

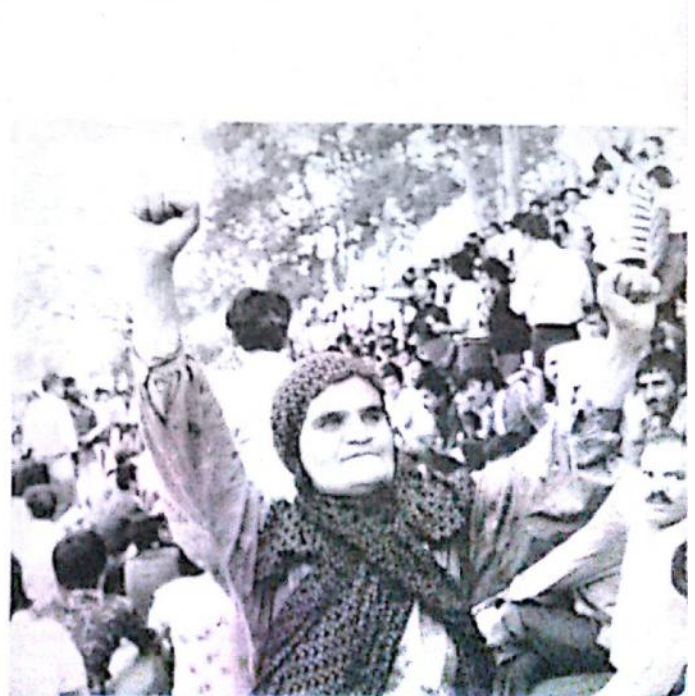
می‌پرسد که این اراجیف چه رنگی به جنایات تو دارد؟ افشا کردن روابط و ساسهای گروههای مختلف مبارز چه رنگی به بودن زبر ناخس گذاشتن های تو دارد؟ کاملاً روشن است که در نشان دادن این دادگاه نمایشی غرض و عمدی در کار بوده تا گروههای مرفقی را «عوامل خارجی‌ها» نشان دهند و بهر جاسوسی و ضد انقلاب بر آنها زند. این را مدیون سرپرست بلوزیون هستیم کسی که از بخش حرفهای آنها می‌که حرفشان ارزشی دارد و بوده مردم نبر خواستار آن هستند جلوگیری می‌کند ولی چند ساعت از برنامه ناک شب خود را در اخبار ناک شکنجهگر حرفهای فرار می‌دهد تا مردم را بحال منحرف خود سه واقعات تحریف شده گروههای مرفقی آشنا سازد

چند شب شاهد اتحادی نامقدس بین ساواک و افل آنچه که از وجود کتیش باقی مانده با گروههایی که بر دستگاههای مملکتی فعلاً حکومت می‌کنند بودیم. نمایش محاکمه یک مردور شکنجهگر ساواک بهانه‌ای بود برای کوشش لحنال کردن گروه های ساززی که سالها سا دستگاه فاند شاه جگیدند. این نمایش را مدیون سیستم حکومتی امروز مملکتان هستیم. وای بر حال ما مردم زمانی که ناک شکنجهگر ساواکی برامان در ناره انسانیت یرت و بلا نگوید و موعظه سر دهد و ناکمال بشری و نا اجازه و نالید فضاات محترم جانشین دادگاه جنایات خود را تبدیل به دادگاهی برای مبارزان این مملکت کند. و درنمام این مدت هیچکس هم از او

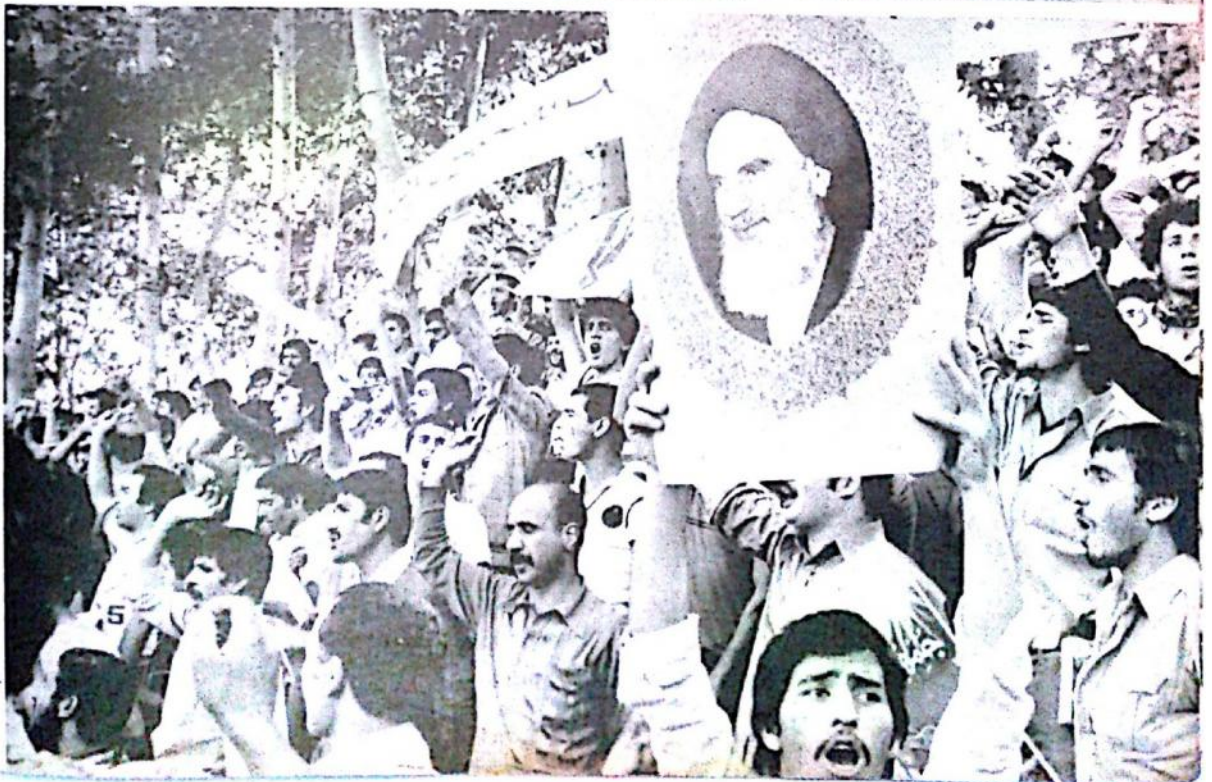


عکسهای افشاگر از میتینگ روز جمعه جبهه دمکراتیک ملی

حمله به آزادی











چپ هاده سال روی آب می نوشتند

گفت وگویی با محمدعلی سپانلو شاعر و منتقد

* فقط از کردها می توان به عنوان خلق حرف زد * زبان اعراب جنوب عربی نیست ! * به ما می گویند از گناه ناکرده توبه کنید * دموکراسی ضروری ترین چیزی است که این نسل لازم دارد * حزب توده ریشه در ایران ندارد

انقلاب را باید درحساماناز امکانات آن بررسی کرد. نه به نتایج فوریش، پس باید به نتایج انقلاب ارجح نهاد. این امکانها که بتوانم جامعه ای بسازیم که دوران اختناق آریامهری آنرا از خودشناسی، فرهنگ، ایمان و انکاء به حدود محروم کرده بود. می توانستم امیدوار باشم که در شرایط جدید اگر چه اصلاحات بنیادی و عمیق و بزرگ اتفاق نیفتد، حداقل آن سد و بندهایی که رژیم سابق برانداخته، نفاس فکری و فرهنگ سالم نهاده بود، برداشته شود. ما از مشروطیت تا امروز؟ دموکراسی را خیلی کم تجربه کرده ایم شاید فقط دوره کوتاهی در آغاز مشروطه و کمی هم در دوره مصدق. ما یکسر می کردیم که شاید در نتیجه انقلاب یک دوره مصدق داشته باشیم که ۵ سال طول نکشد. و در این ۱۵ سال دموکراسی، رجال سیاسی تربیت شوند، احزاب واقعی شکل بگیرند، جنبه ها مشخص شوند و بخصوص نسلی را که انقلاب سدار کرد و فقط به عنوان بازو آنرا به خیابان آورد تربیت شود، تا با گسترش آگاهی انقلابی، بازگشت به دبروز را غیر ممکن سازد... اما چنین نشد. و علت آنرا باید از یک طرف در انحصار مطلق یافت؟ یعنی در همان خطری که خبرنگاران خارجی از سه سال پیش خیلی زودتر از ما متوجه شدند؟ آنها همیشه به ما می گفتند که شما که در کنار بعضی از این قشرها ت علیه رژیم می جنگید آیا روزی را نخواهید دید که متولیان مذهبی تشکیل یک جامعه گذشته گرا را هدف گیری کنند، و شما را کنار بگذارند؟ مسأله آونقنها جواب می دادیم که این آقایان یکسویگر

انادی خود عده ای را به نام اندیشمندان برگزیده بود و از آنان نظر خواهی می کرد. این آقایان تازه رسیده هم می توانند یک سازمان اندیشمندان تشکیل دهند منتهی برای آن یک اصطلاح عربی نگذارند، مثلا «سازمان مفکران اسلامی» روشها خیلی بهم شایع دارد. کسی که دستگاه را حتی در موارد حزبی نایب نکند کنار گذاشته میشود. اگر دیروز سخن از ارتجاع سرخ و سیاه و اتحاد این دو بود و تاء و هویدا مداوما به روشنفکران حمله می کردند، امروز نیز همین دیدگاه مسلط است. یعنی اگر کسی در امور انسانی تخصص دارد و به عنوان یک انسان بجواید اظهار عقیده کند جوانش را نمی دهد و خودش را به عنوان یک «وجود» نمی بیند.

— تل نگرانی بسیاری از نیروهای

آگاه جامعه این است که انقلاب کنونی نیز به سرنوشت انقلاب مشروطه گرفتار خود، یعنی خواستهای اصیل مردم که ساختن یک جامعه مستقل و آزاد بود، تحقق نیابد و انقلاب عقیم بماند و به انحراف کشانیده شود اگر این برداشت درست است، فکر می کنید عوامل انحراف را در کجا باید جستجو کرد؟

فرستادگان کمبازور و امیرالاسم جهانی که می خواهند مسز انقلاب را به نفع خود تفسیر دهند عوامل اساسی انحرافند. انقلابی که در ایران شکل گرفت، یک انقلاب واقعی بود. اما نه تعبیری سزارین شد یعنی خستی که نابد ۶ ماهه بدنی می آمد ۶ ماهه سزارین شد. اما این دلیل نخواهد شد که به انقلاب ارجح نسیم. چون

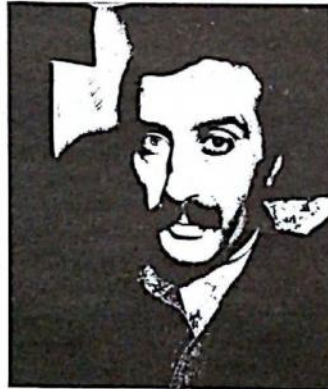
— جامعه ما اکنون در آسانه تدوین و تصویب قانون اساسی است و بازسازی نهادهای اجتماعی و سیاسی اما درست در شرایطی که بیش از هر وقت دیگر مسأله تعمیم روابط دموکراتیک ضرورت داردهما شاهد رشد دیکتاتوری سیاه به شکلی سازمان یافته هستیم نظر شما در ساره شرایط کنونی چیست؟

— امروز نوعی عکس العمل منعی و حملت نیست به متحصمان و روشنفکران وجود دارد و از همه عصبتر اینکه اگر آدمی بخواهد کلمه ای اظهار حیات کند فوراً می گویند از گناهی که نکرده ای توبه کن. این از عصبترین برداشت های جهان است. راجع به همین مسأله قانون اساسی، گانون نویسندگان مدتها پیش چه از طریق حقوقدانهای عضو کانون و چه از طریق روابطی که از سالها مبارزه مشترک علیه رژیم شاه با انجمن حقوقدانان داشت، تلاشهایی را در جهت همکاری برای تدوین یک قانون اساسی دموکراتیک آغاز کرد، اما اکنون به نظر می آید مطالعات کانون مثل دیگر مطالعات از این دست به چیزی گرفته نخواهد شد. دستگاه خاکمه علی الاصول مثل دستگاه سابق عمل خواهد کرد. دستگاه سابق بوندها را برای دعا به نیبه نیایش می برد، دستگاه کنونی آنها را به میدان آزادی می کشاند، دستگاه سابق بوندها را به جاده کرج یا فرودگاه می برد و از آن هورا محوول می گرفت و این یکی مردم به تکه ها می برد... نه نظر می رسد که شکسل و روش تعبیری نکرده است. دستگاه سابق از مسان

و قری نیستند ، آنها در مبارزه آبدیده شده اند و نه آزادی احترام می گذارند . می گفتم تا امروز حکومتها معاویه وار بوده است ، نه علوار و اکنون بر مرده آسمای ملی و به قدر وجدان و بیداری نوده ها و به همراه روحانوں مرفی ما می توانیم حکومت علی را تشکیل دهیم که در آن آزادی و دموکراسی دیگر افانه نخواهد بود ... اما چنین نند امروز اگر ما بخواهیم حرفی برینم و سخن از حق بگوئیم و آزادی ، نه ما می گوئید که از گناه نکرده توبه کنیم . آیا ما باید توبه کنیم که از روز نخست یک چیز گفته ایم و نوشته ایم یا بعضی از آقایان که همه حرفهای چند ماه پیش خود را پس گرفته اند . مساله مجلس موسان را که به شورای ریش - سفیدان تبدیل کردند تا عده ای را که ما حتی آنها را نمی شناسیم برای ما تصمیم بگیرند را چگونه توجیه می کنند ؟ تعجل در تهیه و تصویب قانون اساسی چه مشکلی را حل می کند ؟ آیا این تعمیر و توجیه نه توده ها نیست ؟ از طرف دیگر نیروهای ماصطلاح مخالف نیز همگون نیستند . ما در ایران از ماوراء چپ تا راست افراطی و حتی واستکان امیرالیسم و بازمانده های رژیم سابق را می بینیم و همین ترکیب نامجانسی کار را خراب می کند . گمانی که منافع خود را در نتیجه انقلاب در خطر می بینند از سوی در دستگاه رهبری و از سوی دیگر در میان نیرو های مخالف رخنه کرده اند . اینان در مشکلات مذهبی نفوذ کرده و با غیر منطقی تر کردن هر چه بیشتر سیستم منافع خود را بازسازی می کنند . نفوذ آنان در نیرو های مخالف در حقیقت موجب قلع شدن آنها است ، زیرا انگیزه های حرکت متفاوت است و همین امر چلسو نمر بخشی حرکت را می گیرد ، بخصوص که من فکر می کنم که «اوپوزیسیون» فعلی به هیچ وجه نباید با دستگاه در حالت دشمنی و عناد قرار بگیرد .

— در میان برخی نیرو های مخالف و با بنظر مخالف این گرایش وجود دارد که چون امام و کمیته ها ، نیروهای ضد امیرالیست هستند و جهت عده مبارزه نیز مبارزه ضد امیرالیستی است ، پس علیرغم گسایش انحصارطلبانه و دیکتاتور مانانه آنها باید آنها را تقویت کرد . در این دیدگاه مساله آزادی و دموکراسی فرعی تلقی شده و از مبارزه ضد امیرالیستی جدا می شود . فکسر می کنید جدا کردن مبارزه برای دموکراسی از مبارزه ضد امیرالیستی درست است ؟ — در اشاره به نیروهای مخالف یک مساله اساسی است . آنها باید از استنباطهای مکتبی و

برداشتهای گمانی و غیرعلمی و تحریبه نشده خودداری کنند . همین برداشتهای گمانی است که گاه عده ای را به اینجا می کشاند که انقلاب کبونی را یک انقلاب نمی دانند ، با این استدلال که در ترکیب نیروها تغییر ایجاد شده است . اینان بدون آنکه خود بدانند آن انقلاب گذاشتن نام را انقلاب می دانند ، چرا که مناسبات تولیدی فتودالی را در هم شکسته است و انقلاب کبونی را انقلاب تلقی نمی کنند . این بی انصافی است . انقلاب را نه بر اساس نتایج فوری آن بلکه بر پایه امکاناتی که در چشم اندازهای آینده مطرح می کند باید بررسی کرد و از این زاویه انقلاب ایران یک انقلاب است ، صرف نظر از مساله برداشتهای مکتبی که می تواند نتایج از قبیل آنچه گفته دشته باشد . در میان نیروهای مخالف فقط حزب توده است که به آنچه شما گفتید اعتقاد دارد . اینها می گویند چون روحانیت مبارز با امیرالیسم مبارزه می کند باید از او حمایت کرد و مبارزه برای دموکراسی را کنار می گذارند ، حال آنکه



به نظر من دموکراسی ضروری ترین چیزی است که این نسل لازم دارد ، ما که روی قبرستان زندگی نمی کنیم . این مردم باید پرورش یابند تا سرنوشت خود را بدست گیرند . این نقطه اساسی است ، اما حزب توده نه تنها زندانسی برداشتهای مکتبی و گمانی است ، بلکه بگذارید بگویم ریشه در میهن ما ندارد و جهان را از دیدگاه منافع دو ابر قدرت می بیند . همین حزب بود که کمابیش روابط دوستانه شاه - شوروی را تالیف می کرد . شورویها از دیدگاه جهانی و بر محور درگیریهای خود با آمریکا هر اقدام ضد آمریکایی را تالیف می کنند . اگر چندینیشری هم از کینه آمریکا ذر آید و نه گسه آنها برود این را کمال انقلابگری می دانند . اما یک حزب کمونیست ایرانی نباید نابع آنها باشد . وقتی ما خواهان دموکراسی هستیم و حرب

بوده بر اساس چنین سیاست غامضی ما را بورژوا لیبرال می خواند . این ابرنوع بی چشم و رویی و فرصت طلبی که شما فکر کنید گذشته است . ارزشیابی نباید بران معیار اسوار باند که بخش بیشتری از ثروت ملی ما را رو بجا می برند با آمریکائیها ، من به ملت خود نگاه می کنم که صدسال زجر کشیده و اکنون فرصتی دارد تا با حقوق خود آشنا شود . آنها که چه در چپ و چه در راست از آشنائی مردم با حقوق خود بیم دارند وضع گونئی را ترجیح می دهند .

— اگر این درست است که مبارزه ضد امیرالیستی جز در پرتو مبارزه برای دموکراسی غیر ممکن است و اساسا این دو پیوندی جدائی ناپذیر دارند در وضعیت کنونی که حاکمیت دوستانه دولت - شوروی انقلاب و دولت - کمیته ها بر کشور مسلط است به نظر شما کدام سمت را باید تقویت کرد ؟

— ترکیب دولت و آگاهی ملی در آن حد نیست که انتظار داشته باشیم مبارزه ضد امیرالیستی با قطع کامل نفوذ امیرالیسم پیش رود . البته بعضی از شاخک های امیرالیسم قطع خواهد شد این امر حتی می تواند با رضایت امیرالیسم باشد . زیرا برای آمریکا منافع شرکتهائی از قبیل جنرال موتور و غیره منافع درجه دوم است و او آنها را برای منافع درجه اول خود ، یعنی غارت منابع اولیه و ارزشهای ژئوپولیتیکسی (جغرافیای سیاسی) فدا خواهد کرد . آمریکا می خواهد که ایران سد راه کمونیسم باشد و البته نه لزوما کمونیسم روسی . شاید آمریکا از یک نوع سوسیالیسم ملی بیشتر می ترسد ، زیرا امریکائیها و روسها جهان را تقسیم کرده اند و به همین دلیل احزاب طرفدار شوروی مثل حزب توده در کشورهای حوزه آمریکا به نقش درجه دوم قایم اند . آمریکا نیز دولتهای دست نشانده خود را وادار می کند تا اینگونه احزاب را قانونی کند ، زیرا از سونی تنش اجتماعی را تخفیف می دهد ، و از سوی دیگر بهترین نیروهای جناح رزمنده را در خود به بند می کشد و آنها را از عمل رادیکال باز می دارند ... در هر صورت دولت کبونی جز شاخک های بسیار وقاحت آمیز امیرالیسم را قطع نخواهد کرد و بیشتر از این در توان و ماهیت دولت نیست و لذا آنچه در توان اوست ، استقرار روابط دموکراتیک است . پس اگر ما این فرصت را فدا کنیم به مردم حساب کرده ایم . مردم ما باید تربیت سیاسی - فرهنگی و اجتماعی پیدا کنند تا بتوانند سرنوشت خود را بدست گیرند . باید از این رژیم چیزی را حواست که ظرفیت اجرائیش را دارد

— تربیت مردم یک امر اساسی است

و این کار بدون وجود روابط دموکراتیک غیرممکن است، به نظر شما این درست باید چه حتی بخود بگیرد؟

— در مملکت ما به خاطر نبودن فرهنگ دموکراتیک مردم نمی‌توانند رهبری را تصحیح کنند. این معنی ندارد که اگر رهبری در یک مقطع به مردم خدمت کرد، مردم تا آخر عمر سرنوشت خود را بطور کور به او ببازند. اما در ایران چنین وضعیتی وجود دارد. ما باید از فرصت کنونی استفاده کرده و مردم را به فرهنگ سیاسی مجهز کنیم تا بتوانند نقش تصحیح‌کننده و تأثیرگذار بر رهبری خود داشته باشند.

در درون هیأت حاکمه کنونی چه در بافت دولت و چه در ساخت شورای انقلاب گرایش افراطی باندهای به سوی انحصارطلبی وجود دارد. زمینه‌های این انحصارطلبی در کجاست؟

— این انحصارطلبی هر دلیلی داشته باشد، نتیجه نهایی آن به نفع امپریالیسم جهانی است. آنها می‌خواهند نیروهای مترقی را اعم از مذهبی و غیرمذهبی در ایران به موضع دفاعی بکشانند. وانگهی زمینه‌های فرهنگی نیز وجود دارد. حکومت علی و حامیه توحیدی که مورد علاقه آرمائیکرایان مسلمان است، ۲۰ الی ۵۰ سال بیشتر سابقه ندارد. در مقابل حکومت معاویه ۱۳۰۰ سال سابقه دارد. این امکان هست که به نام اسلام و به نام حکومت علی، حکومت معاویه پیاده شود. انحصارطلبی، یکه‌شناسی و استبداد رای از مشخصات حکومت معاویه‌ها است. البته معاویه هم منبر می‌رفت و نماز جماعت می‌خواند. فرق او با علی، فرق جهان‌بینی و عمل سیاسی آنها بود. گفتم که دولت فعلی نمی‌تواند تمام ریشه‌های امپریالیسم را قطع کند، اما می‌تواند تا سبط دموکراسی در کشور، به‌بالا رفتن فرهنگ سیاسی در میان توده‌ها، و به‌وجود آمدن سازمانها و نهاد های سالم سیاسی کمک کند. یک دوره رفاه نسبی و امنیت بوجود آورد تا در این دوران نهادهای سیاسی بتوانند برنامه‌هایی برای آینده مملکت طراحی کنند. بعضی از روحانیون می‌خواهند کشور را به ۱۴۰۰ سال پیش برگردانند و برخی دیگر می‌خواهند بر اساس تالیف صدر اسلام مملکت را بازسازی کنند و گروه عظیمی از برادران مومن ما برای آینده آرمائیکرایان دارند که واقعا احترام انگیز است، اما امپریالیستها و وابستگان به آنها می‌خواهند به جنبه کهنه و ارتجاعی مذهب کمک کنند و اگر وضع به این ترتیب که هست ادامه پیدا کند احتمالا دولت به خاطر نا توانی در پاسخ به مسائل جدید فرو خواهد ریخت. چون تا حالا که مقابل آن فقط برجست‌زین بوده است و به قول فرخی:

باعوامل تکفیر صف ارتجاعی سار

حمله می‌کند دائم بر سبای آزادی آن وقت در آینده‌ای قابل پیش‌بینی، وقتی مردم یاد به کف دارند و ذله شدند یک دیکتاتور را که این بار خود را نفرزند کوروش، بلکه نواده مالک اشتر بدانند سرکار خواهند آورد ضیاءالرحمان، احتمالی از آینده کشور ما است دیکتاتور دست‌نشانده‌ای که داغ مهر بریشانی دارد و اگر چنین شود این فرض که با اسلام می‌توان حکومتی مردمی به پا کرد برای فرتها خواهد مرد. آقایان باید توجه کنند که شکست آنها شکست اسلام است، پس اگر نه به خاطر خلق به خاطر خدا کمی حرف گوش کنید، بجائی بر نمی‌خورد.

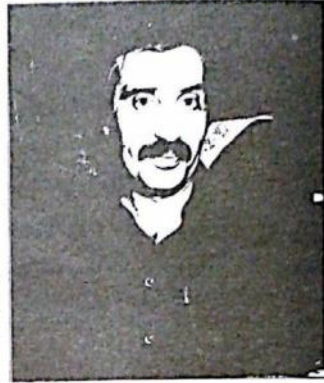
یکی از مسائل مطرح در کشور مساله ملتیتها و حقوق خلقهای نخبه است. مبارزه آنها برای خودمختاری و احیاء فرهنگ ملی با مقابله اغلب خشونت‌آمیز هیأت حاکمه روبرو می‌شود. شما که از دست‌اندرکاران بررسی مسائل فرهنگی هستید، مساله ملتیتها و فرهنگ ملی را چگونه می‌بینید؟

— این مساله چند جنبه دارد. نکته اول آنکه تعلق به خاک ارتجاعی نیست، تعلق به نژاد و ناسیونالیسم است که نهایتاً ارتجاعی است. تعلق به خاک و خانه یک عتق طبیعی است. آدمی باید هویت داشته باشد، شناسنامه داشته باشد، و هویت ما ایرانی است. امروزه از اقوام ایران زمین و فرهنگ آنها زیاد حرف زده می‌شود. مساله اساسی این است که اغلب مورخین چه ما تاریخ مملکت را نمی‌دانند و تصور می‌کنند بدون شناخت موضوع صرفا با تکیه بر نامش فصول تئوریک می‌توانند طرحهای ذهن ساخته خود را پیاده کنند. در مورد مساله ملتیتها هم همینطور است. و می‌بینید که اغلب حرفهای آنها سا واقعت نمی‌خوانند. انقلاب ایران نشان داد که چپها ده سال روی آب می‌نوشتند و علت آنهم نشاختن تاریخ ایران و فراموشیهای جامع‌گرای ایرانی است. در مورد مساله خلفای ایران باید بگویم که از میان آنها فقط کردها هستند که می‌توان از آنها به عنوان یک خلق با فرهنگ و تاریخ حرف زد. کردها یک زبان و فرهنگ و رسوم قدیمی به چهار هزار ساله دارند. البته این باعث نمی‌شود به آذربایجان بی‌ارحی کنیم. آن مردم حق بسیار به گردن ترسار ایرانیهاست دارند. اما به‌رحال ترکی زبان ملی آنهاست و نه زبان مادریشان، که طبق تحقیقات کتبی زبان ترکی در آذربایجان فقط پانصد الی ۶۰۰ سال سابقه دارد و البته همه اینها دلیل نمی‌شود که جلوی دخالت مردم در سر نوشتشان سد کنیم. به نظر من اسان فارس هم باید خودبخود جا را بگیرد. اما اکنون شاهد آنیم که مسائل سنگ



نظرانه نئوویستی به نام چپ عمل می‌کند مثلا ما شاهد آنیم که از فرهنگ خلق ترکمن صحت می‌شود و حتی از فرهنگ و حقوق خلق قزاق ایران و طاهرا آنکه حتی ندارد، بنده و شما هستیم. واقع بین باشیم؟ آیا فرهنگ ترکمن چیزی جز مقداری امانه ایلی- قسه و موسیقی ابتدایی که در تمام عشایر همت جز دیگری است؟ آیا القاء چنین برداشتی باعث نمیشود که آنها را نسبت به فرهنگ عمومی این سرزمین بیگانه بدانیم؟

— در مورد عربها هم همین است اول معلوم نیست که اعراب جنوب واقعا از لحاظ نژادی عرب باشند و تا آنجا زبان اغلب آنها زبان عربی فصیح نیست. زبان بسیاری از آنها آمیخته با زبانهای آفریقایی و تا حدی زبان سواحلی است. در مقابل ما زبان فارسی را داریم که از اعماق هندوستان تا برکه را در بر می‌گیرد و مردم گوناگونی را در خود وحدت داده است. زبان فارسی سول هیچ کس نیست. نروت های این کشور هم سول هیچ کس نیست. تک ایران واحد صد امپریالیست سار مؤثرتر از دولت های فسطی خواهد بود. آنها که با مساله در مورد حقوق اقوام جسم خود را به خطرات احتمالی که در پیش به چشم همه ما خواهد رفت، سبهند. مسطور کند آیا یک کردسان بدون ممانه و بدون دسترسی به دریا واقعا می‌تواند مستقل بماند؟ البته نظرم من سنها خودبخود بخاری بلکه حتی تجربه طللی به نوعی حوتلیعی انسانها است اما از آنجا که این حق در کساکس میروهای بزرگ معاصر حقوق نخواهد یافت باید آن را فرسی برود دانست فرض کنید برکنها از ایران جدا شده و برای خود دولتی تشکیل دهد آن سخته حر اس نخواهد شد که آنها اجازه به خاطر سازهای الفغانی و ساسی به بانگاه تک کشور دیگری تبدیل شوند و حالا شما همین نگویید کدام کشور



است که اجازه دهد بحثی از حاکم آن خدا بده و نه یا گاهی علیه آن تبدیل شود. پس حق تعیین سرنوشت با حد نخبه یک شمار در عالم انتزاع است و قابل تحقق نیست. اما من مسا خودمختاری نه مسمی آزادی فرهنگی و ادبانه مردم. خود سرنوشت خود را سازد نواخته به شرط این که با علو در باره فرهنگ های مانع. نوعی غدا و دسمی میان این مردم به وجود ساوری.

— شما یکی از دستاوردکاران و فرهنگستاران این آب و خاکید. برای چرا سازمانهای غیرمذهبی جامعه ما نوانند انقلاب را رهبری کند و چرا روشنفکران توانند فرهنگستاران مردم باشند؟

— از بعد سیاسی به نظر من چپها و حتی میانه‌روها باید خوشحال باشند که حکومت را در دست بگیرند. زیرا آنان سر سربوسی خیر حکومت فعلی بداندند. چرا که آنها سالها دراز در زندان فرهنگی و انزوی سیاسی نالیده‌اند و نوانند انقلاب را در عمل تصحیح کنند. اما در شرایط دموکراسی نباید نوانند رشد و درآید. صحفهای خود را خیران کنند. پیشرفت اجتماعی جهتی و خرسه‌ای نیست. ندریجی است و به‌مقدار آزاد مردم لحظه به لحظه است. اما از بعد فرهنگی ما ناخامدهای روبرو بودیم که بالای ۸۰ درصد بی‌سواد داشتند. و هیچ‌گونه منادله اندیشه بین روشنفکران و مردم نبود. می‌شد تا بوده‌ها از طریق سببا یا شمار و کارهای دست‌جمعی نمایی گرفت اما سامور این اجازه را نمی‌داد. البته روشنفکران می‌انندند. آنها روی نل دانشگاهی ناسرگدانشید و مسامد که دانشگاهیان بین از سبب و بیج سال رهبران فکری جامعه و پیشاز مبارزات بودند. به هر حال در کشوری که سن از ۸۰ درصد بی‌سواد داشت که کلبه نهادها را سر دیکتاتوری برهم

کوبیده بود. مساجد به نهای محل اجتماع مردم تبدیل شد شاه نیز نمی‌نوانست مساجد را بسدد. زیرا خود ادعای مذهبی بودن داشت. اومی — حواست در جلوه اولیاءالله بنمایید کند. و به همین دلیل بین او و مساجد تضاد عمیقی رشد کرد. در مقابل روشنفکران نمی‌نوانستند مسا بوده‌ها نمایی بگیرند مگر آنکه وسایل کار بوده‌ای را در اختیار داشته باشند و دیکتاتوری این وسایل را از آنها گرفته بود و آنها نوانند نقش فرهنگسازان بوده‌ها را ایفاء کنند.

— اما در شرایط نسا دموکراسی کونی نیز ما ناهدیم که روشنفکران فرهنگساز بوده‌ها نیستند و مردم هنوز هم به وسیله روحانیت و انهم بخش مرتجع آن نغذیه فرهنگی می‌شوند. چرا این وضع وجود دارد؟

— ما رهم باید همان دوره طولانی احتیاق را دلیل ساورم. به مشروطه نگاه کنید. نهضت مشروطه را روشنفکران رهبری کردند و روحانیت ما آنجا معرفی بود که ما آنان یعنی روشنفکران فکلی همراهی کرد. اما روحانیون اکنون نیز همان برخوردارند که در مشروطه داشتند و برای خود حق ویژه و خاص می‌خواستند دارند و برای همین است که من ناگد داشته و دارم که دوبند از قانون اساسی فعلی یعنی آنجا که همه قدرتها را ناشی از ملت می‌داند و بر برابری همه مردم در مقابل قانون ناگد می‌کند حفظ بشود. کانوس امروز بحث انسانی است که حصاره می‌کند با سدار شود. نباید وضع فعلی را لوله مسلسل تعسن کرده است و نه همین دلیل حرف حساب در آن اثر جدایی بداند.

— رهبری انقلاب و همان حاکمه دموکراسی و خطبات آنرا غربی تلقی می‌کنند و ما شعار نه شرفی نه غربی روشنفکران معرفی را محکوم می‌کنند.

— اشعار این تقسیم‌بندی فرهنگی ناگجاست؟
— مرحوم آلاحد غریب‌دگی را نوشت و حضرت آقای خمینی هم آنرا در همان زمان مقاله کردند. قصد آلاحد مبارزه با عبسده خفارتی بود که مردم ما در مقابل غرب داشتند. نه مخالفت با دساوردهای شرفی غرب. آلاحد در حقیقت برای ساحن یک خرد ملی منگی به اعتماد نفس ملی و زدودن غفده خفارت تلاش کرد و در این راه به اسلام به عنوان یک رسته فکری مشترک امید داشت. اما به‌هیچ‌وجه نی — حواست از غریب‌دگی یک حماق بازاد برای ای. که هر آدم مفکری را نکوبد. اگر مقصود از نه شرفی نه غربی این است که ما نه سرماه‌داری هستیم و نه سوسالسم. پس ما در کجای دنیا هستیم. دنیا به ان نفس نا غربی است نا شرفی. راه دیگری نیست. و اگر منظور از نه غربی و

نه شرفی فرهنگ باشد این دیگر مساله خیلی حالی است. زیرا فرهنگ ایرانی و عربی و اسلامی جزء فرهنگ شرفی است.

— خدا نکند که منظور از شعار نه غربی، نه شرفی فقط این باشد که ما همه دساوردهای معمول غرب و شرق را کنار بگذاریم. البته آقایان می‌گویند که ما ناغرب به طور مطلق مخالف نیستیم. ما از عزایای تکنیکی و فنی غرب مثل انومیل استفاده می‌کنیم. اما به‌نظر من آنچه بعضی از آقایان با آن مخالفند شناخت ارزشی و حیثیت انسانی است و این آن چیزی است که غرب برای اول بار به آن رسید. اما چطور دساوردهای تکنیکی را می‌پذیرند اما آزادی‌بخشی را بد می‌دانند. کانوس شاه ما را رها نمی‌کند. انگار هزار شاه در همه ما وجود دارد. او هم می‌گفت ما از غرب و شرق چیزهای خوب آنها را خواهیم گرفت و مقصود او آن بود که مرج و مرج اقتصادی غرب و دیکتاتوری شرق را بگیرد. در حالیکه روشنفکران می‌گفتند باید برنامهریزی شرق دموکراسی غرب را گرفت و در نتیجه ما می‌تدیم خرابکار از نظر آن جرتومه خرابکاری.

— آقایان روشنفکران را متهم می‌کنند که در مبارزه و انقلاب نقش نداشته‌اند و ادعا براین است که نقش اساسی انقلاب متعلق به روحانیت است. این برداشت درست است؟

— روحانیت به معنای نام اساسا مبارزه نکرد. فقط روحانیت فقیر به رهبری آقای خمینی سالها مبارزه کرد. اما حالا سایرین هم آمده‌اند و غنائیم را می‌خواهند. در اساس این بوده‌های مردم بودند که ما شمار اشاکبر مبارزه کردند و اسلام الله که در انحصار روحانیت نیست. بخصوص که اسلام اصولا چنین محرفه‌ای نمی‌شاند. رهبران عالیقدر مذهبی کار می‌کردند. نمی‌دانم چرا همه جز ما باید به صدر اسلام برگردد جز این یکی.

— با توجه به نام حواست و صفات بندهای نیروهای گوناگون سیاسی چشم‌انداز آینده را چگونه می‌بینید؟

— اگر این وضع ادامه یابد. به یکدوع دیکتاتوری خواهیم رسید. از طرفی ناامی‌های موجود به تدریج مهانه تجدید حیات میلناتریم را بدست خواهد داد و میلناتریم با خود نابلننهای خویش را نیز به وجود خواهد آورد اما با وقتی آیت‌الله‌خیمینی حیات دارد. به‌حاضر محبوبیت عظیم او در میان بوده‌ها نابلننهارو بهان خواهد کرد. اما هر نفس طعمه مرگ‌انست، پس سرانجام روزگاری ما یک ژنرال «سلطان‌نما» خواهیم داشت که با داغ مهر برنشانی حکومت آریابهری بدون آریابهر را به اسم اسلام مسخر

بقیه در صفحه ۴۶



گئورگ بوشنر

هنرمندان و انقلاب

تاریخ هنر، شناسنامه‌ی هنرمندانی است که مراحل عشق و فناراطی کرده‌اند. هنرمندان انقلابی فنا را پذیرفته‌اند که هستی جاودانه است گئورگ بوشنر، نماینده‌نویس آلمانی نئوسه‌ای است برجسته از هنرمندان انقلاب.

گئورگ بوشنر در نوامبر ۱۸۱۳ در درامشتال آلمان به دنیا آمد. اجدادش همه پرشک بودند و پدرش پرشک گارد ناپلئون بناپارت بود. بوشنر علوم طبیعی، پزشکی و فلسفه تحصیل می‌کرد که با انقلاب کبیر فرانسه آشنا شد. سال ۱۸۳۲ با گروهی از دانشگاهیان «انجمن حقوق بشر» را تشکیل داد و خود به تحریر مقاله و رساله برای بیداری کشاورزان و صنعتگران آلمان به انقلاب پرداخت. هم‌در آن سال پلیس «هن» پاران او را به بند کشید و بوشنر موفق به فرار شد. «انجمن آزاده‌نشینان، جنگ با کاخ‌نشینان» در آن سال پدید آمد. پس از شکست نهضت، بوشنر نامزد سیاست را کنار گذاشت، تحصیل خود را سا جدیدت بسیار ادامه داد و سال ۱۸۳۶ پس از احد دکترا، به دانشیاری آناومی تطبیقی در دانشگاه زوریخ دعوت شد. گئورگ بوشنر در ایامی که در خانه‌ی پدری محمی بود، تراژدی «مرگ‌دانش» را بر اساس اسادومدارک و شواهد نوشت. «دانش» فرمان انقلاب کبیر فرانسه حسنه ارتکب و کشتار معتقد شده است که هر حرکت و اقدام فردی بیهوده است. ماشین جهشی انقلاب وقتی به حرکت افتد نخست فرزندان خود را می‌بلعد. قدرت درست‌های تاریخ است. زندگی دردی است که برای نیل به سرمنزله معسود باید تحمل کرد.

هم در آن سال کمدی «لئوسولنا» را نوشت. در این اثر نیز بوشنر در فضای افسانه و خیال، اندیشمندی را نشان می‌دهد که خلاء زندگی خود را با شعر و شوخی پر می‌کند. رهائی در عشق است. اندیشمند در افسانه «حقیقت» عشق را می‌یابد و آزاد می‌گردد.

داستان «لتر» را بوشنر سال ۱۹۳۶ می‌نویسد. داستان برای پدای زندگی شاعر و نماینده نویس نهضت «طوفان و شب» آلمان «یاکوب»

میخائیل رنهوک لتر «است در این داستان سیر او رنج انسان را که چشمه‌ی زاینده ماوراء الطبیعه است باز می‌گوید لتر شیفته و شیدا خدا را می‌طلبد و از خود می‌گذرد. آخرین اثر نمایش بوشنر «وینرک» همچون دیگر آثار او برای پدای واقعیت است. زندگی سر براری که تنهایی خود را با عشق پر کرده است وقتی آن را از دست می‌دهد، معشوق و خویشش جویش را نابود می‌کند.

گئورگ بوشنر که آثارش نامی نویسندگان قرن نوزدهم از نانوزالست‌ها - رتالست‌ها - اکسپرسیونیست‌های قرن بیست را شدیداً متأثر و بارور کرده است در سبب و سه‌مالگی ناگهسان به تیغوس مبتلا شد و در زوریخ درگذشت. استریپتیریک، ریسن، گرهارد هاپتن، فرانک ون کیند و برنولت برشت. همراه با کاسر زیهاره، بریدیک به هم‌اندسال پس از مرگ شاعر، آثار او را به جهان معرفی کرده‌اند.

ما در این جا بخش‌هایی از اعلامیه‌ی وی را که در آن ملت آلمان به قیام علیه استبداد فراخواند.

ترجمه کرده‌ایم.

گئورگ بوشنر

درامشتال - ژوئیه ۱۸۳۲

توجه!

این یادداشت دربرگیرنده‌ی حقایقی است برای مردم ایالت «هن». اما هر که حقیقت را بگوید به‌دار آویخته می‌شود. حتی آنکه حقیقت را بخواند ممکست از سوی قاضیانی که به دروغ آلوده‌اند. محسازات شود. از این‌رو لازم است هر کسی که این یادداشت به دستش می‌رسد به نکات زیر توجه کند:

- ۱ - خارج از خانه باید با نهایت دقت آن‌را از نگاه پلیس مخفی بدارید.
- ۲ - تنها می‌توانید آن را به اطلاع دوستان نزدیک خود برسانید.
- ۳ - به آنهایی که همچون چشم‌های خود اطمینان ندارید، بدون آنکه مطلع بشوند، بدهید.
- ۴ - اگر این نوشته را در منزل کسی که آن‌را خوانده است یافتند، بگوید که می‌خواسته آن‌را به شورای محل تحویل بدهد.

• کسی که این یادداشت را در خانه‌ی او پیدا کند و آن‌را نخواند، باشد البته می‌گناه است.

۲ - کامران نامی و سعید حمیدیان داستان «لتر» و نماینده‌ی «وینرک» اثر بوشنر را برای نخستین بار زمستان ۱۳۵۰ در انتشارات پیام بیرون داده‌اند.

1 - RENHCEUB GROEG

اتحاد زاغه‌نشینان جنگ با کاخ‌نشینان

سال ۱۸۳۴ است و چین به نظر می‌رسد که گویی انجیل همه دروغ است. چین بنظر می‌رسد که گوئی خداوند کشاورزان و صنعتگران را روز پنج و امیران و متعلمان را روز ششم آفریده است. که گوئی خداوند به این‌ها فرموده است: فرمان برانید بر همه‌ی بهار پادشاه که مرزین می‌چرند. گوئی کشاورزان را از خیل خزندگان دانسته باشد. زندگی متدحان یک‌روز بلند تعطیل است: آنها در قصرهای زریا زندگی می‌کنند، لباس‌های لطیف می‌پوشند. چهره‌های صاف و تمیز دارند و به زبان خاص خود حرف می‌زنند. مردم اما، مقابل آنها همچون کوه بر زمین زیر کشت‌اند. زارع پشت گاواهن متعتم پشت او وی را می‌راند و می‌تازاند، دانه را او برمی‌دارد و کاه را برای زارع می‌گذارد. زندگی زارع یک‌روز بلند کار است...

در امیرنشین «هن» ۷۱۸۳۳۳ نفر زندگی می‌کنند که همه‌ساله ۳۶۶۳۶۳۶ گولدن به دولت مالیات می‌دهند.

.... هفتصد هزار انسان عرق می‌ریزند، گرسنگی می‌کشند و گروهی به نام دولت زور می‌گویند، زورگویان به دولت تکیه دارند و دولت می‌گوید برای برپائی نظم زور لازم است. این هیولای عظیم: دولت چیست؟ همه دولت‌اند. نظم‌دهندی دولت قوانینی است که سعادت همه را تعیین کند. حالا ببیند درامارت «هن» نظیرا چه نامین می‌کند. هفتصد هزار انسان شش میلیون گولدن می‌بردارند برای آنکه با آنها چون حیوان نابری رفتار شود نابریطی نظم و

فانون کار کند ... حکومت را والی امانت و حدمش میگرداند ... مشاوران دولت، مشاوران ایالت و ولایت و کلیساها و مدارس و اداره‌های مالیه و جنگل و مانند آن باحیل مشایخ ملت، گویندگان آنها و آنها شان و قصابان آنها ... آنها آزاده فرمان می‌راند و ملت بردگان آنها. شش میلیون گولدن به آنها می‌دهید، تا آنها برشا ملت نهند و حکومت کند. شکمهای آنها را پر می‌کند تا حقوق انسانی شما را بندزدند ...

راه، وزارت داخله، و عدله ستان ملت میلیون باج می‌دهید تا برای تیبیت حقوق طبقه متنعان و دانشندان قاهرها وضع کند. این قوانین چیزی نیست جز رسیله و راهی تا شمارا مطیع و متقاد نگهدارد، و راحت‌تر سدوشد و غارت کنند این چه قوانینی است که شما نمی‌فهمید ... دادگتری در آلمان از قرن‌ها پیش فاحشه‌هاست ... شما می‌توانید از همایه‌تان که سبب‌زمیرهایتان را دزدیده است شکایت کنید، اما از حکومت شکایت کنید به عنوان مالیات و عوارض هر روز به‌روز از شما می‌گیرد و می‌خواهد تا شکری از کارمندان شکم‌پاره از عرق‌جبین شما سیر کردند ... کدام دادگاه به شکایت شما رسیدگی خواهد کرد؟ کدام قاضی حق شمارا خواهد داد؟ رنجبرهای که برادران «فولگر برگ» شمارابه «روکن‌بورگ» بردند، جواب شکایت را خواهند داد.

برای ارتش نزدیک به یک میلیون گولدن می‌پردازید. با این پول پسران شما اینفورم زنگی به تن می‌کنند، سلاح یا طبل به‌شانه و کمر می‌اندازند و اجازه دارند همه پایش، تیراندازی کنند ... با این پول پسران شما اجازه دارند به‌سرديکتورها قسم بخورند و بر دیوار قصرهای آنها کنیک بدهند. آنها با طبل‌هایشان گوش شمارا گرمی‌کنند و با شمشیرهایشان اگر فکر کنید آزادی، سرتان را می‌شکافند. آنها قاتلان اجیرشده‌ی قانون‌اند، آنها دزدان تحت حمایت قانون را حمایت می‌کنند، به‌اتفاقی که در «زودل» رخ داد فکر کنید! همان برادران شما که همان بچه‌های شما آنجا بودند که برادرانتان، پدرانتان را کشتند!

بزرگترین زندان و هفت‌خطان روزگار نزدیکان شهزادگان آلمانند. اگر پاکدامنی به این‌درجه برسد، بی‌درنگ رانده خواهد شد. اگر مرد صادقی چنین مقامی دست‌یابد و بماند یک عروسی خیمه‌شب‌بازی است که نخ او دست‌های شهزادگان است ...

«به‌نام امیر» همه‌کار می‌کند، خیش و خرمن‌کوب را از چنگ‌تان بیرون می‌کند و نه زندانتان می‌اندازند. این مردی را که بر شما

حکم می‌راند ۳ روئین‌تن و مقدس می‌خواند و باو نزدیک شوید و نگاه به‌درون لباس شاهوار باو بیندازید. وقتی گرسنه است می‌خورد. وقتی مقابل چشانش سیاه می‌شود می‌خواند نگاه کنید او هم لخت و برم همچون شما دنیا آمده‌است و سحت و خنک، مانند شما اردیبا خواهد رفت. با این همه پایای او برگردی نشاست. همت‌سند هزار انسان را برحس خود دارد. وزیراسی دارد که مسئول کارهای او هستند برمال شما. از طریق مالیات‌ها برجان شما و از طریق قانون‌های حکم می‌راند. بردان و زمان وضع و شرافتمندی را دور خود جمع کرده است که دربار اویند، قدرت او حدایی است و این قدرت را برای فرزندان و زناش که آنهاهم از نسل فوق‌انسان‌اند، به‌ارت می‌گذارد.

وای بر شما بی‌پیرسان - شما آن کارفراند که بهنگ را می‌پرستیدند بهنگی که آنها را می‌دید و می‌بلعید. شما بر سر او تاج می‌بند اما آن تاجی است از خار که بر سر خود نهاده‌اید. شما دست او جوگان فرمانروائی داده‌اید اما آن شلاق است که بر سرهای شما فرود می‌آید. شما او را بر سر تخت نشاند‌اید، اما آن تخت شکنجی شما و فرزندانتان است. شاهزاده سر را اوست که بر بدن‌های شما می‌خیزد، وزیران او نش‌های او و کارمندان دم اویند ... شهزاده‌ی بزرگ که زیر فرمان‌های اومی‌آید نشان هدای عظیمی است که بت‌پرستان عصر شما برایش جده می‌کنند. مثل شهزاده، فالسی بزرگی است که جان‌ها و آفتابان بزرگ‌زاده‌ی دربار در اوج سهوت خویش روی آن درهم می‌لولند با نشان‌ها و جنای‌هایش زخم‌های خود را می‌پوشاند. زیر پوش‌های گران‌قیمت بدن‌های مطعون‌زده‌ی خویش را پنهان می‌دارند. دختران ملت کلفت‌ها و فاحشه‌های آنهایند و پسران ملت بشخدمت‌ها و سربازانشان.

... این همه را تحمل می‌کنید، چون راندن هفت‌خط به‌شما می‌گویید شهزادگان سایه‌ی خداوندند ... قدرت شهزادگان برپایه‌ی حیانت است و دروغ است، با انتخاب ملت نیامده‌اند. به‌این‌جهت تقرین‌شده‌اند، خداوند با آنها نیست ... سال ۱۷۸۹ ملت فرانسه دیگر نمی‌خواست اسباب‌رکش لاغروزار شاه باشد. ازجا برخاست شیرمردان را فراخواند آنها گرسه آمدند و گفتند: شاه آدمی است مانند همه، با این تفاوت که باید نخستین خدمت‌گزار ملت و کشور باشد. باید در مقابل ملت مسئول باشد و چنانچه وظیفه‌اش را بد انجام بدهد باید مانند همه مجازات شود. آنگاه حقوق انسان‌ها را روشن کردند:

همچس از طریق وراثت صاحب حق و عنوان نمی‌گردد. همچس از اجمع آوری مکتب‌دینگری برتری نمی‌یابد. مالدارین قدرت دارا‌دهی همگان با اکثریت است. این اراده، قانونی است که نمایندگان ملت وضع می‌کند. نمایندگانی که از سوی تمامی ملت برگزیده می‌شوند و همه‌کس می‌تواند انتخاب شود ... وطنه و کار شاه‌اجرای قوانینی است که ملت وضع کرده است. آنگاه فرانسویان سلطنت موروثی را برسدند. و آزاده قدرت حاکم‌ه‌ی نوی براساس قواعد منطق و کتاب مقدس وضع کردند. مردانسی که حکومت را بدست گرفتند برگزیدگان ملت بودند و فرانسه کنوری شد آزاد.

شاهان دیگر، از قدرت ملت فرانسه به‌وخت افتادند که می‌اد نغیر آزادی ملت‌های آنها را بیدار کند و انقلاب آنها را می‌سرنکند. از این‌دو با سپاهیان غدار از هم‌سو به‌جان فرانسه افتادند. بخش بزرگی از اشراف و متنعان به‌سوی دشمن رفت. ملت سرباخته برخاست. خیانتکاران را به‌زیر کشید و با چکیران شاهان را کشت ... اما فرانسویان خود، آزادی جوانان را در مقابل نه‌تری که با پلئون برایشان خرید فروختند و او را به‌عنوان قیصر بر تخت نشاندند. آنگاه خداوند فرانسه را مجازات کرد. آنها را در یخبندان روسه شکست داد و دوباره شکم‌گندگان دودمان «پوربون» را بر آنها فرمانروا گردانید ... اما هنگامی که مدت مجازات به‌سر رسید ۳ مردان شجاع فرانسه در ژوئیه ۱۸۳۰ «شارل دهم» شاه خان را از حاک خود بیرون راندند و دوباره به‌دامان لوثی فیلیپ فریبکار و متظاهر پناه جتند. در آلمان و همه‌ی اروپا وقتی فرانسویان شارل‌دهم را از تخت پائین کشیدند هلهله برخاست. ملت‌های تحت اقتیاد آلمان برای آزادی ملج شدند. این‌جا بود که شهزادگان آلمان با هم به‌مشاوره نشستند و موئی‌ترین آنها گفتند: بگذارید قسمتی از قدرت خود را از دست بدهیم تا بتوانیم بقیه‌ی قدرت خود را حفظ کنیم پس مقابل مردم ظاهر شدند و گفتند ما می‌خواهیم به‌شما آزادی هدیه کنیم؟ همان آزادی که به‌خاطرش می‌خواهید بکنید. ولزرا و ترسان لقمه‌ای چند پیش پای مردم انداختند ... متأسفانه مردم به‌آنها اعتماد کردند و ساکت شدند. بدینگونه بود که آلمان هم چون فرانسه فریب خورد.

قانون اساسی آلمان چیست؟ توده‌ای از گاه و شهزادگان دانه‌ها را برده‌اند. مجلس قانون‌گذاری چیست؟ آسیایی که یک‌تار و یار براساس آرزوینار شهزادگان برگزار می‌شود، و بدان‌حیسی که

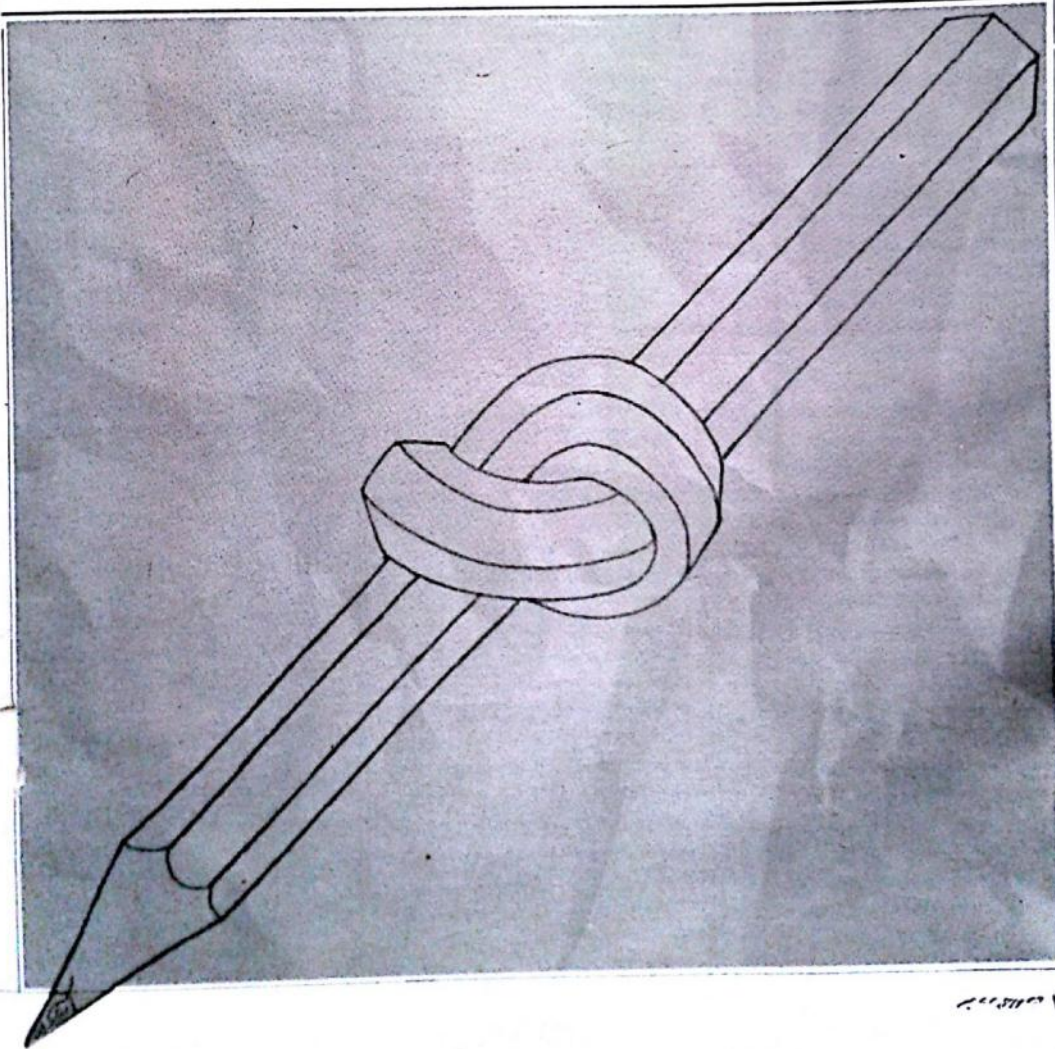
بقیه در صفحه ۴۶

✽ چرا شاملو و اخوان شعر نمی‌نویسند ،
گرافیک‌های معتبر پوستر نمی‌سازند ،
شمیم بهار الخاص شاعر رخ مکوب ،
بیژن الهی ، امامی ، مهرداد صمدی ،
چرا نمی‌نویسند . شهید ثالث چرا
بر نمی‌گردد ، خلیج چرا نمایشنامه
نمی‌نویسد ، قصه‌نویس‌ها کجا هستند ؟

فرامرز خبیری

روشنفکران در انقلاب ، سهمی مساوی بقیه مردم دارند ، نه بیشتر

آی روشنفکران ! کجا تشریف دارید؟



تاریخ ، بعدها قضاوت و تعیین خواهد کرد که چند و چون و میزان سهم هنرمندان و روشنفکران ما در این انقلاب چه بوده است . اما تا آن وقت ، همینقدر می توانم بگویم که تا اینجا ، سهم آنان از حد سهم هیچ یک از دیگر انقلابیون بیشتر نبوده است . فوراً توضیح بدهم که اولاً به استثناءها نظر دارم و ثانیاً سهم مطبوعات را جداگانه در مقاله های دیگر بررسی خواهیم کرد .

● روشنفکران و هنرمندان ما ، هر ایدئولوژی را که دارند و آن کارگر و آن پیشه ور ، در خیابانها براه افتادند . فریاد کشیدند و متهاپشان را تکان دادند . زدند و خوردند و جنگیدند و ساعتی انقلاب چنان سریع و لطیف بود که شاید فرصت نکردند کارهای روشنفکرانه هم انجام دهند . نقاشان کمتر از همیشه نقاشی کردند . شاعران کمتر شعر گفتند و قصه نویسیها کمتر قصه نوشتند . آن زمان که اصلاً مجال ساختن فیلم و روی صحنه آوردن نمایشنامه نبود . مقاله های تحلیلی نثر و تکی نوشته میشد . سراسر صفحات روزنامه ها و مجلات را شرح کتارها پر کرده بود . موسیقی تصنیف نداشت . کسی حال تماشای فیلم نداشت . روشنفکران نوبی خیابانها بودند . شانه به شانه ای کارگران و جوانان محصل و زنان چادرپوش ، نادان و منخر از این هسانی و همدلی یکنس فریاد می زدند و شعارهای یکان می دادند . کی مجال آنرا داشتند که در خانه ها بنشینند و بنویسند و نقاشی کنند و شعر بگویند ؟ تازه اگر هم می توانستند ، نمی خواستند . چون مگر میشد این فرصت یگانه ای « بی طبقه نشیندن » را از کف بدهند ؟ فرصتی که ممکن میکرد آدمهای گوناگون ، حرفهای یکان بزنند ، بی آنکه حد یکی افزون و حد یکی کم شود . اما این فرصت تاریخی که تجمع و فریاد و راهپیمایی را ممکن کرده بود ، در آن شکل خاصش ، گذشت . آنها رفتند سر کارهایشان . برگشتند به حرفه هایشان . اما روشنفکرها هنوز سر کارشان برگشته اند . و این سؤال من است که چرا ؟

● انقلاب اخیر ایران بدست و به راهنمایی هنرمندان و نویسندگان صورت نگرفت (کدام انقلاب است که چنین است) ، و بدست سیاستمداران حرفه ای هم ! اما تحلیل اینکه چطور و چرا و بدست کجا صورت گرفت ، جایش در این مقاله نیست . فقط میخواهم بگویم اگر جای آثار هنری ، پوسترها و سرودها ، شعرها و قصه های انقلابی بر زمان انقلاب خالی بود ، حالا حالتی تر است

ایترام می دانم که اگر مدت زمان انقلاب

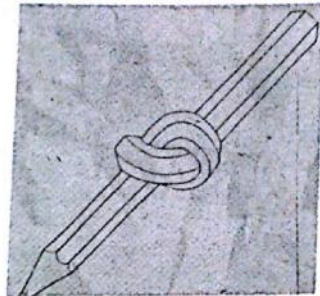
طولانی تر میشد ، جای همه ای آثار آرام آرام مشخص میشد ، فرصت کافی اگر بود - مثل انقلاب روسیه یا مکزیک - هنرمندان انقلابی از میان خیل هنرمندان موجود سر بر می کشیدند و سهم و دین خود را ادا می کردند . اما گفتم که انقلاب و پیروزی آن به معنای می ماند : نظام مستقر را ساقط کرد و برجایش نشت و مجالی نماند که در هیاهوی پیروزی کسی دنبال شعر و قصه و سرود بگردد . کسی نیامد دعوت کند یا پیشنهاد کند که فلان اثر را بیافریند ، خوب ؟ اینقدر هم می دانیم که در ایام انقلاب ، جنبه های فاعلی و انفعالی ، پیشنهاد و سفارش ، مسئولیت گذاری و مسئولیت پذیری در هم می ریزد و آنچه می ماند خانه ایست که همه صاحب آند . مستعدای جمعی و از پیش توافق شده و از گون می شوند . چون « آمر » ی نیست ، پس « ماموری » هم نیست و این از اختصاصات « ایام انقلاب » است . اما حالا که « ایام » حاد و شدت اغتشاش های پیروزمندانه گذشته است و روزهای استقرار فرا رسیده اند . هنوز روشنفکران ما نمی خواهند سر کارهایشان باز گردند ؟

● معلم - که خدا رحمتش کند - بن آموخت که نام « روشنفکر » ، عنوان وسیع و محترمی است و اگر این نام ، شامل کسی شد ، همانقدر که منخر متعود ، مدیون هم میشود . این عنوان را « مقامی » اعطاء نمی کند که مقامی هم نباشد بار پس بگیردش . اما اگر شامل شدی ، برابر عزت باید به عزتش بگوشی و هر لحظه ای عزت باید چنان بگذرد که درهای از آموختن و آموختن خالی نباشد . پس اگر می نویسی « روشنفکران » ، غرض همه ای آن منخران و هنرمندان محترمی اند که می توانی در مسرتدن و بوح معنای هستی انسان بازماند اسن زمانه ، یاری کنی . که نمی کنی !

● روشنفکران سالهای گذشته ما ، کمتر به مخاطب اندیشیدند . (هر جا که سخن از فضل و همت روشنفکران به میان می آورم ، منظوم می خواندند . روشنفکر عزیز ، و هر جا که صحبت از نص و اعمال است ، ترا سونه نمی گیرم . نمی خواهم گمان کسی به حسابها می رسد و کسی که اعمال کارتر و با قس تر از همه است ، دارد از این راه برتری می جوید) . در نظام متمرکزی که مردهای حقیقی صاحبان حق را ، منصوبین و منصوبین تقسیم می کردند ، جای برای سهم حقیقی مخاطب نبود . این نظام متمرکز جیس عمل میکرد که گمان نمی رفت - و سالیان دراز اینطور گذشت - که از این دایره ای محدود بنوان بیرون جفت . در ایامهای معنایی که مسان تولیدکننده و مصرف کننده ، روشنفکر و مخاطب ،

حاکم بود . تولید همانقدر فرار و بی ثبات بود که مصرف . من دیدم نمایشی را که تعداد هنرپیشگان از تماشایان افزون بود . دیدم نمایشگاهی را که پیش فروش شده بود و بود بود باز دید کننده درماندگاری آن سهمی نداشت . دیدم فیلمهای دولتی را که - خوب یا بدشان به کار - فروش رفتن یا نرفتن آنها ، جای دین روشنتان نداشت . مردها را گرفته بودند و رفته بودند ، دیدم نمایشهایی را که گردانندگان از صدر تا ذیل حقوق بگیر دولت بودند و باشکست یک یا چند نمایشنامه ، از کارشان بیکار نمی شدند . در آن نظام متمرکز ، سهم هر کسی را محسین کرده بودند و این آموذگی ، « مخاطب » را در صرب اول به کاری می گذاشت و قاطعیت نظرش را - که نمیبیند حقیقی تنها اوست - به درجهت اول اهمیت ، که در پایین ترین مراحل قرار می داد . دایره ای محدودی فراهم آمده بود از « سفارش » به « تولید » ، که حسد غایب موقت به همین بود . نه که با مردها دشمنی داشته باشد ، اما سر نوشت اثر را کارگران دایره « صحنه می گذارند » از « سفارش » به « تولید » و از « تولید » به « منفذ » - و دایره سه می شد . و دیدم هنرمندانی را که از عدم موفق عام اثرشان بخود می بالیدند و « حد » کار را فراتر از شاحت عامه « می دانستند و می خواستند . اما گاهی هم نداشتند . چون این سیر ماضل و دایره محسوس ، قوت و ندای خود را می طلبید و هسته دو قوروت و بنش هم باقی بود و هر چند و روشنفکر ، همه در این آتش می ریختند و راستش را بخواهید ، مردتان را هم به کمال نمی ستانند ! پس سر مجرای بود که در حیطه ای محدود می گذشت . قوانین بازی را داشت و کارگران و تولیدکنندگان و مواضع خاصش را . گمان نمی رفت جایی خالی و بیاب و عقب در آن حضور دارد که داشت « مخاطب » و مخاطبان ، نمی توانستند یا نمی خواستند مخاطب چیزی باشند که آنان مربوط بود . درباری می شرکت کند که قواعدش را کسی یادشان نداده است ولی دانستن این قواعد ، آرایش دانسته فرصت شده است !

آدمها دوست ندارند از آغاز بازی عقب باشند . حقم دارند . این جدایی و افتراق عظیم ، نظیر دو حوط نامواری ، هر چه بیشتر میرفت و دورتر میرفت بیشتر فاصله می گرفت . نمایشهای « نوشین » را اگر صد هزار نفر نرک می کردند ، نرک نمایشهای این سالها را تنها هزار نفر از عهده بر می آمد .



هرمنده که مشول حد درك مخاطبتش نبود و تخفیف نباید میداد ۱ و مخاطب ۲ سرگردان و ملق ۳ راه بجایی نداشت. چیه میگرفت و هرچه را که نمیفهمید ۴ بیکره طرد میکرد. دوخط ناموازی جداتر و جداتر میشدند و کسی باکیش نبود.

● انقلاب، دایره بسته‌ی باطل را شکسته است. از چند جهت عمل کرده است که میشمارم: انقلاب قانون بدیهی «ازسفرش به تولید» را محدودش کرده است. دولت دیگر سفرش ندهند نیست، آمبول تقوی به هر مریض الحوالی که روی باش (یعنی روی دوش مردم) نمی‌تواند بایستد. نمی‌زند. درناتر، میرود که نظام «هرمند حقوق بگیر» از میان برود، و بگذارد برود. نگذار هرمند مزدش را از تماچیانیش بگیرد. مسئولان ساند و درگسوته‌ای از دهنش حمی برایش قائل بشود. نقاشان باید زندگی‌شان را از راه فروش آثارشان به همی طفات بگذرانند. آیا میشود يك اثر هنری درخشان و ممتاز معاصر خلق کرد که فلان کارمند دولت که ماهی شش هزار تومان درآمد دارد، دوهزار تومانش را برای خرید آن کار بگذارد؟ الهه که متود. چرا متود.

● انقلاب، مردم را طلبکار کرده است. همان نمی‌گم دیگر بشود مردم را به نادانی‌تان تحمیق و مهم کرد و هر ربط و ناسی را تنها به صرف اینکه «تو نمی‌فهمی» زورجیان کرد. مردم یاد گرفته‌اند سؤال کنند. فهمیده‌اند که «می‌توانند» و این توانستن، نصدیق بلانصور را کمرنگ کرده است. پس درویارویی بايك اثر هنری، يك مقاله و بايك تحقیق، به «انعالی» بودن خودشان اکتفا نمی‌کنند. دیگر سیر اثر هنری، سیری منحصر فاعلی و از هرمند به مردم نیست. رویارویی نام و نام است. به قول شاملو: «آینه‌ی در برابر آینه‌ی است»، و ابتدای خلافت حقیقی است.

● انقلاب، ریخت و پاشها را محدود کرده است. پس اگر کسی «اثرش» را بفروشد، می‌تواند مطمئن باشد که به قیمت حقیقی آن فروخته است.

خریدار پولش را - حتی يك بلیط ده‌تومانی‌ناتر را - بیهوده خرج نمی‌کند. انقلاب، واحطه‌های غیر لازم را از میان برده است. هرمند و روشنگر بجای اینکه به‌ان صاحب دولت یا مولی بسیدند، مستقما باید به مردم فکر کنند. کسی دیگر جز مردم حمایتشان نخواهد کرد، که حامیان حقیقی و همیشگی‌اند و میشود رویشان حساب کرد.

● انقلاب، حدودهای تازه و میدان‌های بکر را به عرصه درآورده است: حرفهایی که نمیشد بگویی و بحثهایی که نمیشد مطرح کنی. حدودهای تازه‌ای که می‌توانند ستیامی خلافت‌های هرمدانی باشند که از ملال تکرار، راه رهایی می‌جویند. انقلاب به مثابه انگشت اشاره‌ی عظیمی، پهنه‌های تازه - و نه تازه، که محجور مانده - را نشانمان می‌دهد. زمینه‌هایی که از کنارشان می‌گذشتیم و هیچ‌گمان نمی‌کردیم لیاف تفکر و نظاره را دارند.

● انقلاب، دایره‌ی بسته‌ی باطل را شکسته است. اما هنوز خط مستقیم هم برقرار نشده است. ● روشنگران ما کار نمی‌کنند، یا آنقدر که باید کار نمی‌کنند. انگار انتظار می‌کنند تا مشولی از راه فرا رسد و شرایط کار را تنظیم کند و بایدها و نبایدها را تعیین کند! در بهت و بی‌شکلی عطشی ملق مانده‌اند. حالا بگذرید از یکی دونهایشامه‌ای که اجرا شده است و دوسه نمایشگاه خط‌نقاشی که برگزار کرده‌اند. آن‌سیر شاهک و درجزبان نکلی محلل شده است. سیر شاهک و مطمی که از جایی شروع میکرد که بهمان جا هر حتم متند! اما هرچه بود، سیری بود که گردانندگان و گرفتارانش گمان میکردند راه بجایی میرسد. اما دایره‌ی بسته‌ی درجزبان، دیگر باز ایستاده است. جرخ شکسته است.

● روشنگران ما اگر کار ایستاده‌اند. مقاله نمی‌نویسند، هنوز کسی شروع به تحلیل علمی انقلاب حاضر نکرده است. جنبه فاعلی و ارشاداتی‌شان را احراز نکرده‌اند. بیشترین مقاله‌هایی که نوشته شده تنها پس از وقوع حوادثی بوده است که ناگهانی و خارج از حیطه‌ی پیش‌بینی‌ها صورت

گرفته‌اند. بعد از غوغای «حجاب» با «رفراندوم» و «نا» لایحه مطبوعات و «نا» مجلس مؤسسان بود که قلم‌های منظر، به‌کار افتادند. کسی بحثی را شروع نمی‌کند که خاص او باشد، با تحلیل‌گر و راهگشا باشد. منتظرند تا حادثه‌ای از فرساز برآنان آغاز شود و آنگاه در توضیح طبع و نا مخالفت با علیت آن فلم بزند، و این همان جهمی است که از آغاز گسترش انقلاب بر عرصه گرفتند. انقلاب که آغاز شد؟ تازه قلم‌ها به‌کار افتادند.

● الهه آنقدر ساده لوح نسیم که گمان کنیم امر روشنگران شروع کرده بودند به نوشتن. آنوقت انقلاب شروع می‌شد. اما به‌عراهی و ناسوی سیمها اعتقاد دارم. روشنگر زیر سایه انقلاب، یا انقلاب زیر سایه روشنگر؟ نه. روشنگر همراه با انقلاب.

● می‌پرسم، داریوش آخوری، داریوش شایگان، فریدون آدمیت، هما ناطق، زرین کوب، مصطفی رحیمی، ایرج افشار و دهها روشنگر و محقق گرانقدر چرا نمی‌نویسند. چرا دم در کشیده‌اند؟ کدام فرصت بهیر و لایز بر از این روزها می‌تواند فراهم شود تا نوشته‌ها نوشته آید؟ کجاند آن عالمان و روشنگرانی که از معارف اسلامی همانقدر فراوان مطمئنند که از فرهنگ معاصر جهانی. مگر این روزها همان «سرخش» تاریخی نیست که فرهنگ ما به‌آرعون نشسته است.

● نقاشان ما نقاشی نمی‌کنند. ناچالی که می‌مدانم الهه. اما میدانم که بسیاریان در خانه‌ها نشسته‌اند و منظرند. نمی‌دانم منظر چه هستند، اما منظرند. دستان به‌کار نمی‌رود. دل‌درند! اما می‌پرسم آن‌ورها دل‌گرم چه چیزی بودید که حالا نیست. خریداران خرپول رفته‌اند؟ بروند. نفس نقاشی که نکرده است. چرا بیشتر و بهیر و بافراغ بال کامل نقاشی نکند و ارزان‌تر نفروشد؟ خریداران خود را نمی‌شناسید؟ فرقی نکرده‌اند. همیشه شوق خریدن آثار هنری در مردم ما بوده است. اگر پول کمتری برای اس مصرف دارند، ارزان‌تر بفروشند. اما مگر می‌تواند نقاشی نکرد؟ شاید همان برید نمی‌شناسدشان؟ خودتان را بشناسانید. پای آثارشان باستند و شرح دهید مانی دارد؟

● شرح «برده‌داری» همته محتوط اس‌چوون هم می‌آموزد و هم رابط «انسان» و «آئر» می‌شود.

● از نویسندگان و شاعران و میدان کمر آتری هست. صاحب‌نظاری که عمری حوردل خوردند و به‌کاتب نوشتند، امروز که روز صراحت است ساکنند. شنیدم فرار بوده يك محله‌ی ادبی هننگی منشر شود، اما از جسم نویسندگان مهم معاصر نتوانسته‌اند خوراک چهار

نوار « اولدوز » به قیمت تمام شده

سر دبیر گرامی مجله تهران‌نصیر

با احترام در صفحه ۴۷ شماره ۲۰ مجله گرامی مطلبی از قول آقای مهرورز دولت‌آبادی نوشته شده بود که ناچار به توضیح حتمیم.

بمیرتدید آقای دولت‌آبادی آگاه نیستند که تعدادی از سرمایه‌داران بازار با استفاده از آشفنگی اوضاع و شرایط اجتماعی، نوار خام را که حداکثر ۲۰ ریال تمام می‌شود، حداقل ۸۰ ریال عرضه می‌کنند. و قطعاً باید آگاهی داشته باشند که هزینه تهیه نوار اولدوز با کفستی که خود شاهد بوجود آمدن آن بودند. شامل هزینه چاپ کتاب باجلد دورنگ، پوستر سه‌رنگ، لیبل و روی جلد ۲ رنگ، هزینه تکثیر و استودیو خدمات تبلیغ و بسیاری خدمات دیگر حتی بدون احتساب حق خوانندگی و نوازندگی چیزی حدود ۱۴۰ ریال می‌شود. که لزوماً باید توضیح بدهیم کلیه هزینه تهیه نوار حتی قبل از دریافت مواد آن پرداخت می‌شود. درحالی‌که این سازمان‌نوارهای جنگ و الدوز، را به قیمت ۱۶۰ ریال به نمایندگان خود در تهران و شهرستانها عرضه می‌کند، چراکه فروشندهگان حاضر نیستند با سودی کمتر از ۹۰ ریال نوار را هراندازه با انگیزه فرهنگی بطور امانت بگیرند و بفروش برسانند.

ما نیز حداقل چون آقای دولت‌آبادی معتقد به اصالت وجودی چهارم‌های انقلابی کشورمان هستیم و نیک آگاهییم که سوءاستفاده از نام چنین سردان باارزشی در شرایط ناپسند و سزاوار نکوهش است و خودایشان بهتر می‌دانند که دست‌اندرکاران این سازمان هرگز چنین هدفی نداشته‌اند. چرا که می‌توانستند بجای تهیه این کلبک نواری تهیه و به‌سازار عرضه کنند که بی‌هیچ دردسر و برخورد با انکار ارتجاعی گروهی از آزادیخواهان صرفاً سودآور باشد.

به این ترتیب با اعلام رایگان بودن صدا و نوازندگی از سوی این هنرمند مبارز در مجله شما ما نیز اعلام می‌کنیم بخاطر حرمت بسیاری که برای صدا و راه او قائلیم حاضریم نوار اولدوز را همراه با کتاب ویژه با قیمت تمام‌شده در اختیار هر کسی که مایل باشد با حداقل سود آنرا بفروش برساند قرار دهیم. تا باشد راه صدا و رهروان او هموارتر شود.

با احترام . سازمان انتشاراتی هنری - فرهنگی ابتکار

گاه بیج بیج می‌کند « فلانی راهم گرفته‌اند ». افست‌هایی شده‌اند که گمان دارید اکثریتی نباشد. نه‌فصد از زمان بردن طبقه‌ای آنان برخاسته است. و روشنفکر که در عصر آن‌ها مضرخانه - سا خواه ناخواه - در طبقه‌ای از افست برآمده (الت) قرار گرفته بود، حالا باز با نوبه و خودآزایی خود را در طبقه‌ای افست محکوم‌دگری سراغ می‌کند که ظاهراً سخت در معرض خطر و تهدید است. گمان می‌کند آن‌دست بر قدرت نامرئی به‌جرمی نامعلوم، با آخرین پناهگاه تعقیب خواهد کرد تا بگویندش. فضای فضاها کافکاک « محاکمه » اش را - دارد دوباره‌سازی می‌کند و خود را جای آقای « ک » می‌گذارد.

البته این امر محتمل هم هست. اگر کارکنند و بار امانت را به‌گوشش و دقت حراست نکنند، جنس‌هم خواهد شد. اگر هنرمند و روشنفکر معاصر در حرس مدینه‌ی غیرفاضله‌ی آن‌روزها و بسا در انتظار مدینه‌ی فاضله‌ی فرداها باشد جز الحوس حاصلی نخواهد برداشت، چراکه مدینه‌ی فاضله راهم امروز می‌سازند و او همیش را باید به‌عهده گیرد. اگر این روزها سخت نکونند، فردا به‌چیزی نخواهندش گرفت، در حساب نخواهد آمد و بهمی منظورش نخواهد شد و آنگاه است که در پله‌ی طبقه‌ای محدود، محصور خواهد ماند و حقیقت، جایگزین توهم خواهد شد.

من دیده‌ام ذهن‌های درختانی را که در آسیب کم‌کاری چطور کند و سنگین شده‌اند. دیده‌ام دیوارهای فراخ را که آهسته آهسته تنگ‌تر شده است. چه‌شوقی داشتم که این انقلاب، عالم را فراخ، طبقات را بی‌معنی و دلها را بهیم نزدیک خواهد کرد.

اما هر اس‌های بی‌پایه و بی‌هوده را چه دیده‌ای که چطور به‌انتخاب دروغیت، تنگنای نظاهر این را مرجح میکند.

● فریادها و رای‌بسیاری‌ها به‌روزهای گذشته تعلق دارند و سهم ماوی روشنفکران در آن، جان ماوی است که جای خاصی را منظورشان نمی‌تواند کرد!

اما رشادت این روزها، در کار فروتنانه، سازنده و مداوم و بی‌انتظار پاداش است که تجلی میکند و لاغیر.

شماره‌اش را نامش کند! از شاعران نابدان‌شعری ستر نمی‌تود. فضا‌ی نمی‌خواهم، نفاشنامه‌ای نمی‌تواند. اما ترسم تصویر انقلاب از این راه‌ها ستر مسرات. ناکمی‌شعارهای خنک و لاطلی‌های کم‌عق را نابد بجای آثار اصل و حقیقی نگیریم و دلخوش کنیم! هنر انقلابی راستین پس کی از راه میرسد؟ مرافقت‌های معسر ما نمی‌خواهد « پوسر » طراحی کند! شاملو و اخوان شعری حاب نمی‌کند!

تخم بهار نمی‌خواهد نقد بسوسد؟ هاسال‌الخاص مقاله نمی‌نویسد؟. شاهرخ، مسکوب، نزن الهی، گرم‌امامی و دهاتنی دیگر از هنرمندان و محققین ما کجا مانده‌اند! مهرداد صمدی چرا کار نمی‌کند، بهرام شهید ثالث چرا بر نمی‌گردد تا خدمتگذار مردمش باشد. اسماعیل خلج چرا نفاشنامه نمی‌نویسد! فضا‌نوس‌های ما را چه شده است؟

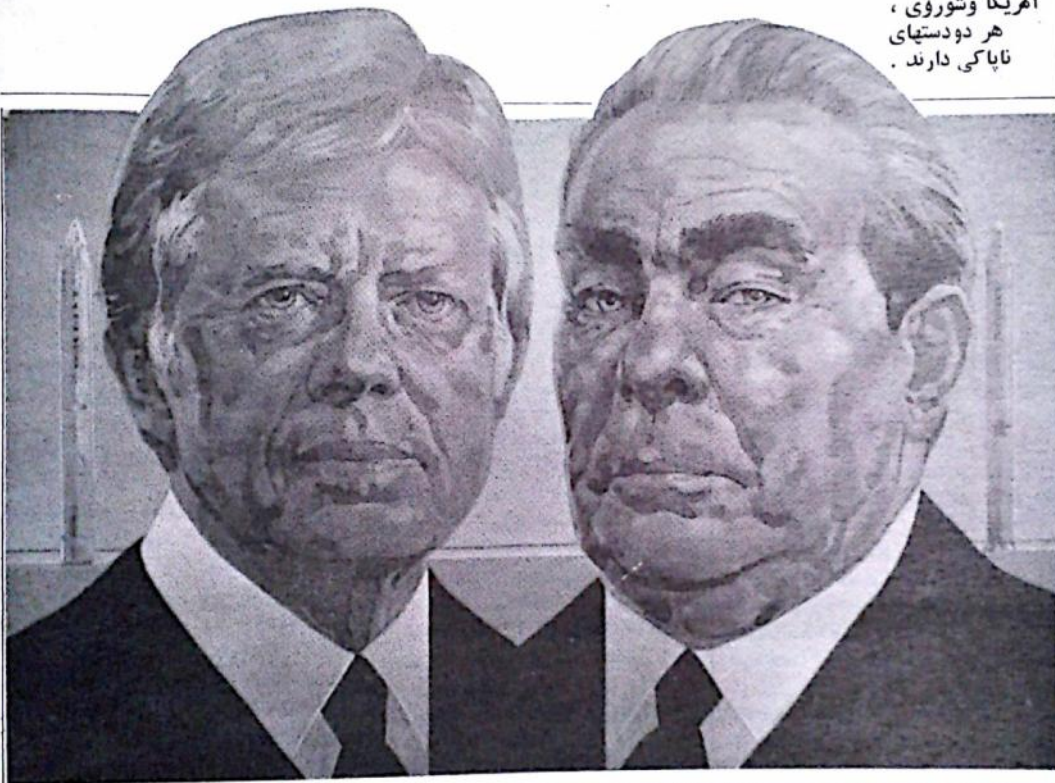
● هتدار می‌دهم اگر امروز را گوشه‌گیری کنید، فردا هیچ سهمی منظورمان نخواهد شد و حق‌هم همین خواهد بود، چرا که روشنفکران است تا سه‌روش‌فکرانه‌شان را بحا آرند. نظاهران و رای‌بسیاری‌ها و کشف کسانی پوشیدن‌ها و فریاد کنین‌ها بجای خود - که سهم انسانی فضا‌یا بود. اما می‌ماند آن سهم تخصصی که هر روشنفکر باید ادا کند و از هر راهی و به‌هر‌صورتی. چون دیگر کسی از کسی دعوت نخواهد کرد. رفته‌ی فدایت شوم نخواهد بوش. مانی است که در مدت عمر روشنفکران از سفری این مردم خورده‌اند و حالا روز نادیه‌ی دین است. روشنفکران ما باید حافظ بار میراث علم و هنری باشد که تا به امروز رسانده‌اند و تنها با کار خلاق و مداوم است که می‌توانند این ذخیره را تصحیح و نارور کنند. در احتساب رفتارها و احتمالات غیرمتقن دیگران نشستن و به‌امید تحسین و یا ازخسوف توده‌ی خورن دول‌ماندن، راه بحایب نخواهد برد. در انتهای فیلم « فارنهایت ۴۵۱ » فرانسوا تروفو، روشنفکران حقیقی را می‌بینیم که باسی و وسواس می‌گوشند تا ادبسات و هنر را در سینه‌هایشان حفظ کند و حتی اگر ندانند و تفهمد که چه‌می‌خواند، بار امانت را به‌رحال حمل و حراست کنند. یادمان باشد که پایان فیلم « فارنهایت ۴۵۱ » پایان‌خوشی است، چون با همین تشخیص وطنه است که هنر منتقل و مستقر می‌شود و این، جنبشی روشنفکرانه و در حد کمال توفیق است.

● اما دوستان روشنفکر من، اغلب به مهمانی‌های خصوصی می‌روند. فحش می‌دهند. بدبختی میکنند. می‌خندانند. از این‌که نظام حوادث به‌ترتیب مطلوب آنها برقرار نیست، دلزده میشوند و اغلب دیده‌ام که بسیار هم‌اسان‌اند.



باید منتظر سقوط کارتر بود

آمریکا و شوروی ،
هر دودستیای
ناپاکی دارند .



آندره فوئتن از ۲ و از جهان می گوید

با این قدرت روال پذیر چه کند ، چه ؟
دو شخصیت در وین روبروی هم نشینند
این نکته مسلم است که برژنف ، با این وضع
مراجعی حراب ، تنها به این علت هنوز بر اریکه
قدرت تکیه دارد که همبرمان اغلب بالای ۷۰
سالش ، هنوز نتوانسته اند در مورد گریش
حاشینی برای او به توافق برسند .
یک رئیس دولت غربی اخیراً بعد از سفر
به مسکو می گفت : « آنها خوب می دانند که
دولشان بعد از برژنف دولتی مستعمل خواهد
بود . سایرین فکری در سر ندارند جز طولانی تر

کم و بیش پای آنها را هم به میان کشیده است .
گفتگو کردند . گفتیم کم و بیش ، باید می گفتیم
در اغلب موارد . چرا که در حال اسلحه مورد
استفاده در همه این بحرانها ، از زرادخانه یکی
از این دو قدرت صادر می شود .
اما اگر این دو مرد از قدرتمندی فقط ظاهر
آن را داشته باشند چه ؟ اگر زیر لباس برزق
و برقتان سلطانی لخت پنهان باشد چه ؟ اگر
آنها قدرتمندان قلابی باشند چه ؟ اگر صاحبان
یرمدا و کوناه عمر قدرتی باشند که اغلب
اختیارش از دستشان به در می رود و خود نمی دانند

دو مرد با برخورداری از حیجان عمومی
احتمالی و قدرت ارتشی از گورینها ، در وین به
گفتگو نشینند : این دو مرد رهبران دو قدرت
بزرگ ، دو ابر نیرو بودند . رهبران دو قدرت
بزرگ جهانی که هر یک قادر است ، البته به قیمت
نابود شدن خود ، آن دیگری را نابود کند . این
دو رهبر موافقتنامه ای را امضاء کردند که تسر
سالها تلاش در راه کاهش سرعت سابقه سرگیجه آور
سلیحانی بود . همان سابقه ای که از فسادای
دهیروشینا به بعد آغاز شده بود . این دومرد
به طور جدی در باره بحرانهای آفریقا و آسیا ،

کردن هر چه بیشتر عمر این قدرت .

سازار این امرزی ، سنش و گساختی لارم برای درك و اجرائی آنچه سیاستی بزرگ نامیده می شود را نباید از چنین گروهی و چنین رهبری توقع داشت که گامهایش مردد است ، چانه اش سسته و فلج و ساهاست از انجام گفتگویی خصوصی با شخصیتی خارجی ناتوان .

در برابر این مارشال ؟ رئیس جمهوری ، دیركل ، که زیر فشار سالها عمر و باری ازمدالها و عاویین كمر خم کرده است ، جهره رئیس جمهوری آمریکا جوان می نماید . اما نگاه اغلب ملتسناه او و شیارهای عمیق صورتش ، به لبخندهایش خیانت می کنند و خبر از خستگی این مبارزه سادهدلی میدهند که اداره ایالات متحد آمریکا را چندان دشوارتر از اداره ولایتش جورجیا نمی پنداشت .

میزان محبوبیت کارتر در پائین ترین حدس ممکن است . این رئیس جمهوری در مورد قضیه ایران رفتاری مضحك از خود نشان داد . قهرمان دفاع از حقوق بشری که در اوایل سال گذشته مسیحی شاه سابق ایران را به عنوان یکی از مورد احترام ترین شخصیتها ستوده بود ؟ چند ماه بعد در کنفرانس گوادولوب به هتایبان غربی اش اطمینان می داد که وابستگی ارتش شاهنشاهی ایران و ارتش آمریکا آتقدر زیاد است که غرب نباید نگران بروز رویدادی غیرمنتظره در ایران باشد .

یکبار هم کارتر در مورد قضیه اسرزی مومنی شجاعانه گرفت . اما بلافاصله در برابر اعتراض هموطنانش کوتاه آمد و حتی راضی شد برای جلب رضایت آنها نفت را از بازاریا به هر قیمتی که شده بخرد . حال دیگر برهمه کس مسلم است که دو مشاور کارتر ، شاهین لهستانی اش برزینسکی و کیوتر سیاهش آندرویانگ ، او را به هر طرف که می خواهند می کنند ، و ایسن سرگردانی او را از پشتگرم بودن به تمام وابستگی اش ، از سودیها گرفته تا حملون اشیت ، محروم ساخته است . بدتر از همه اینکه رئیس جمهوری آمریکا حتی موفق نشده است سیاست بخود را به کنگره نیز « بفروشد » .

پس باید منتظر شکست دیر یا زود کارتر بود . او از همین حالا هم آمریکائیان را به چشم پیرم نهادن در برابر واقعیت بحران امرزی ؟ و طبقه سیاستدار آمریکائی را به عوامفریبی متهم می کند . بنابراین ملاحظات انتخابات آتیستد ریاست جمهوری در پایان سال آتیستد مسیحی از حد معمول فراتر می رود ؟ مخصوصا که آخرین کندی ها « تدی » با دندانهای تیز و بی ملاحظه کمین کرده و بدش نمی آید در صورتی که حزب دموکرات از کار آئی کارتر بینوا مایوس شود ، استعدادهایش را در راه پیشبرد هدفهای آمریکا

و جهان آزاد به کار بندد ؟

بنابراین کارتر تا تاریخ سرنوشت ساز چهارم نوامبر ۱۹۸۰ وقت خواهد داشت که حتی الامکان کارنامه مدیریت خود را از نمرات منفی بپاك كند . اما بار این نمرات منفی سنگین است : قضیه ایران ؟ بحران امرزی ؟ افزایش تورم که به مرز ۱۵ درصد نزدیک می شود ؟ کاهش توسعه اقتصادی ؟ که در سال ۱۹۷۹ از ۱٫۵ درصد تجاوز نکرد ، کاهش چشمگیر فروش انومبیل ، صفهای انومبیلها در برابر جایگاههای فروش بترتین و بالاخره بیکاری که ۸٫۵ درصد مردم آمریکا را در برمی گیرد .



نهرهای هشتم ؟

نهر های مثبت کارنامه کارتر کدام است ؟ عادی شدن روابط آمریکا با چین ؟ در این مورد که تمام امتیازها را آمریکا داد . صلح مصر و اسرائیل ؟ این اقدام هم که ختم تمامی جهان عرب را برانگیخت . برهیچکس پوشیده نیست که تقویت موقعیت کارتر به توافقهایی تازه مصر و اسرائیل در مورد مسئله فلسطین بستگی پیدا می کند . اما نزدیک بودن تاریخ انتخابات و نیاز دمکراتها به آراء یهودیان آمریکا ، کاخ سفید و واشینگتن را از اعمال کمترین فشار بر روی حکومت

بگین باز میدارد . باقی میماند پیمان

ناقص سالت ؟ که امضای آن را بهبود مهم جلوه دادند و تصویب آن در سالی آمریکا هنوز مشکلی حل نشدنی است .

از همیجا لزوم اهمیت دادن به افکار عمومی ، که به آهستگی ، و زیاده ازحد آهسته متوجه می شود که زمان خوابهای طلانی گذشته است و باید بترتین را کمتر و گرانتر خرید ، آشكار می شود . و از همینجا این فکر در مفر رئیس جمهوری خطور می کند که هزینه رونق اقتصاد ملی را از بودجه - یعنی از تورم و در نتیجه از جیب وابستگان - ببردازد .

پس نه آقای برژنف و نه آقای کارتر ، هیچکدام آن مردان قدرتمندی نیستند که گمان می رود وجودشان برای ملاقاتهای مهم در سطح سران ضروری است . استدلالهای آن دو نشان از تلاش بحد و بی اعتقادی کامل آنها دارد . و نشان از وجود اختلاف میان قدرتهای متفاوتی که بر تصمیم گیری آنها تاثیر می گذارند . در آمریکا ، نیروهای فشار ماهیتی تقریبا نهادی دارند و قادرند از امکاناتی که کنگره و مطبوعات در اختیارشان قرار داده است ، بهره بگیرند اما در توری اوضاع ضمهتر است . آمریکا امتیاز مجتمع های نظامی صنعتی را در اختیار ندارد . چیزی که مورد اعتراض آیزنهاور هم بود ، اما بار اغلب فلج کننده دیوانسالاری و فن سالاری در سکو سبکتر از واشینگتن نیست .

تناقضهای اجتنابناپذیر

در هر صورت ؟ دو امپراطوری در چنگال تناقضهایی گرفتارند که در واقع ملازم سیاست های است که باوجود حفظ ظاهر ایدئولوژیکی ، بیش از پیش ایدئولوژی را فدای مصالح حکومتی می کنند . جیمی کارتر ، این قهرمان عرصه دمکراسی آزادی خواهانه ؟ برای اادار کردن همستگان آمریکای لاتینی یا خاورمیانه ای خود به رعایت موازین دمکراسی چاره ای نخواهد داشت جز اینکه شاخه ای را که رویش نشسته است ، به دست خود قطع کند . او خیلی تلاش کرد که شوروی را به راه رعایت کمی بیشتر موازین حقوق بشر بکشانند . اما کسی ابراز نگرانی او را از تجاوز به حقوق بشر در چین نشنیده است .

تنفر کارتر از تمییز نژادی با این واقعیت منافات پیدا می کند که آفریقای جنوبی تقریبا نیسی از طلای جهان را تولید می کند ، دارای ذخائر عظیم پلاتین گرم و اورانیوم است ، و کنترل جاده ای را که دوسوم مواد اولیه موردنیاز جهان غرب از آن می گذرد ، در دست دارد . بعد از ایران ، ماجرای نیکاراگوئه نا استواری اساسی سیاست او را آشكار می سازد . نیکاراگوئه

مشکلهایی دارد. سفر باب به ورشو بیش از هر خطابه دیگری نشان داد که مردم لهستان همه چیزی جز مارکسیسم - لنینیسم ایمن بستانند. چکولواگی پیوندهای خود را با سنت های اعتقادی خود تحکیم می کند و فر جمهوری دمکراتیک آلمان شرقی مردم هر شب با شوقی برتشرگرانه برنامه های تلویزیونی آلمان فدرال را تماشا می کنند و عقده حسارت اقتصادی گریبانشان را می گیرد. مسئله ارزی در تمام کشورهای بلوک شرق نیز کم کم مطرح می شود و افزایش قیمت های به همراه دارد که شدت آن در کشورهای آزادی چون فرانسه چه شورشیانی را که در پی نداشت. وهامت اوضاع اقتصادی آنچنان آشکار است که شرح آن را از زبان رهبرانی که تاچندی قبل نطق های پیروزمندانه شان گوش را کر می کرد نیز شنیده می شود.

اداره امپراطوریهای دستخوش بحران هرگز آسان نبوده است. اما در دوران ما احراز این مشاغل آخرین خواست هر داوطلب کار است. برای مسلط شدن بر اوضاع پیچیده ای که علاوه بر مشکلات سابق، بار گرفتاریهای مربوط به مثلا سلیطت، ارزی هت های و سایر مسائل روز را نیز به دوش می کشد، ابر مردانی لازم است. در واقع باید زیربناها و امکانات کنترل قدرت در دوران به قول برژنفسکی «عصر فسون الکترونیک» مورد تعدید نظر قرار بگیرد. در عسرایسورت اصلا تمجب آور نخواهد بود اگر به رغم فراوانی امکانات و تشکیلات اطلاعاتی و رواج تحقیقات و بررسیها آتقدر آینده نگری حکومتها محدود باقی مانده باشد.

همین فکر تنش زدانی که اینقدر دو ابر قدرت از آن دم می زنند، در واقع چیزی نیست جز اعتراف آنها به ناتوانی مشترکتان در فراتر رفتن از آنچه که شکل متدن تر جنگ سرد به شمار می رود. این در واقع نوعی احتیاط کاری است که حتی معلوم نیست مبارزه های آتی جهانی آن را به خطر نیندازد.

از اینکه شوروی در حال حاضر علاقتد به ارائه چهره ای صلح دوست از خود است؟ شکر نیست. اعطای ویزاها ای که به گروه های نامزد مهاجرت به اسرائیل داده می شود؟ افسراح ناراضیان و تدارک بهبود روابط با چین - امری آنچنان نامنتظره که هنوز خاطره «دنبیه» چین را از دخالت در امور ویتنام از یادها نبرده است. همه نشانه های از این علاقتد است. تلاش های سالت به نتایج نوجه کننده رفتار در ابر قدرت و سایدنگر نیار کرملین به کشکهای مالی و قس جهان سرمایه داری برای بهره برداری از مناسب داخلی و ارضاء مردم شوروی است. اما چه کسی چه در واشنگتن و چه در مسکو حاضر است از این جد فرار رود؟



و نیمه دیگر آن را به گورستان تبدیل کرده بود. در حال حاضر دو عدد «ویتنام» روی دست مسکو باقی مانده است: یکی انیوپ، که چریکهایش به رغم حضور سربازان کومانی و مبارزانهای وسیع هواپیماها و توپخانه شوروی کماکان اریتره و اوگان در اختیار دارند؟ و دیگری افغانستان که شورش قبایل مسلمان آن چنان اعدادی یافته است که مسکو برای حفظ رژیم نورمحمد نرگی چاره ای جز اعزام چندین گردان از ارتش سرخ به این کشور نخواهد داشت. البته شوروی آشکارا از دست زدن به چنین اقدامی خودداری می کند، زیرا از واکنش جهان اسلام بسمک است. امام خمینی نسز شوروی را از چنین اقدامی برحذر داشته است. شوروی حتی با نزدیکترین وابستگانش نیز

سرزمین کوچکی است که توسط سلسله ای از خودکامگان خونخوار متکی به قدرتهای آمریکای شمالی اداره می شد. کاخ سفید واشنگتن صدبار امکان آن را داشت که آخرین سوموراها را به جای خود بنشاند. اما برای اینکه کارتر پارسا و شریف به دیکتاتور نیکاراگوئه توصیه کند که از قدرت کنار نکند، لازم شد که هراران نفسر کشته بشوند و دامنه شورشیهای نیکاراگوئه به پایتخت این کشور هم بکشد.

دستهای شوروی هم چندان پاک نیست. هنوز از دورانی که مارشال ایدی امین سلحه و تشویق های مسکو را دریافت می کرد چندان نگذشته است و «آرادشن» کامبوج به دست ویتنام نیز لحظه هائی صورت گرفت که رژیم پول پوت نسبی از کامبوجهای به اصلاح دمکراتیک را به «گولاک»

دو قدرت

کدامیک از این دو قدرت حاضر است نه به سابقه تبلیحاتی، که خطری جدی برای بشریت نه شمار می‌آید پایان دهد، بلکه لااقل از شدت روند آن بکاهد؟ کدامیک از آنها به فکر یافتن راه‌حلی بلندمدت برای اساسی‌ترین مسئله زمان ما، یعنی مسئله تأمین نیازهای کره زمین به انرژی و مواد اولیه است؟ کدامیک به مسئله کم‌اهمیت‌تر، اما بسیار مهم روابط میان کشور های توسعه‌یافته و توسعه نیافته می‌اندیشد؟ چه کسی در صدد یافتن مسائل جلوگیری از تجزیه اروپاست و آرزوی دیدن روزی را در دل دارد که دیگر سربازان اروپای غربی و شوروی را در کنار دیوار برلن رویارو نبیند؟

می‌توان تا ابد نیاز به یک استراتژی بلندمدت را نادیده گرفت. عدم تحریک محافظه‌کاری و دفاع منفی بی‌شکست به همراه خواهد داشت. صاحبان طلای سیاه و سرانجام امکان تحمیل کردن قانون خود را خواهند یافت. آنها نیز احتمالاً به علت فقدان بینشی منطقی نسبت به آینده تا به حال این امکان را به دست نیاورده‌اند. اروپا و که به‌تازگی پارلمانی‌منتخب نیز در اختیار گرفته، از تمام امکانات لازم برای بلند کردن صدای خود برخوردار است اما در اینکه از این امکانات استفاده‌ای هم نکند، شک است. در واقع در میان این موج ناتوانی عمومی ظاهر، تنها دو قدرت می‌دانند چه می‌خواهند و چه می‌کنند: چین و یاپ.

برای درک رهبران یکن کافئ است سه آموزه‌ها و عملکرد استالین رجوع شود. رهبران یکن دنباله‌روهای می‌فید و شرط استالین‌اند. آنها هم مثل او می‌خواهند سه جهان سرمایه‌داری «برسد و از آن پیشی بگیرند». آنها در نقل داشتن شوروی به این جهان سرمایه‌داری شکستی ندارند چرا که شوروی را از دوران خروج‌شده بعد از آن جناحی «سوسیال امپریالیست» میدانند. سابقه با جهان سرمایه‌داری هدف اصلی سیاست «چهاربرنامه امروزی کردن» چین است. رهبران چین نیز مثل استالین ایمان دارند که امپریالیسم قبل از وارد شدن کشورشان به جرگه قدرتهای برترک صنعتی و نظامی، با آنها وارد جنگ خواهد شد. و بالاخره آنها هم مثل استالین امکان دست بردن کردن و بهره‌مند شدن از تناقضهای موجود در جهان امپریالیستها را از دست ندهند. البته آنها برنده بازی نیستند چون امکانات مالی آنها محقر است و طسرفیت وام‌گیری‌شان محدود. مگر نه اینکه آمریکائیان نیز بعد از ژاپنی‌ها خیلی زود از در ساع سستی که تنگ‌شیا تویسنگ عزیز نشان‌شان داده بود سرخوردند و فهمیدند که او بیشتر قصد بهره‌مند شدن از خدمات آنها را دارد تا خدمت کردن به آنها.

باقی می‌ماند دار و دستگاه الهی یاپ که از سی‌سال پیش در صدد حل مشکلات و یافتن آخر و عاقبتی خوش برای جهان است. اینکه یک ورزشکار رهبری کلیسای متعلق به پیران قسوم را نه عهده بگیرد، بسیار مناسبت. در حال حاضر هیچکس در جهان نمی‌تواند امیدوار باشد که جمعیتی به تعداد کسانی که در مکزیک ولستان از یاپ استقبال کردند به گرد خود جمع کند. چه کسی تردید دارد که عیسی مسیح «ابرستاره» وجود یاپ «ابرستاره» را به جهانیان اعطا کرده است؟ در کویر عقیدتی و اخلاقی که جهان را فراگرفته است، یاپ ناتوانی قدرتمندان را با قدرت خارق‌العاده خود جبران می‌کند. استفاده از این قدرت برای یاپ آسان نخواهد بود. مخصوصاً که وی طی سفر به کشور زادگاهش نشان داد که می‌توان در هیت هیزم‌شکس

قابلیت‌هایی از خود نشان داد هیچ‌چیز خطرناکتر از آن نخواهد بود که کوشش شود به نحوی از انحاء رؤیای قدرت «قدوسی‌مان» مدعی فرمانروائی بر «امپراطوری» زنده شود. در حالی که مهمترین کمبود انسانها برای فائق آمدن بر مشکلات جاودانی‌شان احترام متقابل و آگاهی به همبستگی عمیق و جهانی آنهاست. چه کسی بهتر از ژان پل دوم خواهد توانست مردمان صاحب قدرت را به وسعت وظایفشان آشنا کند؟ اسلاف او در این راه تلاشهای کرده‌اند، اما در واقع در حلقه دست و پا زده‌اند. اما یاپ ژان پل دوم در مدتی کوتاه حرفش را به گوشها فرو کرد. او به راز کلام پی برده است. کاربرد برزف بساتنی دارند، اما قدرت کلام ندارند. مگر نه اینست که آخرا لامر و در آخرین تجربه و تحلیل کلام است که به حساب می‌آید؟

گروه‌تورهای ایران

تور مراکز مدار اروپا	۱۲ روز	رم - پاریس - لندن	۹۵۷۰ تومان
تور اروپای طلایی	۱۷ روز	بارسلون - پاریس - لندن - هامبورگ	۱۰۵۰۰ تومان
تور جواهرات اروپا	۲۱ روز	رم - بارسلون - پاریس - لندن	۱۰۸۶۰ تومان
تور چهار ستاره	۲۹ روز	رم - بارسلون - پاریس - لندن	۱۲۵۳۰ تومان
تور دور اروپا	۲۵ روز	وین - هامبورگ - لندن - آمستردام	۱۳۴۹۰ تومان
تور اسکانندیناویا	۲۱ روز	هامبورگ - کپنهاگ - استکهلم - اسلو	۱۲۷۳۰ تومان
تور ویژه	۱۳ روز	پاریس - بارسلون - رم	۶۹۱۰ تومان

با ۱/۰۰۰/۰۰۰ ریال بیمه مسافرو ۱۲۰/۰۰۰ ریال بیمه اثنائیه در مقابل حوادث و اخذ ویزای ورود به کشورهای مختلف.

آژانس مسافرتی بلموند

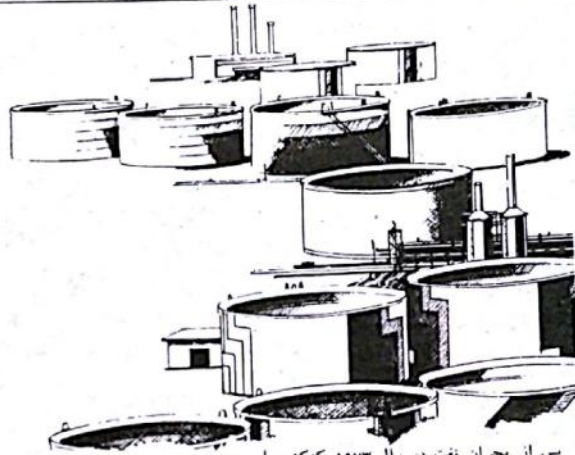
کلیه خدمات مسافرتی داخلی و خارجی را همراه با تورهای جانبی و متنوع گروه‌تورهای ایران در اختیار شما قرار می‌دهد.

خیابان ولیعهد، چهارراه ناصر لیلی ۸-۸۹۲۲۷۵

در حاشیه کنفرانس اوپک در ژنو

بحران انرژی در جهان بالا می گیرد

آمریکا: ما نباید بیش از این ریش خود را به قیچی شیوخ عرب بسپاریم.



پس از بحران نفت در سال ۱۹۷۳ که کشور های جهان بخصوص غرب را به طور محسوس دچار کمبود نفت کرده بود، اسامیل نیز کمبود نفت جهان را در آستانه بحرانی دیگر قرار داده است. به طور کلی کمبود نفت در جهان بدان علت است که روزبه روز بر تعداد ماشین آلات و وسائط نقلیه موتوروی که نیاز به سوخت دارند افزوده می شود و حال آنکه میزان تولید نفت جهان نمی تواند خود را با این آهنگ سریع هم گام کند. به علت کمبود عرضه و ازدیاد تقاضا خوانم ناخواه بحران موجود می آید.

گرچه عربستان سعودی در نظر دارد پس از پایان جلسه اوپک که روز سه شنبه این هفته در ژنو تشکیل می شود میزان تولید نفت خود را روزی یک میلیون بشکه افزایش دهد ولی این افزایش هم نمی تواند گرم گنای بحران انرژی در جهان باشد.

نیاز به سوخت بیشتر و کمبود آن سبب بالا رفتن قیمت این ماده حیاتی می شود و به دنبال آن نرخ تورم در کشورهای صنعتی بالا می رود. کشورهای غیرصنعتی که نیاز به تکنولوژی غرب دارند و ماشین ها و قطعات یدکی از کشور

های صنعتی خریداری می کنند، نیز محور سه تحمل نوعی تورم وارداتی از غرب می شوند. طرف سه ماه گذشته بین ۱۵ تا ۲۰ درصد برقیقت قطعات یدکی که کشور ما از غرب می خرد افزوده شده و همین امر در تورم کشور بی تاثیر نبوده است.

در این میان کشورهای بدون نفت جهان سوم بیشتر از سایر کشورها در اثر تورم جهانی آسیب پذیر می شوند.

این کشورها به علت فقر و تورم جهانی ممکن است قادر نباشند که کالاهای صنعتی را از غرب خریداری کنند و در نتیجه ممکن است تا چند سال دیگر جهان دچار رکود اقتصادی شود. تنها راه نجات جهان از این بحران صرفه جویی در انرژی و تعیین جانشینی برای نفت خواهد بود و این حقیقت را غرب خوب می داند. از چندی قبل طرح صرفه جویی در آمریکا و چند کشور اروپایی به مرحله اجرا درآمده است. سرعت در شهرها و راههای خارج از شهر محدود شده است و در بعضی از کشورها طرح جیره بندی بنزین اجرا می شود.

اولین واکنش در برابر اجرای اینگونه طرحها در آمریکا بوجود آمد. کامیون داران به علت بالا بودن قیمت نفت گاز و محدودیت در سرعت دست به اعتصاب زدند. از تحویل سربین به پمپها خودداری کردند، و از حمل گوشت، سبزی و میوه به بازار سرباز زدند. دولت آمریکا می گوید بهر نحوی شده به این مساله پایان دهد.

جیمی کارتر رئیس جمهوری آمریکا یک طرح ضربتی برای از بین بردن بحران انرژی به پارلمان پیشنهاد کرده است. بر اساس طرح کارتر از انرژی خورشیدی، باد و آب استفاده بیشتری خواهد شد.

کارتر معتقد است که انرژی خورشیدی را خداوند به رایگان در اختیار انسانها قرار داده است و تا سال ۲۰۰۰ بش از ۲۰ درصد از انرژی مصرفی آمریکا باید از انرژی خورشیدی تأمین شود در غیر این صورت بحران ادامه خواهد یافت. از سوی دیگر ۷ سانور امریکائی لایحه ای تنظیم و تقدیم پارلمان آمریکا کرده اند که اگر تصویب و اجرا شود مقدار زیادی از مشکلات انرژی حداقل در آمریکا حل خواهد شد.

این لایحه به دولت اختیار می دهد تا شرکت های خصوصی را در ساختن تاسسات و مجموعه های بهره برداری از سنگ های نفتزا، گسار حاصله از ذغال و دیگر فعالیت های مربوط به سوخت های مصنوعی در سطح تولید تجارتی یاری دهد. یک سانور جمهوری خواه مدافع لایحه گفت این لایحه بر اساس طرح نلسون راکنکلسر معاون ریاست جمهوری پیشین آمریکا که برای اولین بار در سال ۱۹۷۵ پیشنهاد شد، تهیه شده است.

سانور امریکائی گفت این طرح ضربتی تا سال ۱۹۹۰ روزانه ۵ میلیون بشکه نفت عرضه خواهد کرد. پیش بینی می شود که این طرح با استقبال هر دو حزب جمهوری خواه و دمکرات روبرو شود.

وی گفت تا کی چشم ما باید به نفت خاورمیانه دوخته شود.

او که برای تصویب این طرح یای می فشارد گفت این تنها راهی است که ما می توانیم ریش خود را از قیچی شیوخ عرب نجات دهیم.

بهر حال از چندی قبل چشم کشورهای جهان به ژنو دوخته شده است، جایی که روز سه شنبه این هفته کنفرانس اوپک شد، تا در باره قیمت جدید نفت تصمیم گیرد.

وزیر نفت امارات متحده عربی و رئیس کنونی اوپک گفته است که وی درخواست ۲۰ دلار برای هر بشکه نفت خواهد کرد.

ح. هبشر

حمید اشرف : اسطوره معاصر

قهرمانی که رکورد عمر چریکی را در ایران شکست

در آواز خونین مرگومیش
دیگر گونه مردی آتک
که خاک را سز میخواست
و عشق را شایسته زیباترین زنان
که اینش
به نظر

هدی نه چنان کم بها بود
که خاک و سنگ را بشاید

سخن از مردی است که درخت جانش را در اختیار پیچک مردم دوستی نهاد و تا آنجا سنگینی این بار شریف را تحمل کرد که قامت مردانه اش برای ایستادن داشت. آنگاه که رگبار آتشین ضد مردم چون داسی بر ساقه پربار و جوانش نشست. شانه خم کرد و تمهد عظیم خویش را به نشانه های دیگری سپرد که می دانست لیاقت به انجام رساندن آن را دارند ، او سرفرود آورد و آسفالت سرد حیابان را با بتن خونین خویش گرم ساخت. او سرفرود آورد در حالیکه نمیخواست. در روز ۸ تیر ۱۳۵۵ کوچه پس کوچه های مهرآباد جنوبی و مردم شریف آن حادثه های را شاهد بودند که حرامزاده سیا یعنی ساواک دمسال بود که انتظار آن را می کشید. دام گسری های بسیار ماهرانه که از اینان تجربیات دشمن سوگند خورده همه حلقها و رنجبران جهان یعنی آمریکا و سنگ های زنجیری اش بهره می برد : بسیج وسیع نیروهای امنیتی کارکنته که کارآئی خود از قلع و قمع آزادی خواهان و دیمه گرفته بودند ، بوج وسیع تبلیغاتی ، که مزدوران خود فروخته دستگاه دولتی علیه این عنصر شریف و همه یاران فدائیس او برانگیخته بودند ، مدت دمسال از شکار او و دیگر سازمان انقلابی ، درمانده بودند. او و دیگر انقلابیون همزمن می دانستند که ترنم های دشمن چیست و می توانستند از دام های بندگسل این سنگ های هار گریخته از باغ وحش سیا و ساواک و سلطه پهلوی بگریزند ، اما این روز یعنی ۸ تیرماه ۱۳۵۵ ساواک شکار چندین ساله را در دام شاهانه گیر انداخت و پیکر شریف او و دیگر همزمن انقلابش را نثار تاریخ کرد.

چه مردی ! چه مردی

که می گفت

قلب را شایسته تر آن
که به هفت شمشر عشق

درخون نشیند

و سملوه را بایسته تر آن
که زیباترین نامها را

بگوید

در این روز چه اتفاقی افتاد ؟

این روز کشتار بیرحمانه سرخست ترسین

رزمندگان مسلح خلق که عهد خونین خود را با

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران بیعت کرده

بودند ، صورت گرفت ، شاخص ترین نام در میان

این شهدای بخون خفته ، فدائی شهید خلق حمید

اشرف بود. یارانی که با او بیعت شهادت در راه

خلق را بهجا آوردند فدائیان خلق ، محمد حسین

حق نواز ، محمدمهدی فوقانی ، یونس قانع -

خشکه بیجاری ، غلامرضا لایق مهربانی ، فاطمه

حسینی ، طاهره خرم ، غلامعلی خراطیپور ،

علی اکبر وزیری ، محمد یثربی بودند که هر یک

از اینان می توانستند حمید اشرف دیگری باشند.

اطلاعات مادر باره هیچیک از این شهدا به اندازه

اطلاعات ما از رهبر شهید سازمان چریکهای

فدائی خلق نیست لذا ما او را بر می گزینیم و هر

آنچه را که لازم است به شما می گوئیم. حمید اشرف

از باقی ماندگان طراحان مبارزه مسلحانه یعنی

گروه جزئی بود. بعد از دستگیری رهبران و

سیاری از اعضای گروه او و چندتن دیگر از

رفقای همفکرش با اختیار کردن نوعی زندگسی

مخفی ، در صدد اجرای استراتژی گروه برآمدند ،

مرحله مقدماتی روند تشکیل گروه های مسلح

تشکیل دهنده سازمان چریکهای فدائی خلق ایران

با حماست افتخار آفرین سیاهکل به پایان رسید و این

سازمان با مسئولیتهای سنگین تاریخی که تعهدات

ایدئولوژیک برگردن او نهاده بود مقاومت در

مقابل ضربات پلیس و مبارزه هر چه بیشتر

و می امان را نصب العین خود ساخت ، یکی از

کسانی که توانائیهای مبارزاتی او نقش موثری در

رویارویی موفقیت آمیز سازمان با حملات پلیس

و ساواک داشت حمید اشرف بود تقریباً اکثر اعضای

گروه جزئی ، ورزشکاران بنامی بودند عویس

سرمدی ، مشغوف کلابتری ، چوپانزاده ، ...

حمید اشرف نیز از کسانی بود که سواي توانائیهای ثنوریك كه گروه بر ارتقای آن تاكید میکرد، قابلیت های جسمانی موثری را نیز دارا بود. شاید ندانید كه او چندبار توانست از جنگال ساواك و پلیس بگریزد. هنگامی كه چهره رهبران سازمان بر صفحات روزنامه ها نقش بست، نام او در كار، نام قهرمانانی چون پویان، احمدزاده و سناری آشتیانی قرار داشت، ساواك برای دستگیری آنان تحريك انگیزه های بودجویانه مردم را آغاز كرد و انتظار داشت كه اعداد چندصنتر می توانست ، جان بر كف نهادگان مردم دوست را از ادامه راهی را كه بازگشتی نداشت ، منصرف سازد.

سالهای ۵۱-۵۰ ، از روزگاری بود كه گلیوته مبارزه مسلحانه ، هنوز غنچه ای بود كه در معرض خطر شكستن قرار داشت، زندگی ویا مرگ حتی يك تن از اعضای سازمان در ادامه حیات سازمان و مبارزه مسلحانه تاثیر بسزاداشت، فرار تاریخی حمید اشرف در سال ۵۱ به همراه احد زیمیر ، گریختن از دامهای متعددی كه ساواك برای او تمبیه می كرد، فرارهای متعددی كه بعد از هر دستگیری يك رفیق فدائی و كشف قرارهای مربوط صورت می گرفت، روز بروز تجربیات ، انقلابی او را افزایش داده و بر نقش موثر وی در سازمان ، می افزود. كشته های یکی از کسانی كه شاهد اتفاقی یکی از فرارهای حمید اشرف بود برای شما نقل می كنیم : ساعت حدود ۳ نصف شب بود كه صدای پا شنیدیم برخاستیم و از پنجره بیرون رانگام كردیم ، چیزی ندیدیم ، از آنجا كه صداها زیاد تر شده بود ، از آ پارتمان بیرون آمدم و می خواستم كه از در ساختمان بیرون بروم من و برادرم بودیم در همین هنگام صدای بلندگو به گوش رسید كه از ساكنین خانه ای می خواست خود را تسلیم كنند . در پی این دستور صدای تیراندازی بگوش رسید. چند لحظه بعد سایه هایی را بر شیشه در ساختمان دیدیم ، برادرم به گمان اینکه از مبارزین هستند كه گریخته اند خواست كه دروا باز كند اما ما چند حرکت كه از جانب آنها سر زد ، به او گفت كه اینها مامور پلیس هستند و دروا باز كن ،

بقیه در صفحه

آنها از نزدیکی امام و نیروهای مترقی می هر اسند

ماموریت‌هایی را تعقیب می‌کنند که لازم انجام دادن آن ماموریت‌ها جلوگیری از هر نوع تقاضی بین نیروهای ترقیخواه و رهبری انقلاب است. پس اخبار را دیگرگونه جلوه می‌دهند، حوادثی را که خود، در اصل باعث پدید آمدن آن شده‌اند، به نیروهای چپ نسبت می‌دهند. و خلاصه رهبری انقلاب را مدام نسبت به این گروه‌ها بدبین و بدبین‌تر می‌کنند. تا هر نوع احتمالی برای رساندن اطلاعات واقعی و بی‌دروغ از وقایع و رویداد های ایران را به رهبری انقلاب از بین ببرند و چون این کانالهای ارتباطی که می‌تواند هم ارتباط مستقیم گروه‌های مترقی با رهبری باشد و هم مطبوعات آزاد که نظر این گروه‌ها را منعکس کند - بسته شدند - آنها تنها خواهند ماند و رهبری. از آن پس امام، مملکت را و دنیا را از چشم آنان خواهند دید و برآن اساس تصمیم خواهند گرفت و جامعه بیداست به کدام سمت کشیده می‌شود. و بیداست که چه کسانی در آن جامعه رهبری واقعی خواهند داشت؟

در همین‌جا به یاد می‌آوریم که چراگاه بیانات امام در حمله به گروه‌های مخالف تندتر از آن چیزی است که همه انتظار دارند، یکبارگی می‌گویند مخالفت با قانون اساسی و رفتارندوم، مخالفت با امام زمان است. همه گیج میشوند، مگر چه شده است که حمله‌ی به این تندی را باعث آمده است. در این مواقع باید مطمئن بود، آن اطرافیان که گفتیم کار خود را کرده‌اند و اوضاع را چنان خطرناک و اسلام را چنان در خطر جلوه داده‌اند؟ که چنین واکنشی را موجب شده است.

آنها - یعنی آتش افروزان - خوب می‌دانند، هر حمله‌ی تند و غیر لازمی لزومی برای رهبری و فرادولت، واکنشی درصفت دستداران آزادی پدید می‌آورد، آنان همین واکنش‌ها را لازم دارند تا دوباره براساس آن دشمنی‌ها

را دامن بزنند.
مرگ آنان - ماموران و مرتجعان روزی فرا می‌رسد که نیروهای ترقیخواه - اعم از چپ، و میانه‌رو از آنجا که با امام در یک قصد بزرگ، یعنی ضدیت با امیرالیسم همراهند با رهبر انقلاب جبهه‌ی ضد امیرالیسی تشکیل دهند و موجبی برای خرابکاریها و نفاق‌افکنی‌ها و چپ‌کنی‌ها و حرکت‌های ضد آزادی باقی نگذارند! و این همان اتفاقی است که در این زمان زمان حساس بایست رخ می‌داد. آنگاه همه با هم بسوی ساختن و سازندگی می‌رقیم. جهاد سازندگی وقتی که سراسر کشور را فرا می‌گرفت دیگر نه تحریکات بیگانگان به جانی می‌رسید، نه دشمنان خارجی ما لزومی در آن می‌دید. دیگر همه‌ی دلشغولی اصلی این روزهاست - پدیدار نمی‌شد. چرا که شکافی نبود تا امیرالیسم و سر سپردگان رژیم سابق به خیال بهره‌برداری از آن بیفتند. آنوقت شور انقلابی در دلها باقی می‌ماند. شکیبانی انقلابی بود. و مرحله دوم انقلاب که سازندگی است؟ با همان شور مرحله نخست طی می‌شد.

و ما اینهمه را داده‌ایم، چون به زعم پاره‌یی از تندروهای مذهبی - که در اینجا ما ماموران سیاست های بیگانه که داخل حکومت انقلابی شده‌اند، همراهاند - نباید با چپ‌ها دست داد! همه اینها را داده‌ایم، به قسمت آن که کسی جرات نکند، بگوید خلجالی‌چسب است و چنان نیست. قطب‌زاده کج می‌رود. فروهر دستجات آنچسانی دارد، و...

آیا می‌ارزد؟ فرو نشاندن شور انقلابی؟ از صدا انداختن مخالفان، یک دست و یک شکل کردن جامعه، فراری دادن مفرها، خالی کردن مملکت از خلاقیت و آفرینش و نوجوشی، ساختن تصویر یک خودکامه از رهبر انقلاب در چشم جهانیان؟ کناشن مملکت به سوی جنگ نیروها که در حقیقت جنگ داخلی است؟ و... همه اینها به قیمت راسی نگاهداشتن یک قشر

و یک طبقه؟

هتدار اصلی‌ایست. که خطایی حیران‌ناپذیر دارد صورت می‌گیرد که صدمه آنرا بیش از همه «اسلام» می‌خورد، «قرآن» می‌خورد و «مسلمانی» می‌خورد. یعنی همانها که رهبر انقلاب بر آن تاکید دارند - اسلام که در اینجا به آزمونی سخت فراخوانده شده است که پس از ۱۴۰۰ سال ممکن مشهود. در اینجا ناخطاهای این و آن تندرو قدرتمند، تهدید می‌شود. شکست این تجربه که اینک «اسلام» را در قلب آن قرار داده‌ایم. شکست اسلام خواهد بود. نباید آنها که می‌کوشند تا با تحسین لومین‌های جامعه، بسج چماق بدست‌ها، مخالفان را رام کنند و خلاصه افراد را به زور به چمد بکشاند. آیا می‌دانند که با «اسلام» چه می‌کنند، چگونه تصویر اسلام را در ذهن‌ها و در افکار مردم جهان تاریک می‌کنند. این چه خیانتی است؟

مردم ایران، حتی آنها که مفرات و قواعد و دستورات دین را مو به مو اجرا نمی‌کردند، تصویر دلشین، عادل، بخشنده و مهربان از مسلمانی داشتند که موعالی مظهر آن بود. اینک حزب‌اللهی‌ها با خشونت و مشت و لگد و چماق دارند لحظه به لحظه این تصاویر را خدشه‌دار می‌کنند.

آخرین مهلت‌هاست برای آن که فرادولت و رهبری انقلاب دریابند که در نزدیکی‌شان، کسانی مانع نزدیک شدن نیروها بهم می‌شوند، و این خواست امیرالیسم است. کسانی دارند مملکت را بسوی چپ‌کنی می‌کشاند. و این ماموریت آنهاست. کسانی دارند شور انقلابی را در مردم فرو می‌نشانند و به آن وحدت که براساس اعتقاد یکپارچه ملت به رهبری بود. خدشه وارد می‌کند؟ امروز و فرداست که بر در و دیوار شعارهای تازه و ندیده بسیم.

جمعه چون کوجه های

هالا... من با شایم .. های ... می پرسم
کسی اینجاست ؟

کسی اینجا پیام آورد ؟
و موی جز پیام آوردن در آنجا هیچ
کسی نبود . آن هزاران نفر هیچ کس نبودند ،
فقط تماشاچی بودند که از خود بی خود ، این
پیام آوردن را می نگریستند و در دل می خواندند
من اینجا از نوازش نیز چون آزار ترسانم
ز سیلی زن ز سیلی خور
وزین تصویر بردیوار ترسانم
در این تصویر

عمر با سوط بیرحم خاشیرشا
زند دیوانه وار اما نه پردریا
به گردهی من به رگهای فسردهی من
به زندهی تو به مردهی من

و در مقابل این نجوای درونی : فریادهای
حزب فقط حزب الله همچنان از سوی پیام آوردان
طین انداز بود و عکسها بردیوار : و شعارهای
بعثت پاره می شد و مشت های مسلح شده با پنجه
های آهنین بر شکم و صورت دخترکان و پسران
فروید می آمد و آنان را چون شمع دردم فرو
می ریخت و این چهره دریده زهرا خانم بود که
به نمایندگی از طرف حزب الهی ها ، در خیل
طرفدارانش عملیات را رهبری می کرد .

حرکات و رنگها و تصاویر
وارونه منعکس می گشت
و بر فراز سر دلچکان پست
و چهره وقیح فواجش

يك هاله مقدس نورانی
هائند چتر مشتعلی می سوخت .

و کسی نمی دانست که این پیام آوردان ،
همان خلیفه الله فی الارضها هستند ولی فرشتگان
که از ملکوت نظاره می کردند خوب می دانستند
چرا که زمانی خودگفته بودند و همدار دادند که
... اتحل فیها من بسدنہا و بسفک الدماء...
خدایا آیا می خواهی کسی را بعنوان خلیفه
بگماری که فساد کند در زمین و خونها بریزند؟
و باشد تا خدا از عرش کبریائی خویش بنگرد
خلیفه خویش را که چگونه سر بطغیان برداشته
و با دمین آتش بوسله آتش افزون خورش
می کند تا رهبری نازهای را بجای او بر عرش
بشاند . . . شاید او را دیگر در عرش کاری
نست ، دامنه انقلاب وسعتر از آن است که
او با معجزات خویش اسباب آنرا فراهم کرده
بود و طغیان انقلاب نه تنها فراتر از مرزهای
خاکی بلکه سر به عرش می ساید .

بروید ، شهرها را آب باشید : چراغانی
کنید جشن بگیرید زیرا که در ادامه راه انقلاب ،
خداوند قادر متعال را نیز مقرر شده است که
در کنجی سکنی بگزیند چرا که اگر حزب ،
حزب الله است ولی رهبر دیگر او نیست ، فقط
دیگری است .

عروج در پیش است و مقدمات آن نیز
فراهم شده است . چه کسی می تواند در مقابل این
سپل عیب و بنیان کن و فریادهای خلیفه الله
فی الارضها ناب توان داشته باشد . که اکنون

دیگر خواستار تغییرات بنیانی در نظام آفرینش
و هستی و رهبری این نظام هستند ، چه کسی را
بارای برابری است ، این از ایمان راسخ آنان
سرچشمه می گیرد .

آخر شما که قادر به درک آن نیستید ، اگر
حزب ، حزب الله است ولی رهبر که دیگر الله
نست اینها مال قبل از انقلاب بود اکنون
رهبری فقط دیگری است ، بعد از این رهبر چه کسی؟
باز هم او . و باز هم او بعد از اوئی نیست ،
ولی جمعیت در درون خویش می خواند .

کدام قله ، کدام اوج
مگر تهاهی این راههای پیچا پیچ
در آن دهان سردمکنده به نقطه تلاقی
و پایان نمی رسند .

به من چه دادید ای واژه های ساده فریب
اگر گلی به گیسوی خود می زدم
از این تقلب ، از این تاج کاغذین
که بر فراز سرم بو گرفته است

فریبنده تر نبود ؟
و پیام آوردان جمعه فانجانه صحنه نبرد را
ترک می گویند .

و جمعیت بتدریج برآکنده می شود . و
خورشید چهره از شرم می بوشاند .
! اکنون

جمعه ساکت
جمعه متروک
جمعه چون کوجه های کهنه ، غم انگیز .

حمید اشرف:

بهر حال از بحره اطاق و پشت نام منزل به مشاهده
کوچه های اطراف پرداختم . تقریبا همه پشت نامها
داشتمال مامورین مسلح پلیس و ساواک بود ،
هر کوچه ای سگر محکمی از اتومبیلها و عناصر
مسلح ساواک و پلیس شده بود آنجان محاصره ای
انجام گرفته بود که حتی مورچه نیز بدون اجازه
مامور متفر در محل نمی توانست از سوراخهای
موجود خرابان بگذرد . چندین تیربار در گوشه و
کار کوچه ها و پشت نامها نصب کرده بودند ساکنان
خانه از اجابت دستور پلیس خودداری کرده به
تیراندازی پرداختند . یکی از کسانی که در این خانه
حضور داشت حمید اشرف بود ، هیچکس انتظار
نداشت که کسی بتواند از این معرکه بگریزد
بعد از پایان کار خود پلیس و عدای از افراد

محل اعلام داشتند که شکار اصلی گریخت . بعد
کاتب عمل آمد که شکار اصلی حمید اشرف بود .
باری ، وجود حمید اشرف روز بروز بر
وحشت ساواک و پلیس می افزود و به همین نست
نیز امکانات خویش را برای دستیابی به او و دیگر
یارانش بیشتر و کارآمدتر مساخت ضربات
گمرشکن اواخر سال ۵۴ و اوایل سال ۵۵ سازمان
را در مقابل تهاجم آتی پلیس ضعیف کرده بود .
مرکزیت سازمان تصمیم گرفت که طی جلسه ای
اثرات ویرانگر ضربات را خنثی کند لذا در
۸ تیرماه ۱۳۵۵ چندتن از اعضای رهبری سازمان
در خانه ای واقع در مهرآباد جنوبی گرد آمدند
عادل آرآنکه پلیس تمام حرکات آنان را زیر
نظر دارد . بعد از محاصره کامل خانه ، پلیس از

آنان خواست که خود را تسلیم کند ، اما آن
نبرد را پذیرفتند و شهادت در نبرد نابرابر را
به جان خرید . ۱۰ نفر از فدائیان خلق در پشتگاه
مردم قربانی شدند تاریخ حکم سرفرازی آنان را
صادر کرده است و هیچ شائبه از پیش دسه
شده ای یارای آن ندارد که مرچهره ملکوتی آنان
نشیند .

وشیر آهنکوه مردمی از این گونه عاشق
میدان خونین سرنوشت
به پاشنه اشیل
درنوشت

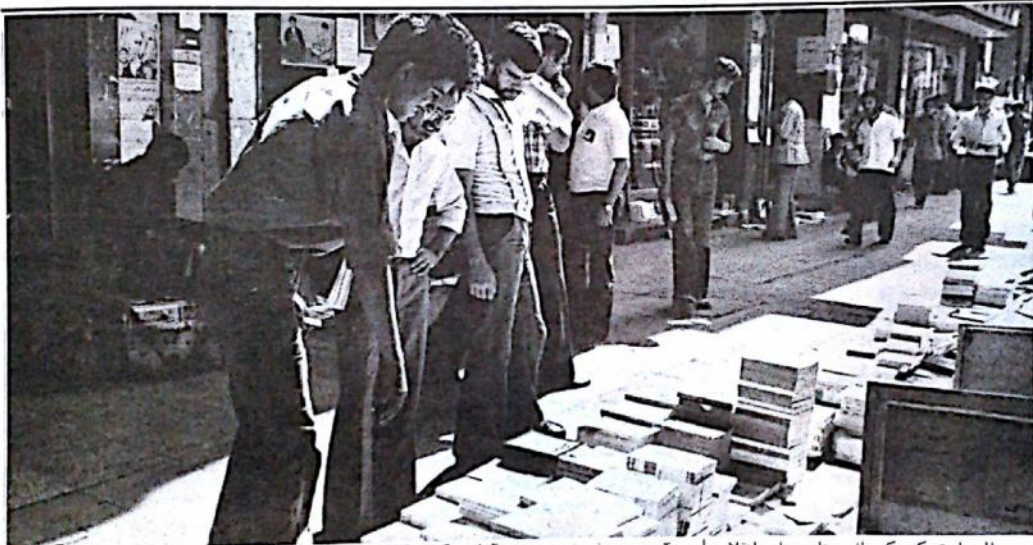
می گویند آخرین جمله شهید و رهبر بزرگ
این بود : کاش مسعود زنده بود و این مسعود
همان مسعود احمدزاده است

هر يك از آنها هصبت‌ها
ديده است و بسيارى دانشگاه ديده‌اند .

دنيای بزرگ کتابفروشان كوچك

فريشه ابانري

اتحاديه كتابفروشان خياباني خواستار کوتاه شدن دست شهرداری است



اینها را هم تماشا می‌کنیم . از زن جوانی هم می‌پرسم . می‌گوید : خوب پیاده‌روها جای کم شده است ولی مگر نمی‌بینید که چندر بیکار وجود دارد . بالاخره باید کاری بکنند و چه کاری بهتر از کتابفروشی . همه دارند رد میشوند و اشکالی هم پیش نمی‌آید ...

در واقع اشکالی هم وجود ندارد ، وقتی با حمید میرمحمد کتابفروش ۳۵ ساله صحبت می‌کنیم می‌گوید : باید خرج زن و ۵ بچه‌ام را دربیآورم . قبلا کفاش بودم چند نوع کار بلد هستم . حالا بیکار شده‌ام خیال نکنید که مساله فشنگی خیابانها و یا مزاحمت برای غایبین مطرح است . شهرداری باید يك‌جایی با بدهد . چه جایی بهتر از روبروی دانشگاه . اگر نوریت

خارجی هم اینجا بیاید ، حتی اگر ما آدم‌های کج و کوله‌ای هم باشیم کیف می‌کند . چون ما داریم کتاب می‌فروشیم . کمی پائین‌تر از دانشگاه تهران با جوان دستفروشی صحبت می‌کنم . ظاهر

و آن پیر به‌فروش میرسد . آزادی کتاب، آزادی نشریه، آزادی مطبوعات. لیکن این آزادی که در کف پیاده‌روها بخش شده چون دیگر جلوبه‌های آزادی همواره در معرض پایمال شدن است . آدم‌هایی که آرام آرام در خیابان انقلاب قدم می‌زنند ، گرچه پیاده‌روهایی انقلاب باریک شده است و به سختی می‌توان در آن راه خود را پیدا کرد ، شکایت ندارند . با احتیاط و شکیبایی قدم برمی‌دارند که مبادا گوشه‌ای از این آزادی را زیر پا لگد کنند ، مشافانه از ایسن دستفروشی به آن دستفروشی می‌روند ، نشسته خواندنیهای بیشتر هستند و با علاقه به چهره دستفروشان نگاه می‌کنند . در نگاهشان تحسین و همدردی درخام میخسته است .

جلوی مرد میان سالی را می‌گیرم و می‌پرسم : آقا این دستفروشا مزاحم رفت و آمد شما نیستند؟ با خنده می‌گوید : ابدا خیلی هم عالی است ، چون سرما گرم می‌شود ، همینطور که رد می‌شویم

جالب است که یکی از دستاوردهای انقلاب سرازیر شدن خیل بیکاران به خیابانها بود . علاوه بر کارگرانی که روزانه به صف بیکاران می‌پیوندند ، بسیاری از فارغ‌التحصیلان و کارمندان نیز بر ارتش ذخیره کار اضافه شدند . و آنچه در مورد این آخری‌ها جالب است اینکه بیکاری و در نتیجه گرسنگی ، تنها عاملی بود که می‌توانست ارزش‌های کهن را فرو ریزد . اگر آنسوی قضیه را فراموش کنیم که چرخهای حیات مملکت از حرکت ایستاده‌اند و این دستهاومنزها بلااستفاده مانده‌اند ، شاید این سوی قضیه که همان فروپاشی نظام ارزش‌های خرده بورژوازی مرفه است تکان دهنده و نقطه شروعی باشد که در مورد سودمندی انقلاب خیالبافی را آغاز کنیم .

برکف پیاده‌روهایی روبروی دانشگاه جلوسه‌هایی از آزادی بروی زمین گسترده شده است ، بروی دیوارها نصب گردیده و در دست این جوان

نسبتا مرتبی دارد میگوید : ۲۷ سال دارم . مهندس صنایع هستم و با کمک خانم که مهندس برق است اینجا را میگردانیم . ۳ سال است که فارغ التحصیل شده‌ایم . ۲۰ سال سربازی بوده‌ام و یکسال هم بیکار .

به کتابهای نگاه می‌اندازم و می‌پرسم بخاطر تبلیغ ایدئولوژیست نیست که کتاب می‌فروشی ؟ یا خنده می‌گوید : ایدئولوژیست آنقدر تاثیر دارد که بجای هندوانه و همبرگر کتاب می‌فروشد ، یکسال است که من و خانم بیکار هستیم ۷ یک‌بچه هم داریم بالاخره یک‌جسوری شکمان را سیر کنیم .

پیش بسوی تشکیل اتحادیه

ساعت ۴ بعدازظهر است و گروهی از کتابفروشان برای تصویب اساسنامه و تشکیل اتحادیه صنفی کتابفروشان کنار خیابان به پارک دانتجو می‌روند . پشت تئاتر شهر در حدود سی نفر روی زمین می‌نشینند و یک نفر شروع به خواندن اساسنامه می‌کند . این اولین قدم در راه تشکیل یک اتحادیه نیرومند است . ضرورت تشکیل این اتحادیه از هنگام حمله شهرداری به کتابفروشان و جمع کردن ده‌ها احساس شده است .

در مورد محل اتحادیه بحث درمی‌گیرد . پسرک لاغر اندامی دست بلند می‌کند و اجازه صحبت می‌خواهد . می‌گوید ما که پول نداریم ، حایر را اجاره کنیم . شهرداری هم که به ما جا نمی‌دهد . پس بهتر است یک دهکده کتابفروشی را دفتر اتحادیه کنیم که همه بدانند و به آن رجوع کنند .

واقعیت هم همین است . دستگاه‌های عریض و طویل اداری و ساختمانهای چند طبقه مخصوص دیوانسالاران دولتی است . از پسر جوان درباره کارش می‌پرسم ، می‌گوید : اسم من حسن است . سیزده سال دارم . دو سال است دارم کتاب می‌فروشم . قبلا پرورشگاه بودم ، مدرسه نمی‌روم ، می‌خواهم مترقیه امتحان بدهم . از ساعت ۷ صبح تا ۹ شب کتاب می‌فروشم . روزی ۵۰ تومان درآمد دارم . در دوران طاغوت کتابهایی بود که باید می‌فروختم . در آن سالها کتاب مثل یک چراغی بود که در سراسر شب یا سراسر سال خاموش بود . من فکر می‌کردم اگر کمک از دست من برمی‌آید احجام دم . برای همین هم خیلی سختی کشیدیم . می‌آمدند به چهار هزار تومان کتاب را می‌بردند و ما هم مجبور می‌شدیم در برویم .

باز هم می‌خواهد حرف بزند که صدایش می‌کند . ناید پرود و رای بدهد تا اساسنامه تصویب شود . اتحادیه کتابفروشان کنار خیابان آخرین مرحله شکل‌گیری خود را سپری می‌کند .

می‌خواهند نماینده انتخاب کنند یک نفر می‌گوید کسانی که زن و بچه دارند پیگیرتر هستند . کسانی که ۱۰ الی ۱۲ سال شغلشان این بوده است . کسانی که می‌توانند با شهرداری بجنگند دستشان را بالا کنند .

پنج نفر انتخاب می‌شوند :

ترابی ، ساردویی ، مقدسی ، اصلاحی ، اسکوتی . همه رای مثبت می‌دهند .

اعظم اسکوتی تنها دختر کتابفروشی عضو اتحادیه است . به او می‌گویم که قصد تهیه گزارش از وضع آنها را دارم . خوشحال می‌شود و مشتاقانه می‌گوید : پس بیا بچند نفر آشنایت کم . از آنها بنویس ، آنها که زن و بچه دارند . همه آنها از من واجب‌ترند . اول از آنها بنویس . ابتدا بهلوی پیرمردی می‌رویم دخترک با شور و هیجان می‌گوید :

آقای ستاریان بیا ایشان خبرتکارند هر چه می‌خواهی بگو !

اسم رحمان ستاریان است ، ۵۷ سال دارم ، ۷ فرزند و ۱۴ نوه دارم . این مغازه‌ای که جلوی رویان است ۳۸ سال پیش مال من بود . آنوقتها چلوکبابی داشتم . بهرحال اوضاع برگشت و من و پسر شروع به کتابفروشی کردیم . چندین بار پسر مرا بردند ساواک . جمعی کتابهایمان را هم گرفتند . حالا دوباره داریم کتاب می‌فروشیم . شهرداری فعلا سراغم نیامده ، من ۴۰ سال است که در این محل هستم و از اینجا نکان نمی‌خورم .

اعظم مرد جوانی را نشان می‌دهد که یک دست دارد و می‌گوید با او هم حرف بزن .

علی العالی می‌گوید سه‌چهار ماه است کتاب می‌فروشم . قبلا جلوی سینما گلدیس سیگار می‌فروختم ، پیش از آن هم کارمند وزارت‌دارایی بودم ، اقدام دستم شکست ، بیمه نبودیم . در دوره طاغوت هم شکایت کردم ترتیب اثر ندادند . بعد از انقلاب هم همینطور . اگر شهرداری بخواهد با سلطان را جمع کند شاید بتوانم قانع‌شان کنم . زن و چهار بچه دارم .

می‌خواهم با خود اعظم حرف بزنم ولسی مجال نمی‌دهد . می‌گوید : هنوز خیلی‌ها مانده‌اند ؛ خیلی‌ها حرف دارند . اول از آنها بنویسید . اگر هم نمی‌نویسید لافلاقی به حرفهایشان گوش کنید . بیایید یک مسلمان خوب نشانان بدهم . فریدون سویری ۱۷ سال دارد . آنا ، شریعتی را می‌فروشد . کلاس سَوَم نظری است و می‌گوید

ما این کار هم خرج خودم را درمی‌آورم و هم ایدئولوژیست را تبلیغ می‌کنم . فریدون از تشکیل اتحادیه بسیار خوشحال است ، می‌گوید : اگر اتحادیه منحرف نشود و در مورد کارهای صنفی مسایل ایدئولوژیست را پیش نکند خیلی خوب

است . می‌گوید چند روز پیش آمدند کتاب توپ مرواری را جمع کردند . ما در مقابل رژیم سابق عقب‌نشینی نکردیم ، در برابر شهرداری هم عقب نمی‌نشیم .

اعظم اصرار دارد که همه حرفها نوشته شود . می‌گوید : فارغ التحصیلان دانشگاه را ببینید . لیسانس فیزیک ، مهندس صنایع ، لیسانس اقتصاد ؟ لیسانس حقوق ؟ مهندس برق ؟

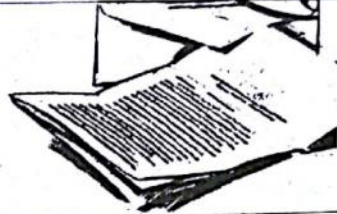
مختاری لیسانس اقتصاد از مدرسه عالی قزوین است . به وزارت کار مراجعه کرده اسمش را یادداشت کرده‌اند . فعلا کار ندارد . نامزد دارد و بخاطر بی‌پولی نمی‌تواند ازدواج کند . می‌گوید اتحادیه از صفت ما دفاع خواهد کرد . اگر یک جمع نتواند در اتحادیه نجمع کند شکست می‌خورد وظایف اتحادیه در اساسنامه نوشته شده است . شمار ما ایست : کتاب اززان برای همه ... هدف ما این است . کتابی که ما ۳۰ تومان می‌فروشیم کتابفروشی‌ها ۳۵ تا ۴۰ تومان می‌فروشند . حداقل تخفیف ما ۱۵٪ است .

برلمان اعظم لیکن رضایت نقش می‌بندد . اعظم عیسیک را بالا می‌زند و می‌گوید :

ما کارگران فصلی هستیم ، شهرداری و وزارت‌کار هر دو در مقابل ما مسئول هستند . رستمیان پائیز نمی‌شود کنار خیابان کتاب فروخت ... شهرداری باید به ما جا بدهد و وزارت‌کار هم باید برایمان کار ایجاد کند . اتحادیه باید از طرف شهرداری به رسمیت شناخته شود . از طریق اتحادیه می‌توانیم وزارت‌کار را تحت فشار بگذاریم تا برایمان کار ایجاد کند . شورای ناشران حمایت خود را از ما اعلام کرده است . از همه همین انتظار را داریم . به پسر جوانی اشاره می‌کند و می‌گوید این همکار من را می‌بینید شهرداری دهکده او را هم گرفته است . حالا ناره اگر دهکده را هم پس بدهد کجا بگذارد . اتحادیه باید از همه اینها دفاع کند . همه کارگر و پسا فارغ التحصیلان بیکار هستند . ما وقتی که برایمان کار ایجاد نکرده‌اند باید از آنها حمایت

کنند . از او راجع به خودش می‌پرسم . می‌گوید : در مقابل این همه درد . درد من خیلی کوچک است من درس می‌خوانم و باید خرج خودم و برادرم را درساورم به اتحادیه‌خسلی امدادارم ... عسکری را دوباره بالا می‌زند .

از او شکر می‌کند . شلوار گشاد و مردانه‌ای سا دارد و پیراهن رنگ و رو‌رفته‌ای به تن ... تنها دختر نماینده اتحادیه صنفی کتابفروشان کنار خیابان مشت محکمی برده‌ان کسانی است که در ناره صدر بودند حسن زن و عدم ساوی حقوق ایشان سا مردان به افسانه‌برداری نشست‌اند



آزاده نادری - تهران

در شماره ۲۰ مجله تهران‌مصور در قسمت نامه‌ها شخصی بنام « ثابت سروستانی » از روی عدم آگاهی درباره قهرمانان کرد مطالب بی‌موردی را نسبت به قاضی محمد فهیمان بزرگ ملی‌ما نسبت داده بودند که آنرا فقط و فقط به حساب ناآگاهی ایشان می‌گذاریم. گرچه همین ناآگاهی هستند که در بعضی شرایط به اختلافات دامن می‌زنند و باعث تحریکاتی می‌شوند، زیرا همانطور که می‌دانید کردها برای این مرد بزرگ احترام خاصی قائلند. او به حق رهبر و پیشوای آزادیخواه کردستان بود. سالیان پیش در جواب سؤال یک روزنامه‌نویس که پرسید نظرتان در مورد کردهای غیر ایرانی چیست؟ گفت من کسرد غیر ایرانی نمی‌شام. کرد در هر جای عالم که باشد ایرانی است. کرد همیشه ایرانی بوده و همیشه ایرانی خواهد بود، این قسمتی از سخنان اوست سخنانی که حاکی از حس وطن‌دوستی اوست، این سخنان هنوز هم در کردستان طنین دارد. بعضی‌ها با گونه‌نظری و تنگ‌مائیگی مبارزات خلق کرد را تجزیه‌طلبانه می‌دانند و قهرمانان ملی کردستان را تجزیه‌طلب. این‌عده باید بدانند که نمی‌توانند بدین‌وسیله مبارزات خلق کرد را در نظر مردم صدمه‌ای جلوه‌گر کنند و به اختلافات دامن برند و نایب‌دانند که خلق کرد زنده است و پیروز.

مرجان - سن - تهران

ار پرسی ده ، دوازده‌ساله پرسیدم بو نااین عجله کجا می‌روی ؟ بانسم گفتم : به‌حکک : پرسیدم : برای چه به‌حکک می‌روی ؟ گفتم : برای این‌که آزادی‌شام . من سرای آزادی به‌حکک می‌روم ! گفتم : تو می‌دانی آزادی چیست که بخاطرش به‌حکک می‌روی ؟ کمی فکر کرد و درحالی‌که مردد بود گفت آزادی ... من نمی‌دانم . دستش را گرفتیم و گفتم من هم نمی‌دانم . اما ، سا . ما هم به‌حکک می‌رویم تا آزادی را بشام . شاید روزی دانستیم که آزادی چیست . ؟ . به‌راستی آزادی چیست ؟ آزادی چیست که این‌همه حرف‌ها برگرد آن می‌جریکند آزادی . تو کجایی ، نوجه هستی . نوجه هستی که همه برای

تو ، اما ، و ، ولی ، می‌آورند . نوجه هستی ؟ دست را دراز کن و به‌یاری ما بیا . آزادی تو کجایی ؟ نوجه افسونی هستی ، نوجه مجزرای داری تو در کجا پنهان شده‌ای ؟ از چه کسی خود را پنهان کرده‌ای ؟ حرفی بزن . اشاره‌ای کن تا امیدم از دست نرود . تا بدانم که تو هستی که تو وجود داری . ای آزادی اشاره‌ای کن ، حرکتی کن ، حرفی بزن . مرا از ناامیدی بیرون بیاور . من به امید تو زنده‌ام .

ماها پیش بود که مردم با فریادهای کوبنده‌شان ، نامشهای گره‌کرده‌شان ، زنجیر اسارت را پاره کردند ، و طوق بردگی را از خود جدا ساختند . آنها خواهان آزادی بودند . می‌خواستند که بگویند ، که بشنوند ، که فکر کنند . که آزاد باشند . اما ...

آزادی این نیست که انسانها را در مسیر رودخانه‌ای قرار داده ، بگویند باین جریان‌چلو بروید . آزادی این نیست که اگر کسی در خلاف جهت رودخانه به‌حرکت درآمد ؛ او را از همه حقوق محروم کنند . آزادی این نیست که بگویند تو فقط همین راه را داری و همین مسیر را . جلو برو . با جریان رودخانه جلو برو . اگر کند شد ، کند شو . اگر تند شد ، تند شو .

آزادی حق تفسیر جهت دادن در رودخانه است .

- آزادی آن است که در لحظه لحظه زندگی آن را حق کنیم . بدون این‌که احتیاجی به‌این باشد تا کسی خاطرتان کند که بله ما آزادی داریم . ما آزادیم .

آزادی آن نیست که تلقین‌شده آترا بساور کنیم . آزادی آن نیست که همه حرف‌ها به‌یک‌نقطه ختم شود .

همه فکرها در کمپی گنجانده شود . ارنالا . از پایین ، از چپ ؟ از راست محدود باشد . مکعب فکری باید نابود شود .

تهران‌مصور - این نامه که یک دختر خانم هفده ساله نوشته است ، مفصل‌تر از این بوده و بسیار خواندنی و زیبا . دریفا که به علت تنگی صفحات امکان چاپ همه آن نیست .

لاله رفیعی - تهران

آقای صادق قطب‌زاده ! روی سختم با شامت . شمای که اختناق و سانوری بدسراسر سانور آریامهری را برادریو تلوزیون حکم فرما کردید . شمای که رادیو تلوزیون را متعلق به تمامی مردمی می‌دانید ، نه رادیو تلوزیون صادق قطب‌زاده ، ولی به‌جای دادن این‌همه شعارهای یوج و توخالی و عوام‌فریبانه بهتر است والعیات را بیان کنید . ملت ایران به‌هیچ‌وجه برای باردیگر ظلم و جور را تحمل نمی‌کند . ما خواستار آزادی هستیم ، آزادی به‌معنی واقعی کلام ، نه آزادی که شما از آن سخن می‌گویید ، مگر تلوزیون‌ارت پدرشامت که می‌گوید درش را می‌بینم . تلوزیون یک وسیله ارتباط جمعی است و متعلق به تمامی ۳۵ میلیون نفر جمعیت ایران است . شما می‌گویید اهمیت به‌بودن علی حسینی نمی‌دهم ، آن‌زهان علی حسینی‌ها ، اینا تلوها ، برومندا مبارزه می‌کردند و باوجود شرایط سخت خفقان به‌اعتصاب می‌پرداختند ، شما کجا بودید ؟ درست است که حکومت اسلامی است ، ولی من به‌عنوان یک زن اعتراض می‌کنم چرا خانها بدون وجود حجاب نمی‌توانند در تلوزیون ظاهر شوند خود رهبری انقلاب بارها تا کسید کردند که آزادی برای حجاب وجود دارد .

د - غراب - دانش‌آموز

روی سختم با هیئت‌تجزیه‌ریه مجله است آقایان با اصطلاح روشنفکر چرا از مشخص کردن موضع‌تان بیم دارید ؟ چرا با همه ادعای خود حداقل هماهنگی میان نوشته‌هایتان ایجاد نمی‌کنید . چرا مصاحبه‌ای را که در شماره ۲۰ با دکتر سخاسی کرده بودید به‌طور کامل چاپ نمی‌کنید ، و در عوض منان سخسان او تفسیرهای آهناسی می‌کنجانید ، تا مفهوم کلام را عوض کرده و آنطور که می‌خواهید در رمز خواننده فرو کنید . من که یک دانش‌آموز دبیرستانی هستم بانام خوانسی اندیشه‌ام به‌غرض‌ورزی در نوشته شما کما‌لا می‌بردم ، چه‌رسد روشنفکران و دانشجویان و دیگر طبقات جامعه ا و بار نصب می‌کنم از این نصاب و دوگانگی که در همان شماره مقاله‌ای از سردبیر معلوم‌الحال تحت عنوان « نیم‌درصدی‌ها دارند زیاد می‌شوند » چاپ شده بود که به‌عظر می‌رسد

که به‌زبانی دیگر غیر از زبان فارسی بود و سلا جملات درهم‌ریخته و لغات قلمبه سلمبه می‌خواست که به‌مصرف به اصطلاح خودش به‌نیم‌درصدی‌ها و کسانی که برخلاف جهت فکری ملت قدم سر می‌دارند بهمانند که زیاد نگران نباشید که ما هستیم و به‌موقع تفرقه می‌اندازیم. واقعا که زهی خیال ماطل.

محمدحسن آرامش - تهران

«چندی پیش آقای قطب‌زاده برای خودشان در تلویزیونشان مصاحبه‌ای ترتیب دادند و می‌خواستند محکمی به خیال خودشان گویندند و کارهای خود را ابتکاری و شاهکار پنداشتند و برایشان حتی این خیال پیش آمده بود که در آینده از عثمان قدردانی خواهد شد، ولابد روی دست هم بلندشان خواهند کرد. ولی می‌خواستیم به آقای قطب‌زاده بگویم تا این دستگاه که شما تصرف کرده‌اید اشرف رسانه‌هاست، نه رسانه خصوصی. این دستگاه خرجش از جیب من و امثال من تأمین می‌شود، نه از آن‌دوهر اروپا و نومان دریایی خودتان از سازمان.

آقا جان این هنر نیست که هزینه سازمان را با چنین اوضاع لاکت‌بار برنامه‌ها به‌حداقل رسانیده‌اید. شما که در طی ماه‌های گذشته حتی یک تاتار، یک فیلم، یک مسابقه یک برنامه سرگرم کننده در جهت خواست مردم تهیه و تولید کرده‌اید هنری نیست که هزینه‌ها را به‌حداقل رسانده‌اید. اگر چنین است که هر کسی بایکدهم این هزینه برنامه را می‌چرخاند. آنقدر برنامه حیوانات و وحوش پخش کرده‌اید که روزها بچه‌ها در کوی و برزن صدای انواع وحوش را در می‌آورند. اگر منتظر شما این است که برنامه کم باشد و مردم در خانوادها به‌صحت و گفتگویشان بپردازند، پس لاف‌ها آنچند ساعت برنامه کذابی را درس و حسابی بخش کنید.

نامه سرگشاده به وزیر کشاورزی

محترما اینجانب کامران قبادی (تباری ؟) که انجمن ساینده‌ای از هموطنان خویش را دارم و عضو کانون فارغ‌التحصیلان کرمانشاه سر می‌باشم به‌اطلاع آن‌وزیر کارداران و لایق می‌رسانم :
در حال حاضر نزدیک به دوهزار نفر فارغ‌التحصیل

دیپلم به‌بالا در سطح شهرستان کرمانشاه وجود دارد که همگی آنان عضو جامعه می‌باشند و همانطور که جنابعالی اطلاع واقع دارید، یکی از علل نفوذ دوباره امپریالیسم در جامعه‌ی آزاد و دموکراتیک و رها شده از قید و بند استبداد، افزون‌بودن شمار بیکاران در سطح مملکت می‌باشد. لذا به خاطر اینکه این کانون بتواند قدمی مثبت در راه پیشبرد انقلاب اسلامی کشور عزیزمان برداشته باشد در ضمن به‌دولت مردمی نیز کمک کرده و بسیاری را هر چند سبک از دوش برداریم، پیشنهادی جهت ایجاد بازار کار و پیشرفت کشاورزی این آب‌خاک که در دوره طاغوت از بین رفته است، ارائه می‌دهیم، امید است که با دوراندیشی و اثبات روح انقلابی آن‌وزیر محترم مواجه گردیم.

به‌اطلاع می‌رساند که در ایران زمینهای باری بسیاری وجود دارد که کشاورزان به‌علت نداشتن امکانات کافی از آنها استفاده نمی‌کنند و در ادارات محترم کشاورزی نیز وسایل ماشینی جهت پیشبرد امور کشاورزی بلااستفاده مانده‌اند، از آن‌وزیر بایمان و انقلابی تقاضا داریم دستور فرمایند که زمینهای بایر و مناطق بلااستفاده و وسایل کشاورزی و سایر احتیاجات بذریایش را به‌طور امانت در اختیار این جامعه گذارند تا شاید بتوانیم در بهبود وضع کشاورزی و بالابردن سطح محصولات کشاورزی و پیشبرد انقلاب اسلامی ایران در این بجهت بی‌کاری قدمی مؤثر برداشته باشیم. امید است که این پیشنهاد ما در نظر آن وزیر عالیقدر و انقلابی مشکل‌گشا باشد و بتوانیم خدمتی به‌افراد این مملکت کرده باشیم.

رونوشت به‌مجله وزین تهران‌مصور جهت درج در ستون مربوطه طبق قانون مطبوعات. نماینده انجمن جامعه فارغ‌التحصیلان کرمانشاه

شکوفای راوند - تهران

جای خوتوقتی است که باز در کشورمان انحصاری وجود دارند که هیچگاه تاریکی‌ها جلوی روشنی دیدشان و فکرتان را نمی‌گذرد و همیشه و همیشه به‌حقان و کلام حق و آزادی نکه می‌کنند. درودها نثار چنین اشخاصی چون آقایان کریم سنجابی - حسن نژی - دکتر متین دفتری - مهندس مقدم مرانه‌ای و ... و یا

گروه‌ها و سازمان‌ها و کانون‌های آزادخواهی که به‌گردن انقلاب ما حق دارند و ولی تاکنون کنار گذاشته شده‌اند: باری، شاید بتوان گفت عمده این اعمال را به‌گردن آقای نخست‌وزیر گذاشت. ابتدا آقای بازرگان برای ما اهمیت نخست‌وزیری را درکتوری که انقلاب کرده است تا آزاد شود داشتند و اکنون می‌دانیم که حرف‌زدن و گفتن تنها وقت تلف کردن است و باید عمل کرد. می‌گویم کمیته‌ها چنان و چنین می‌کنند، هم می‌گویم در داد و بیداد تو بی‌سوزن اختناق و سانسور وجود دارد و می‌گویم ... خوب رفع کنیم و درصدد آن برآیم و این کارهای عمل آزادی را از بین قطع کنیم و تنها با حرف‌زدن کاری نمی‌توان انجام داد. اگر آقای بازرگان نخست‌وزیر آن قاطعیت لازم را ندارند، استعفاء بدهند. هم جان خود و هم ملت را خلاص کنند تا آقایان روحانی و اطرافیان مجهول‌الیهوی شورای انقلاب غیر انقلابی (زیرا به‌طور مخفی و پنهانی و غیر-دموکراسی تشکیل شده است) و کمیته‌های صاحب اختیار تمام با خیال راحت کارشان را بکنند و ملت‌هم از دست این خیمه‌شب‌بازی مسخره‌راحت شود. نخست‌وزیری که تمامی طبقات و نیروهای انقلابی و روشنفکران و آزادمنشان روی آن صحنه گذاشته‌اند چرا باید اعمال فاشیستی گروهی خاص را با سکوت برگزار کند؟ و از قدیم گفته‌اند سکوت علامت رضاست!

آقای شاهرخی (شاهرگی ؟) - یوتا آمریکا

در نامه بلندبالائی یراز غلط املائی که گویا نشان از شتابزدگی ایشان و یا سالیها اقامت در بیرون از ایران دارد، تصور کرده‌اند که ما در ایران تهدید کننده و عامل فتنار و فحاشی و دهن‌دریدگی کم دارد. بنا بر این از ناف آمریکا خنجر کشیده‌اند و برونده ساخته‌اند.

چکیده این فحش‌نامه مفصل خطاب به آقای شاملو و آقای بهنود، انتقاد از رهبری انقلاب و دفاع از یزدی و قطب‌زاده است.

برادر نگران نباشید، ما شبیه شما کم نداریم. اینجا هستند کسانی که هم تهدیدشان موثرتر است (چون عوامل و وسایل و ابزار قتاله دارند)، هم سواد فارسی‌شان بیشتر و هم به‌اوضاع و احوال ایران واردترند.



سنگ و صخره

جلال سرفراز

تئاتر دادگاه انقلاب با شرکت تهرانی و آرش

توضیح و پوزش:

« یادداشتهای بدون تاریخ » تیتری شد بر نوشته‌های هفته پیش من ، بجای « یادداشتهای کوچک انقلاب » .
« تهران‌مصور » در انتخاب تیتیر جدید مرتکب نوعی اشتباه لپی شد ، چرا که « یادداشتهای بدون تاریخ » از مدت‌ها پیش در ید قلم « جواد مجابی » بوده - و هنوز هست . از ایشان پوزش می‌خواهم و « سنگ و صخره » را عنوانی بر این نوشته‌های گاه و بیگاه می‌گزینم .

خانها ، آقایان ! لطفا راه را برای فالانژیستها باز کنید !

این شمار را - اگر چشم بصیرت داشته باشید - سررود تئاتر این هفته دادگاه انقلاب می‌خوانید .

فالانژیستها این نمایش را با به‌مصالح‌ملی و مهنی از طریق تلویزیون ویژه به‌شا تحمیل کرده‌اند ، چرا که دوران سازندگی است ، و این تئاتر صددرصد انقلابی می‌خواهد نقش سازنده و پراهمیت خود را در جهت جداسازی نیروها دقتاً ایفا کند . لطفا تلویزیونها را خاموش نکنید !

خط اصلی نمایش پرونده‌سازی است ؛ و به لحن کشیدن سازمانهای انقلابی که از قضا جاسوس بوده‌اند و ما نمی‌توانستیم . البته این پرونده‌سازی تنها به‌این تئاتر دنباله‌دار محدود نمی‌شود . پرونده‌سازان ملی و مهنی در هر گوشه و کناری رد جاسوسان و خائسان را دنبال می‌کنند .

گذریم ...
برده باز می‌شود . بازیگر اصلی - که از این پس منم نامیده می‌شود - با وقار یا انقلابی

فرد اعلا به صحنه می‌آید . پاسداران با احترام به پشت میکروفون هدایتش می‌کنند . ظاهراً قسراز است که نفس جاینگار پشمانی را بازی کند . الهه گاهی زیر نیم‌گانه است . (تاکید از خبرنگار اخراجی کیهان)

خواننده: تهران‌مصور : این را هر خیره‌لی می‌فهمد !

همسرایان صدای ماشکوه متن را اجرا می‌کنند . نا درظنین آن هر چه بیشتر به صداقت صحنه گردانان پنهان اطمینان کنید .

صحنه : دادگاه . وسیع انقلاب . یکسو سائناگران خاموش گوش‌ناگوش نشسته‌اند و پاسداران و عکاسان و خبرنگاران با تفنگ و دوربین و ضبط‌صوت‌های متعدد داهابانه به‌کسار خود مشغولند . سوی دیگر سایه‌هایی که به چشم نمی‌آیند ، تنها صدانان را می‌شنویم .

جلال‌زاده‌هاش می‌سین !
(این جمله خارج از متن است . لطفا آن را حذف کنید)

رئیس دادگاه : لطفا خود را معرفی کنید !
(روی کلمه لطفا تاکید می‌شود ؛ چرا که دادگاه عدل اسلامی دموکراسی را به‌معنای کامل رعایت می‌کند ؛ ما منم احساس بیگناهی نکنم)
منم : بهمن نادری پور معروف به « تهرانی »
بارجو و شکنجه‌گر سابق ساواک و بازیگر امروز تئاتر انقلاب .

یکی از همسرایان : تکبیر !
حاضران ، اعم از قاضی و منم و سایرین سه‌بار تکبیر می‌گویند .

چشم هر چه کمونیستی کسور ! هرگز کسور کمونیست‌ها که خدا را قبول ندارند !
(این جمله هم خارج از متن است)

منم (بازیگری که ظاهراً نقش منم را بازی می‌کند و در حقیقت آمده است که مجکوم

کند) : سعه تعالی !
نصیره - ناکید داخل پراتنز از خبرنگار اخراجی کیهان است . قابل‌توجه آقای مهدیان ناچر شریف آهن و صاحب‌امتیاز و مدیر فعلی موسسه نشر اکادبپ سابق ، و روزنامه مردمی امروز ، که محصولانش را هزارتا هزارتا یکجا می‌خرند تا تیراز چهل‌درصد تنزل نکند .

رئیس دادگاه : لطفا از خالنین بگویند !
ما می‌توانید آنها را رسوا کنید !

منم از خیانت‌های حزب توده می‌گوید در رابطه با ساواک و نقش هزارچهره‌یسی بنام « غاسعلی شهرباری » .

احسن ! احسن ! صحیح است !
اگر درست‌دقت کنید این‌صدا را حتماً می‌شنوید

ظاهراً نه در صحنه تئاتر دادگاه . در تمام گوشه بسکوجه‌های انسلان . این صدای رسای فالانژیست‌هاست . خانها ، آقایان ! این صدای

ارنجاع است که لحظه لحظه بیشتر اوج می‌گیرد . البته بجه‌های دستامی را فراموش نکنید که امثال غاسعلی شهرباری را خوب می‌شناسند

و نمونه‌های بارزتریش را در هر سازمان و گروه و دسته‌ی می‌شمارند . آتش‌سازان معرکه‌رامی گویم طالع‌نشی‌های بزید و شیبورجی‌های حسن !

فالانژیست‌ها : با این توضیحات زیسادی وقت دادگاه‌رو تکبیر !
اگره لازم شد خودمسون بو زندون کمنه ارت می‌برسیم .

رئیس دادگاه : لطفا ادامه بدهد . قضانا را هر چه بیشتر بشکافید و تفسیر کنید بهتر است .

منم از « ازدواج‌های ناکشیکی » می‌گوید .
دوربین روی چهره منم روم می‌شود که دارد لب را گاز می‌گیرد یا به‌تسخیر می‌جدد - سنگی

دارد به‌شرایط روحی - کارگردان تلویزیون کات !
بآلان درشت روی چهره منم است که

نعمت‌های مذهبی‌ش رو نشون بده .
بازیگر (بخشید منم) : اینها جاسوس
بیگانه‌اند. من خودم با همین چشمهای حقیقت‌بینم
دیدم که درک‌خانه تیمی مقدار زیادی دلار باقی
مذاشتند . باور کنید که اینها بافدافی و جرح
حسن در رابطه‌اند . از فیدل کاسترو و برژنف
دسور می‌گیرند . چشم ندارند که آقایم کارتر
را ببینند ، وگرنه چه نیازی به کشف اسرار نیروی
هوایی آمریکا دارند. بخشید ! نیروی هوایی
ایران . من از شدت وطن‌پرستی دچار اشتباه لیبی
می‌شوم .
فالانزیت‌ها : راست می‌گه دیگه . این
جریکا خائن ، جاسوس ، وگرنه چرا با جوشون
بازی می‌کردن ؟ آره منظور شون انقلاب بود که
ما خودمون انقلاب می‌کردیم ، وگرنه واه‌چی
همدیگه رو می‌کشتن و می‌داشتن گردن ابن طفل
معصوم ؟
منش دادگام : ز هر طرف که خود کنه
بود اسلام است . (برای ضبط در تاریخ)
رئیس دادگام : روبه فالانزیت‌ها که بافتنگهای
بر دور تلویزیون حلقه زده‌اند :
- ساکت برادرها ! داریم به جاهای خوب
خوش می‌رسیم .
منم : اوه آقای رئیس دادگام ! من
جاینگارم ، بی‌رحمت تیربارانم کنید ! من دچار
عذاب وجدانم که چرا این حقایق را چندسال پیش
با اجازه شاهنشاه به سمع ملت نرساندم . البته
هرزیم « پرویزخان تائبی » قسمتی از این حقایق
را فاش کرد . بگذریم که به اسم خودش نمود شد
وسرما مستخفین بی‌کلاه ماند .
- عیبی نداره نه ! ما هر دو هرفوت از آب
بگیری می‌خوریم .
رئیس دادگام : خانم ساکت ! (روبه منم)
ناایمل از فاش شدن اسرار خائنین غیرممکن است

که تیربارانم کنیم . بیخودی اصرار نکن !
منم (ناگرمه) : لطفا بفرمائید که چرا
اینقدر تعین قائل می‌شوید ؟ من و مرحوم
سرگرد بحیایی چه فرقی با مفسدین دیگر فی‌الارض
داشتیم و داریم که هر ده دوازده‌نایبان را در
کمتر از یکساعت محاکمه و تیرباران می‌کردید ؟
نکند نغاری زیر این نیم‌کاسه باشد ؟
رئیس دادگام (مانهدید) : مثل اینکه
فراپوش کرده‌اید که جاینگار بی‌رحم ساواکید ؟
لطفا اعترافات قلبی را ادامه بدهید ! دانشید از
جاسوسان شوروی حرف می‌زدید . (روبه منشی)
این حرفها خارج بود . حذفش کنید !
منم (درحالی‌که آه‌آه می‌گردد) : بله !
داشتیم می‌گفتم که همین وطن‌فروشان نامسلمانند
که می‌خواهند ایران را از جنگ امپریالیسم بیرون
بیاورند و به دامن کمونست‌ها بیدندازند . اینها
عوامل وابسته‌اند ، نه انقلابی . ملت نجیب ایران !
بدانید و آگاه باشید که این شهیدان بخون‌خفته
نقش در انقلاب ما نداشته‌اند و ندارند !
فالانزیت‌ها : آره جرات دارن سر تصویب
قانون اساسی چیکتون دربیاد .
بازیگر حسته است . قدری آب می‌نوشد ،
قدری سکوت می‌کند ، قدری فریاد می‌زند ،
قدری محکوم می‌کند ، و دورین تلویزیون
ویژه واکنشهای منطقی نشان می‌دهد .
فالانزیت‌ها هورا می‌کنند و تیر هوایی
تلیک می‌کنند .
کارگردان اصلی - که بیگمان خود را
مرفی نخواهد کرد اما از وحشت پنهانش معلوم
است که امریکایی نیست - بازیگر را آزاد
می‌گذارد تا حرجه طبیعی تر نقش خود را بازی کند .
- بازیگر به هر قسمتی که شده باستانی در صحنه
رندگی کند (برنولت بونسکو)
آکهی بگیران و سردبیران کنونی کیهان فد

نوی دلشان آب می‌شود .
- آخ جون ! تیر اول فردارو پیدا کردیم .
بهرانی ، دونفطه ، چریکهای فدائوسی
جاسوس شوروی بودند .
با حروف ده نازک ، و هشتاد و چهار ساه
چظوره ؟
- نلافی تیر اطلاعاتهم درصاف . نا اونا
باشن و با ما خبر نزنن .
یک کودک دبستانی : راستی بابا ، چرا
تئاتر محاکمه هویدا و نصیری و کله‌گنده‌های
دیگه رو نشون ندانن ؟ اونا مخالف اصول
سازندگی بودن ؟
- البته پسر جان !
این نمایش تا پایان انقلاب - یعنی تا زمانی
که فالانزیت‌ها کاملا از شر سازمانهای مترقی
خلاص نشده‌اند و بی‌آنکه خود بدانند و نخواهند
خیال آمریکا را راحت نکرده‌اند ، ادامه دارد .
بخشید ! این تیرت روزنامه اطلاعات راهم
به این نمایش ملی و میهنی اضافه کنید :
حزب توده توسط ساواک رهبری می‌شد !
تصهره جدی : بریده باد دست و زبان آن‌که
درستی اعدای دادگاههای انقلاب را انکر شود!

بقیه چپ‌ها ده سال

خواهد کرد. به پاکستان و بنگلادش نگاه کنیم حساب دستمان می‌آید.

— در فرهنگ ما از آل‌احمد تا شریعتی تلاش برای نوسازی مذهب اسلام و تطبیق آن با شرایط کنونی وجود داشته است اما اکنون ما در مرفی‌ترین چهره‌های اسلام نیز دیکتاتوری را می‌بینیم ...

فکر نمی‌کنید که نقطه شروع این حرکت از آغاز اشتباه بوده است، یعنی تلاش برای بازسازی يك ناکجاآباد در گذشته‌ای مجهول و نه ساختن يك آرمان براساس مبارزات و در آینده‌ای قابل تحقیق؟

— نه ... از نظر تئوری این کار شدنی است، هر چند آنها شکست خوردند. فکر مرحوم آل‌احمد و شریعتی این بود که اگر قرار است ملت ما استقلال همه‌جانبه یعنی استقلال فرهنگی اقتصادی و سیاسی داشته باشد، باید از خود چیزی بسازد. هویت ایرانی داشته باشد و آنها گذشته فرهنگی ما را دستمایه بازسازی هویت ما قرار دادند. البته آل‌احمد نویسنده‌ای عصبی بود. گاه منحرف می‌شد، تا جایی که از شیخ فضل‌الله نوری هم دفاع کرد و می‌دانید که شیخ نوری کسی بود که قبرستان مسلمانان را به روسها فروخت، اما شریعتی ظلمی‌تر کار کرد چرا که با اسلام آشنائی بیشتری داشت. او نمی‌خواست محسوسه احکام را بیاد کند، بلکه در صدد ارائه بنای نو از برخی از احکام بود و انطاق آنها

بقیه هنرمندان و انقلاب

بنواند ... حکمی برین برپا کند ... به قانون اساسی نگاه کنید: حکمران غیرمسئول و مقدس است. مقام او در خانواده‌اش موروثی است. حق دارد فرمان جنگ بدهد، فرماندهی ارتش است ...

ایالت‌های تحت فرمان او حق وضع قانون ندارند، بلکه باید این حق را از شهزاده‌ی بزرگ تما کنند. شهزاده تنها حقی که ندارد وضع مالیات جدید است ...

ملت آلمان باید آزادی را به جنگ و دندان بگیرد. و آن‌زمان هموطن عزیز، چندان دور نیست ...

خدایه‌ی که جوگان فرمانروائی ناپلئون غاصب را شکست، تصویر بت‌های خودکامگان ما راهم به دست ملت خواهد شکست. راست است که بت‌ها هنوز در طلال و جواهر می‌درخشند، راست است که به پتان و حجابی آراسته‌اند اما درون آنها کرمی است که می‌جود و می‌بلعد. پاهای بت‌ها از خاک

با شرایط رور.

— در ایران کمابیش يك انقلاب صورت گرفته است و لاجرم باید بر ادبیات و فرهنگ تاثیرگذار باشد، شما این تاثیرات را چگونه ارزیابی می‌کنید.

— در ایران ما بیشتر به يك انقلاب زمینه‌تعلیم و تربیت نیازمندیم و در باره ادبیات به عنوان جزئی از فرهنگ روشن است که ادبیات حتی زیر تسلط سانسور با آن زبان اشاره‌ای خود از انقلاب جلوتر بود و آرا بی‌نثار داد.

— بعد از انقلاب چطور؟ به نظر شما هنر و ادبیات ما شکوفایی لازم را یافته است؟

— تا حدی. هر چند اختناق مانع اصلی‌رشد ادبیات و فرهنگ است. دیدید که نمایش عباس آقای سلطان‌پور را چطور بهم زدند. هر چند سلطان‌پور نباید اعتراضی داشته باشد زیرا خود او چند سال پیش دسته‌ای گرد خود جمع کرده بود و درست مثل حزب‌الله‌ها به تانک‌ها حمله می‌کرد و نمایش‌ها را بهم می‌زد. ظاهرآ از نظر روش، سلطان‌پور نباید اعتراض کند، اما به هر حال حمله به سالن نمایش چه از سوی سلطان‌پور و چه از سوی دیگران کاری نادرست است. من در کتابی که در دست چاپ دارم نشان داده‌ام که ناله‌های ۲ تا ۵۰ یکی از شکوفان‌ترین دوره‌های ادبیات و هنر کشور ما است. شاید یکی از علل آن این بود که دیکتاتوری شاه کلبه فعالیت‌های سیاسی را ممنوع کرده بود. استبداد جوانان را به کار ادبی سوق می‌داد، به این امید که بی‌خطرشان کند. ادبیات در آن دوره اتحادیه آدم‌های تنها بود، اما این اتحادیه بالاخره کار

دست رژیم داد.

— در مورد مطبوعات و روش آنها اشاراتی داشتید و اینکه در انتقاد از دولت باید با مسئولیت عمل کرد. ممکن است روش‌تر بیان کنید؟

— بعضی از مطبوعات موضع مشخصی ندارند. گاه چهار مطلبی که چاپ می‌کنند یکی مارکسیستی است — یکی مذهبی، یکی ناسیونالیستی. مثلا در مورد مساله ملی شدیدآ دچار افراط و تفریط هستند، مقاله مجله خود شما «تهران مصور» در مورد خرمشهر آ این‌حالت را داشت. یا در پیام امروز دیدیم که حرکت سازمان فرهنگی خلق عرب که منجر به آتش‌سوزی شده بود را صرفا ناشی از احساسات می‌داند. خوب این درست است. اما آیا در مورد طرف مقابل هم همین طور رفتار می‌کنید یا اینکه فریاد برمی‌آورید که انحصارگران و فاشیستها دارند مردم را قتل‌عام می‌کنند. دوستان عزیز باید بدانند که مسئولیت ما «میهن‌پرستان» بسیار عظیم است. اگر دستگاه یا گروه‌های مختلف غیرمسئول رفتار می‌کنند ما باید به جای آنها هم احساس مسئولیت کنیم، چون در دوران خطرناکی قرار گرفته‌ایم. کمی صبری یا باری بهر جهت بودن یا کینه‌کشی باعث می‌شود تنور داغ دعوا گداخته شود و در آن دعوا می‌دانید از این دو نیرو (اول زعای مذهبی و عدم و حتم، دوم روشنفکران و سازمانهای دموکراتیک) کدام پیروز خواهد شد؟ طرف سوم. والسلام

برملت کند، به‌ششیر ملت به‌زیر افتد. آلمان امروز يك گورستان است اما دیری نخواهد گذشت که بهشت خواهد شد. علامت داده خواهد شد. هنگامی که خدا، از طریق مردانی که آزادی را برای ملت هدیه گرفته‌اند، به‌شا علامت می‌دهد، بپاخیزید. ملت آلمان بدن است و شما بازوان بدنید. شما برخیزید بدن برخیزد. خاست سال‌های سال درخارزار بندگی خفته‌اید در تابستان کوهسار آزادی بپاخیزید و به‌زاران عضو آزاد شوید. به‌سالمها در زرفای خاک همچون گورکسان بودید خاک را گورستان خودکامگان کنید. شما کاخ‌ها را بنا کردید که زندان آزادی شد، کاخ‌ها را ازجا کنید، کاخانه‌ی آزادی بپا کنید، آنگاه می‌توانید فرزندان را با آب حیات بشوئید. و تا آن‌زمان که خداوند از طریق فرستادگان خود بخواند، در اندیشه مسلح شوید، دعا کنید و فرزندان را به‌دعا دعوت کنید خداوند با شکن جوگان زورگویان را، عطا کن سرزمین موعودت را سرزمین عدالت را. آمین

نگاهی به مطبوعات پس از انقلاب

ملا نصرالدین

«ملا نصرالدین» نشریه طنزآمیز پس از سقوط دیکتاتوری شاه که اکنون چند شماره آن انتشار یافته؛ در یک جمعیتی کلی از منافع زحمتکشان و نیروهای ترقی‌خواه جامعه دفاع می‌کند. این نشریه که به زبانهای آذری و فارسی می‌نویسد، کم و بیش یادآور «ملا نصرالدین» روزنامه سه‌پرسو صدای سالهای انقلاب مشروطه است که میرزا علی اکبر صابر (هوبوب هوبوب) شاعر آزادیخواه آذربایجانی در چاپ و انتشار آن نقش عمده‌ای داشت. مطالب ملا نصرالدین به صورت طنز و طعنه نوشته می‌شود و کاریکاتور و شعر در آن جای ویژه دارد.

در سومین شماره این نشریه در صفحه اول کاریکاتوری چاپ شده که دست اتحاد مردم، امپریالیسم، ضد انقلاب، سرمایه‌داران وابسته و عناصر ارتجاع را نابود کرده و در کاریکاتور دیگری روزنامه‌نویس همراه با لایحه جدید مطبوعات به بند کشیده شده است. سخنگوی این نشریه «ملا» است که با دیدی انتقادی و طنزآمیز به وقایع می‌نگرد و به کنایه حنّاد می‌دهد.

در ملا نصرالدین داستان و بیوگرافی و گزارش نیز چاپ می‌شود.

صابر در این نشریه جای ویژه‌ای دارد و تاکنون آثاری از این شاعر خلقی در ملا نصرالدین چاپ شده است.

ملا نصرالدین یک نشریه طنزآمیز ضد امریکائی است، انقلاب را با رخدادهای اخیر در خطر می‌بیند و حضور عناصر امریکائی را در پست‌های مهم ملکنی انکار نمی‌کند، دولت و بویژه بازرگان را به علت برخوردار نبودن از قاطعیت و سرعت انقلابی موبد نکوختن قسار می‌دهد و آزادیهای دموکراتیک را در خطر تهاجم و تجاوز آشکار گروههای انحصارطلب می‌بیند.

با این احوال باید گفت که ملا نصرالدین باز طنز قوی و استخوانداری همچون آهنگر برخوردار نیست. ملا نصرالدین می‌تواند بهتر و قوی‌تر از آنچه که امروز انتشار می‌یابد در اختیار خوانندگان قرار گیرد.

ملا نصرالدین ارگان بی‌چیزان و زحمتکشان است و زندگی زحمتکشان متنوع‌تر از آن است که در ملا نصرالدین منعکس می‌شود.

ملا نصرالدین نیز مانند آهنگر و حاجی‌بابا

ملا نصرالدین



به یاران از فرنگ آمده (بنی‌صدر، یسزدی و قلی‌زاده) و امیرانتظام زیاد می‌بردازد. این نشریه قلم متوسطی دارد و به قیمت دو تومان بفروش میرسد.

حقیقت

حقیقت ارگان اتحادیه کونیست‌های ایران، بازتاب اندیشه‌های بخشی از جنبش کونیستی ایران است. این نشریه که در قطع‌های متفاوت به چاپ می‌رسد از نظر فن روزنامه‌نگاری بیشتر به یک اعلامیه بلند بالا شبیه است. مقالات و مطالب آن معدولا طولانی است و بسیاری از صفحات آنرا تنها یک مطلب اشغال می‌کند. اتحادیه کونیست‌های ایران براساس نوشته‌های حقیقت، وحدت جنبش کونیستی را امروز یک امر ضروری می‌داند و در این راه به سازمانهایی که اعتقاد دارند ابتدا باید در میان کارگران پایگاهی بدست آورند و از صورت روشنفکری خارج شوند تا بعد بتوانند متحد شوند می‌تازد و اعتقاد دارد که این سازمانها با بیان چنین استدلال‌هایی در واقع می‌خواهند خود را از مبارزه سیاسی و ایدئولوژیک رها سازند. حقیقت اعتقاد دارد که ماله ترویج و تبلیغ در میان توده‌ها و در درجه اول میان کارگران و کدک به شکل آنان وظیفه همیشگی کونیست‌هاست و امروز

باید با استفاده از آزادیهای بدست آمده با شدت وحدت ادامه یابد. اتحادیه کونیست‌های ایران، با شوری مخالف است و حزب توده را ریویزیونیست و دنباله‌رو سیاست شوروی می‌داند، سیاست کنونی رهبران جمهوری خلق چین را خیانت به سوسیالیسم قلمداد می‌کند و تئوری نه جهان را رد می‌کند و اعتقاد دارد که طراحان و پیروان تئوری ریویزیونیستی نه جهان از پشت به جنبشهای آزادیبخش خلقهای ستمدیده خنجر زده و آنها را به امپریالیسم می‌فروشد. حقیقت، ترور را محکوم می‌کند و از جمله ترور استاد مطهری را اقدامی ضد انقلابی می‌شمارد اما قره‌نی را مستحق محاکمه و مجازات می‌داند. در «حقیقت» گذشته از مقالات و تفسیرهای سیاسی و اخبار چهار گوشه ایران ادبیات انقلابی، گزارشهای کارگری و دهقانی نیز جای عمده‌ای دارد. اتحادیه کونیست‌های ایران ضمن تأیید حق خودمختاری برای خلقهای ایران اعتقاد دارد که این امر مهم باید بوسیله سازمانها و نمایندگان واقعی مردم صورت پذیرد، نه کسانی مانند قاسلو، دبیرکل حزب دموکرات کردستان که به قول حقیقت سر سبزده مسکوت. حقیقت عفو عمومی را به سود ضد انقلاب می‌داند. خواستار آزادی شرکت نظامیان در احزاب است و خلع سلاح عمومی را کاملاً رد می‌کند و می‌نویسد که مقدمات شکست نهائی انقلاب مشروطه پس از فتح تهران نیز با خلع سلاح مجاهدان تبریز آغاز گشت. بهمین دلیل کارگران باید با طرح جمع‌آوری سلاح‌ها مخالفت کنند و بالعکس باید خواهان مسلح شدن هر چه بیشتر توده‌های مردم و تشکیل دسته‌های مجاهد از کارگران و دهقانان و جوانان انقلابی برای سرکوب کامل ضد انقلاب و خلع سلاح کلیه باندها و دستجات فئودالی و مزدور بیگانه در اطراف کشور باشند.



کلاس خود هیپنوتیزم و یوگا تأسیس شد

در انجمن کابوک تحت نظر استاد کابوک متخصص

هیپنوتیزم و یوگا از آمریکا تلفن ۹۸۱۱۹۷ و ۹۵۰۳۳۰

کلاس بانوان از آقایان مجزا میباشد .

قابل توجه کلیه سازمانهای آموزشی کشور

در راه تحول و تحقق بخشیدن به امر آموزش، بهره‌گیری از تجهیزات پیشرفته آموزش سمعی و بصری را در برنامه کار قرار دهیم (استفاده از این روش در گذشته شعاری بیش نبود).

برای اولین مرتبه در ایران فیلمهای آموزشی دوبله شده به فارسی با تأیید مقامات آموزشی.

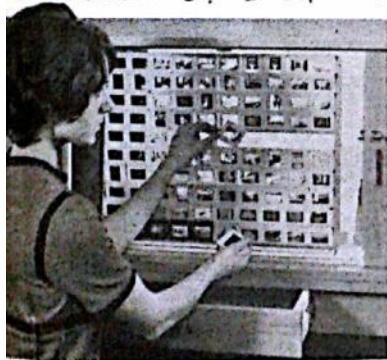
۱- برای هنرستانها - مدارس راهنمایی - مراکز آموزش حرفه‌ای و دانشکده‌های فنی - سری فیلمهای انومکالیک - فلزکاری - برقی - الکترونیک - ابزارشناسی - بناف - تراشکاری - جوشکاری - شیمی هوا - شیمی آب - عناصر و ترکیبات.

۲- برای دوره ابتدائی - سری فیلمهای مربوط به ارشاد و آموزش پایه‌ای خردسالان در برخورد با مسائل و مقررات ترافیک که در غالب طر و داستانهای بسیار آموزن و جالب مطرح میشود.

۳- برای مدارس پرستاری و توانبخشی - دوسری فیلم آموزشهای مختلف پرستاری و توان بخشی معلولین.

۴- برای دانشکده پزشکی - یک سری فیلم مربوط به آموزشهای پزشکی.

۵- این فیلمها به منظور نمایش مکرر و نتیجه بخش بودن، در کاست قرار دارند و به راحتی و در یک لحظه برای معلم و شاگرد قابل استفاده اند.



سیستم بانگانی اسلاید و ترانسپرنسی
ابودیا آلهانی با استفاده از این
کابینت هالز ۱۰۰۰ تا ۶۰۰۰ اسلاید
بایگانی و در چند لحظه اسلاید
مورد نظر را میتوان
انتخاب کرد.

پروژکتور ناطق کاستی
۸ میلیمتری فیرچیلد اهریگا
فیلم قابل نمایش بر پرده -



دستگاه ویا پرده بزرگ. کاربرد این دستگاه در آموزش سمعی و بصری
بی نظیر است.

پروژکتور اسلاید ناطق فیرچیلد

این پروژکتور اسلاید را بر پرده کلویزیونی و پرده بزرگ نمایش
میدهد.



با استفاده از کاست معمول
آنچه را در ورود اسلاید باید
تشریح شود، ضبط و سپس
انومالیک همراه با نمایش
اسلاید ها پخش میکند.

پوبلیکوهوم چنین نوارهای ضبط حاشیه فیلم - قرقره‌های پیچی ۱۱ و ۸ برای قرار
دادن کره - دوربینهای ۱۱ میلیمتری آناه فرانسه - میزهای موتور فیلم سوپر ۸ و
۱۱ میلیمتری با امکان ضبط و میکس صدا را اختیار دارد.
نادر شاه جنوبی شماره ۲۸ طبقه دوم تلفن ۸۹۶۸۰۴ - ۸۹۴۴۰۶

نوترجی

کرم مخصوص ترک پا

موثرترین کرم برای زیبایی و لطافت پوست



نوترجی کرم نرم کننده دست و پا

برای حفاظت، نرمی و زیبایی پوست تهیه شده و در
السام ترک دست و پا موثر است.

محصولی ممتاز از: لابراتوارهای آرایشی بهداشتی نوترجی

مرکز بخش: ۹۸۰۳۷۰

پنجشنبه و جمعه هر هفته

نبرد چابکسواران سلحشور در

میدان اسبدوانی فرح آباد

هر هفته روزهای پنجشنبه و جمعه بعد از ظهر دلچسب و پرهیجانی را در میدان اسبدوانی فرح آباد بگذرانید و با پیش بینی
اسب های برنده جایزه بگیرید. بوفه های استادیوم از ساعت ۴ بعد از ظهر از شما پذیرائی میکنند. ورودیه برای هر
نفر ۲۰۰ ریال جوانان بین ۱۴ تا ۱۸ سال بشرط همراه بودن با بزرگسالان هر نفر ۱۰۰ ریال.

مسابقات میدان اسبدوانی فرح آباد زیر نظر سازمان ورزش ایران

پنجشنبه و جمعه هر هفته وعده مادر میدان اسبدوانی فرح آباد

شروع ۵ بعد از ظهر



پراکنده‌ها

« کاتر » و مسائل پشت پرده

پذیرش ابتدایی و رد ثانوی آقای « کاتر » به‌عنوان سفیر ایالات متحد در تهران و اظهارها و تهدیدهای دو دولت، گذشته از آنکه همان‌ها و تفسیرها را در تهران به‌وجود آورد، شایعات فراوانی را نیز باعث شد، تا جایی که یکی از روزنامه‌ها، کل قضیه را يك « جنگ زرگری » نام داد. به‌رحال در محافل دیپلماتیک شایع است که دلایل عنوان‌شده از سوی وزارت خارجه ایران (یعنی سفارت پیشین کاتر در زلیر و عدم درک انقلاب ایران از سوی او) برای عدم پذیرش سفیر امریکا همه آن چیزی نیست که در اتخاذ این تصمیم موثر بوده. شایع است که آقای « کاتر » در گذشته مدتی به‌عنوان کنسول امریکا در تبریز، در ایران به‌سر برده و همچنین اختلالات شخصی جدی نیز بابتی از مهمترین مقامات کنونی دیپلماتی ایران دارد. راست و دروغش مسردن راوی.

قضیه « تام ریگس » و « مسعود فرزاد »

در مساجد افکارگانه احمد شاملو با تهران مسور، صحبت از آقای « تام ریگس » یکی از اساتید مشکوک دانشگاه جرج تاونشده بود که گویا در منزلتان در امریکا محفل انس ترتیب داده و گروهی از شخصیت‌های مشکوک‌تر را نیز دعوت کرده بودند. این استاد انقلابی، همان کسی است که چندسال پیش سفری به ایران کرد، مدتها در تهران اقامت داشت و زبان فارسی را نیز به سلاست و فصاحت تکلم می‌کند. علاقمندان به مباحث ادبی، خاطرنشان هست که جناب « ریگس » مقالاتی در مجله « راهنمای کتاب » در انتقاد از پژوهش‌های حافظ شناسانه مسعود فرزاد نوشت که جدال و برخورد سخت ایرج افشار مدیر آن مجله و استاد مسعود فرزاد را باعث شد. گویا

« پولیتزر » و نزاع طنزپردازان

« جایزه پولیتزر » بزرگترین جایزه روزنامه‌نویسی جهان، امسال در رشته تفسیرنویسی به « راسل بیگر » طنزنویس مشهور آمریکایی تعلق گرفت و به این ترتیب او سرسخت‌ترین رقیب خود یعنی « آرت بوخوالده » را شکست داد. در تاریخ اعطای « پولیتزر »، نخستین بار بود که این جایزه به يك طنزنویس تعلق می‌گرفت. تفسیرنویسی به‌عنوان يك رشته مستقل از سال ۱۹۷۰ به‌رشته‌های متعدد روزنامه‌نگاری که در رقابت برای ربودن جایزه پولیتزر شرکت دارند، افزوده شده است.

« بیگر » ۱۷ سال است که در روزنامه نیویورک تایمز « تفسیرهای طنز آلود ۷۵۰ واژه‌ای تحت عنوان « ناظر » می‌نویسد. تفسیرهای بیگر، همزمان در ۴۷۵ روزنامه و مجله که آئونه سخن



فرزاد در مجلسی به‌فریاد خطاب به افشارگفته بود: اگر مردی بگو نویسنده امریکائیت بیاید با من سایقه دیکته انگلیسی بدهد، بعد راجع به‌حافظ شناسی اظهار لحنی کند.

اگر آروز استاد فرزاد - خدایش حفظ کند - می‌دانست که پشت منتقد مشکوک به‌کجاها بند است و کدام مأموریت را برای وطنش انجام می‌دهد، معلوم نبود که هل من مبارزه می‌طلبید یا نه.

قانون‌های با هزه

در شیکاگو، قانونی وجود دارد که به‌موجب آن کسی حق ندارد در سورانی که آتش‌سوزی است، غذا بخورد. همچنین در شهر دنور در ایالت کلورادو امریکا قانونی هست که براساس آن هیچکس حق ندارد از هواپیمای در حال پرواز، قم بیرون بگذارد، مگر در موقعیتی اضطراری.

استاندار و زنان آذربایجان

خاطر خوانندگان ، لابد از قضیه استعفاي آقای «مقدم مراغه‌ای» از استانداری آذربایجان شرقی و انتصاب آقای مهندس «غروی» به جای ایشان مستحضر است. اما اگر حضور ذهن و حافظه قوی نداشته باشند ، شاید به خاطرشان نیاید که استاندار تازه برای اولین بار چگونه به ملت ایران معرفی شد. بنابراین شاید این یادآوری بیجا نباشد شبعد از تظاهرات زنان بر ضد اعلام حجاب تحمیل شده ، آقای درصدا و سیاسی جمهوری اسلامی نمودار شدند و به عنوان مسئول بخش سازمان رادیو تلویزیون ؛ پس از بخش فیلم مربوط به تظاهرات فرمودند که این تظاهرات را کمیانی «مارگارت آستور» و دیگر موسسات سازنده لوازم آرایش که در اثر اعلام اجبار در استفاده از چاقچور دکانشان تخته شده به راه انداخته اند . محض اطلاع عرض شد. خدایا تو خود دانی ...



هم‌غذبی ، هم شرقی ، پیسی کولای روسی

خبری «نایز» هستند ، چاپ می‌شود.

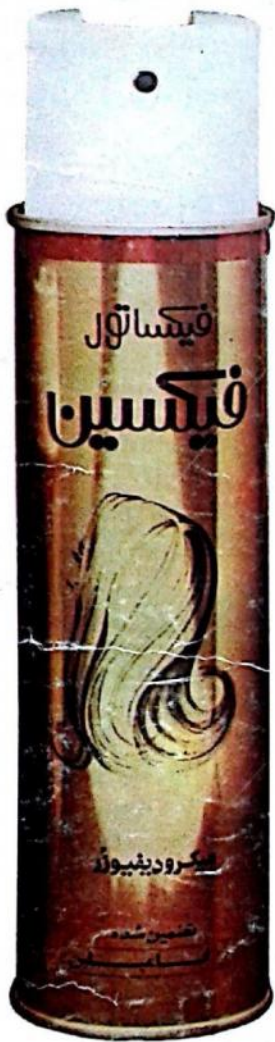
پس از اعلام نام برندگان ، «آرت بوخوالد» وست و رقیب سرسخت ۵۳ ساله بیکر که حفالات طنزآمیز سیاسی در ۱۰ روزنامه و مجله چاپ می‌شود ، برآشت و طی یادداشتی که برای همه طنز نویسان برجسته امریکایی فرستاد ادعا کرد «بیکر» صد هزار دلار برای برنده شدن رشوه پرداخته است . جالب آنکه این دو ۱۷ سال است با یکدیگر دوستی نزدیک دارند و در کتابخانه «بوخوالد» عکس امضاء شده از «بیکر» هست که برگوشه آن این عبارت خواننده می‌شود : «تقدیم به آرت بوخوالد عزیز که به همراه لیندن جانسون و ریچارد نیکسون ، به مدت ده سال واشنگتن را شهری هیجان انگیز ساخت.»

آسمانخراش مفولک

در سال ۱۸۸۵ ، مرتفع ترین ساختمان دنیا ، بنای شرکت بیمه «هوم» در شیکاگو بود که تنها ۹ طبقه داشت.

کمر بند عفت

خبری دلپذیر برای معصبان و مرتجعان عزیز : هنوز در انگلستان کمر بند عفت ساخته می‌شود و در سراسر جهان منتشر دارد . این کمر بندها را برای جلوگیری از اتفاقات سوء ، شوهران به کمر همسران سر به‌هوا می‌بندند. یکی از سازندگان این کمر بندها می‌گوید : هر کمر بندی دیو بند وزن دارد . قفل و دو کلید نیز دارد و بهایش ۸۰ دلار است. در دفترچه راهنمای استفاده از کمر بند توصیه شده که در صورت مفقود شدن کلیدها ، برای باز کردن آن باید با احتیاط تمام از «اره مولی» استفاده کرد. امید است با انتشار این خبر بهجت اثر ، فردا گروهی راه نیفتند که «کمر بندهای عفت» ترویج باید گردد .



فقط یکبار شانه کنید؟!!

آرایش کیسوان را
در تمام روز با لطافت خاص
ثابت نگه میدارد

فیکساتور
فیکسین

دیجیتال کننده مجله : **نینا پویان**